حكمتا و اندارها
جلد اول
نیک موتاهاریان

motahari.ir
مقدمه

عنوان مقاله

۷ خداوندی، مبانی انسانیت
۱۲ خداوندی، پایه و اساس دین
۱۷ دین، پیشتوانه سعادت
۲۱ برگان و آزادگان
۲۵ یاد خدا، نه‌رمانش جان
۲۸ دین، یگانه را کننده نفس آثاره
۳۱ راه سعادت
۳۵ ارکان سعادت چشیر
۴۰ ایمان و عمل صالح
۴۴ خواص معیشت و عزل طاعت
۵۰ ارزش سرمایه‌های دنیا، مزروعه آخر
۵۴ انسان، مربی خود
۶۴ محاسبه نفس
۶۸ ظلم به نفس
۷۲ تنبل

۷۶ استغنا و بی‌پناهی، حافظ کرامت آدمی
۸۱ حقيقة‌زد
۹۰ ساده‌زیستی و پرهیز از تکلیف
۹۴ حق و تکلیف
خصصات «حق» از نظر علی...  98
حقوق مردم بر پاک‌بودگر...  100
دوران خلافت ایام‌المؤمنین علی...  112
تربیت علی صفا، مقام نهج البلاغه...  124
روش سیاسی علی...  135
دشنام عقل...  145
تقو و روشن‌بینی...  149
روجای سلام...  154
آروزه‌های دراز...  158
مرک در اثر مردان جدا...  162
سماهای خلق نبک...  168
قلب سالم...  172
تأثیر کار در تهدیب اخلاق...  176
لزم هماهنگی کار و دانش...  180
صبر و ظفر...  185
اختیار امتیاز برخ انسان...  190
ستم زبان و ظفر...  194
تأثیر عمل در هدایت نش...  198
روح اجتماعی مؤمن...  202
رعایت جنبه‌های معنوی و اخلاقی در اتفاق...  206
قرآن روحي و فکري...  209
فقر معنوی...  213
فعص باطل...  219
موجبات کاهش تأثیر تعیینات دین...  223
موجبات کاهش تأثیر تعیینات دین...  227
خطر تحریف در اسناد دینی...  231
تأثیر کنار و معاصرت با یادان در سیادت دلی...  235
تعارفهای دروغین...  240
فهرستها...  253
پاسخ تعالي
مقدمه چپ بیستم

حکم‌ها و اندیشه‌ها که اکنون جدل اول آن پیش روی شماست. مجموعه‌ای است مشتمل بر مقالاتی از استاد شهید آیت الله مطهری که در سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۴۷ هجری شمسی برای یک برنامه عمومی آشنا با فرهنگ اسلامی و جهت ابراز به صورت گفتار و حضور به رشت تحریر در آمده است و بیشتر مطالب آن پیام‌رانده را و در اینباره و دستورات اسلام در این باب است. از نظر مقایسه با سایر آثار استاد می توان گفت از یک سو شبه به کتاب بیست گفتار است و از سوی دیگر با کتاب داستانی راستا شناخت دارد.

مقالات جدی اول در فصول زمانی سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ به رشته تحریر در آمده است. این مقالات در اختیار شورای نظام‌الاحکام بر نشر آثار استاد شهید مطهری نیز و در آرشیو یکی از مؤسسات فرهنگی نگهداری می‌شود. در سال ۱۳۷۱ در اختیار این شورا قرار گرفت و اقدام به نشر آن گردید. در اینجا لازم است از
جناب آقای حمید خزایی که در حفظ این مقالات کوشیده‌اید ت تشکر و قدردانی شوید.
نام کتاب و عناوین مقالات توسط ویراستار انتخاب شده و در ترتیب مقالات نیز سعی شده است آنها که قرار با هم دارند در کتاب هم قرار گیرند.
نظر به این که بعداً مقالات دیگری از همین سری در مبدأ باداشته‌اید استاد دیده شد، لازم آمده که این کتاب به عنوان جلد اول این مجموعه و آن مقالات به عنوان جلد دوم منتشر شود. مطالعه این کتاب در آشتی‌ای با راه و رسم صحیح زندگی و درک صحیح از برجی مفاهیم اسلامی و نیز تهدید و پالایش نفس تأثیر خواهد داشت و برای عارف و عالم سوءمند و فرحزاده.
جب اول این کتاب در اردیبهشت ۱۳۷۲ منتشر شده است و نوبت جواب آن حاکی از اقبال خوب به این کتاب است. امید است این اثر استاد شهید نیژ همچون دیگر آثار آن بزرگ‌تر علم و عمل برا رسیده جامعه اسلامی ما با بدخواهی مفید واقع گردد.

۱۳۸۵ بهمن ۲۷
خداشناسی، مبانی انسانیت

بسم الله الرحمن الرحیم

امیرالمومنین علی‌العهده می‌فرماید: «آغاز و پایان اول دین شناختن خداست». اگر دین را به ساختنی تشییع کنیم که دارای در و دبوار و سقف و بنجره و شبیه و نقاشی و رونکاری و زیبایی و غیره است، پس بنیاد بگویم زیبایی و زیبایی همه افکار و معنی‌سازی و اخلاقیات و دستورالعمل‌های دینی خداشناسی است؛ و اگر دین را به یک کتاب علمی تشییع کنیم که دارای بی‌نا و قضاها و قضاها و مسائل و استدلالات و اصول متعارف و موضوعه است، پس بنیاد بگویم آن چیزی که به منزله اصل اوالی و به اجتهاد اصل متعارف دین است خداشناسی است. اگر بنیاد مجموعه‌ای مصلح بنیابی را در یکجا انتار کنیم اهمیت تدارد که کدام قسمت یکاول برپایی و کدام قسمت را آخر برپایی، و همچنین اگر بنیاد نوشته‌های بی‌سنس و دووار نماید که کدام مطلب را در صفحه اول و کدام مطلب را در صفحه دوم و همچنین در سایر صفحات نویسیم، جن مقصود به وجود آمدن یک جنگ و یک
کشکول است. هر مطلب در هر جا قرار گرفته مانعی ندارد؛ وقتي هم که
بخواهيم اين گونه كتنيها را مطالعه كنيم و مورد استفاده قرار دهيم باز فرق
نمی کند که از اول شروع كنيم یا وسط یا آخر، اما گر ساختمانی بخواهيم
یه و جواد آرم این طور نیست. ترتیب دارد و روي حساب معنی بايد
صورت بگیرد و همچنین اگر یک کتاب علمی بخواهیم تألف کنيم یا
بخواهيم مطالعه كنيم از اول یا یا شروع کنيم و به ترتيب پيش بروريم.
دنداري اگر بخواهيد به صورت صحیح و معقول و منطقی برای کسی بيدا
شد یا از یک طرف توحید و خدایگانی آغاز گردد؛ تا این اصل در روح و
نگر انسانی نشود سایر قسمتی اساسی نخواهد داشت. رسول اکرم
امین که به رسانه مبوعت گشت و برای اولین بار به میان مردم ظاهر شد
و بهت خود را آشکار کرد به که تا یا گفت نماز بخوانيد یا روزه
پگیرید؟ یا یا گفت صلا ارحام یا اود و به یکدیگر ظلم نکنید؟ یا
گفت فلان آداب استحبابی را در راه رفتین یانشنستین یا غذا خوردن خوب
تعیین کنید؟ یا. هیچ کدام از اینها را نگفت گفت: مردم بگویید ولی اگر
الله تا رستگار شوید. رسول اکرم دین را از این کلمه آغاز کرد.
حساس ترين نقطه هي قلب مردم را عقيده توحید نشان كرد و تكوين
و ترتيب امني عظيم و متقدر را را این اساس به وجود آورد.
خدایگانی نه فقط اول دين است. اول یا به و مايا لساناني است
انساناني اگر بنا بشود روي اصل یا یا یا باید یا اصل توحید
ساخته گردد. ما یک سلسله امور را به عنوان «حقوق انسانی» یا «شوند
انسانی» نام می‌بریم، می‌گوییم انسانیت حکم می‌کند که رحم و مرووت
داشتی باشم، نیکوکار باشم، از صلح و آرامش حمایت کنیم. نسبت به
جنگ ابزار تنفر کنیم، به پیلاسیها و پیمارها و مخرج‌های مصدومیهای
و درمان‌دانگان کمک کنیم، به هم‌ونهای خود آزار نرسانیم، بلکه در راه
خدمت به نوع فداقاری، جانفانی کنیم، عففی و بانوا باشم. به
حقوق دیگران تجاوز نکنید. همه اینها درست است و واقعاً هم باید این جنین بود. اما اگر ژاپن‌ها که منطق این دستورها و فلسفه‌ای که ما را قاعده کند که منافع شخصی خود را فدا کند این امور کنیم و متحمل محرمان‌بودن قسمت که ایا می‌توانیم با چشم‌پوشی از مسائل خداشناسی جوابی پیدا کنیم؟ اینها هم به اصطلاح منعیت است و در جهت مخالف مادیات و منافع فردی است، سرسلسله منعیت‌ها.

خدای خدا قدر است. همکاری از سرسلسله منعیت‌ها و از ریشه و بن و سرچشمه آنها چشم‌پوشی و آنگاه پتانسیل اصول مفتونی داشته باشیم و از طرفی حتی مادی‌ترین مسائلی چه جان جهانی ندارند از اینکه سازمان اجتماعی خود را بر یک سرسله اصول مفتونی و شرافتهاي اخلاقی پسندش.

خدای خدا قدر است و یا سقوط در حیوانیت و منفعت یرستی و سپریت و درنگی منفعت یرستی به معنی واقعی کلمه‌ی اینکه آدم واقعاً بهداشت و شکم‌پوده باشد. یا باید بندید خدا به یا به‌یاد شکم و دام و جاه و ماما و پول و زور و زیور، راه سوم ندارد؛ اما یکنده کسی دفعی شرافت و اخلاق و تحقیق و عشق به او و در عین حال به خداوندی که سرسلسله این امور است ایمان و اعتقاد نداشته باشد و هم باطلی بیش نیست.

قرآن کریم مثل ذکر می‌کند: می‌فرماید:

 مثل کلمه‌ی پاک توجّید. مثل درخت یاک و سالمی است که در زیر زمین ریشه دوانیده و شاخه‌هایش سر به آسمان کشیده است. این درخت، میوه‌های، فرخذش است، همین‌طوره است و همین‌طوره میوه‌های است در همه‌فصلها و هر روز روزه میوه فراوان.
دارد که تمام شدنی نیست.

اين مثال درباره كسانی است که درخت خداشناسی در زمین روشناری و بینشی باشد. شاخه‌هاي اين درخت عبارت است از اعضاي به تبیین و وضاید و وجود ادیان و راهنمایان الهی و هموطنين اعضاي به حقوق جهان و بیان جهان به حق و عدالت ویست، اجر نیکوکاران ضایع نمی‌گردد و كیفر بهكاران به آنها خواهد رسید. و امتال این امور

میوه‌های این درخت، شراب و کرایم است. عقیده و نهادست، احسان و گذشت و خدمات و قدراتي است، رضايت و آرامش قلب و اطمینان و سعادت است. آنها مثال دیگر ذكر می‌کنند و می‌فرمایند:

اما مثال سخن نباگات و بی‌حقیقت، مثال درختی است که

ریشه‌ای نداشته باشد، قرار و نعمت و آرامش ندارشته باشد.

اندک باید آن را از ریشه می‌کنند.

راستی همین طور است؛ احیایاً دیده می‌شد که افرادی را به نام حمایت از زندگی و قومیت و پانا حمایت از یک مسالم و عقیده‌اژمایی تحت تأثیر یا بارائی از تلقینات و افکار قدر می‌دهند و موافتاً آن بدبختها و پیچاردها احساسات کاذبی بی‌پدید می‌کنند و ممکن است گاهی خود را نیز در این راهها از کف پدیده اما همین افراد همین که اندکی فرصتی بی‌پدید می‌کنند و با خود می‌انداشند نمی‌توانند منطقی برای عمل خود بیابند؛ با اندکی تأمل و با یک تذکر کوچک از ناحیه شخص دیگر مانند

1. ابراهیم/۱۸۲۵
2. ابراهیم/۱۸۵۲
خداشناسی، مبانی انسانیت

ایری که به سرعت خود را و مهجور گذارند از صفحه روحانی محو و ناپد

می‌گردد.

آری، خداشناسی یگانه منطق صحیح و درست و مستحکم انسانیت

است. با یا اصلی تقوی و یا کدامیک و راستی و درستی و شجاعت و

شهامت و فدا کاری است. مبانی انسانیت و منشا مثابه واقعی انسان از

حیوان است. تنها خداشناسی است که می‌تواند جانشین منطق

منفعت برستی و خودبرستی گردد. این است که قرآن کریم می‌فرماید:

خداوند مددکار کسانی است که به ایمان آورده‌اند و آن‌ها را از

ظلم‌ها و تازه‌ها به فضای روشن و نورانی می‌برد، و اما آن

کسانی که به این حوادث ایمان نیاورده‌اند، یارو و کمک آنها

طاغوت است. هر لحظه آن‌ها را از فضای روشن به سوی

تازه‌ها می‌کشاند.

____________________

۱. بقره / ۲۵۷
خداشناسی، پايه و اساس دين

امیرالمؤمنین علی که می‌فرماید: «اوّل و ابتدای دین خداشناسی است»، هرچه‌ی نقطه‌ی شروع و پایه‌ی اساسی دارد و هنگامی به صورت سازمانی محکم و باربر و مفید درمی‌آید که از همان نقطه‌ی آغاز شده باشد و بر روی همان پایه قرار گرفته باشد. دین هم که سازمان وسیع فکری و اعتقاداتی و اخلاقی و عملی است یک نقطه‌ی شروع و یک رکن اساسی دارد که اگر از آن نقطه آغاز شود و بر روی آن اساس پنا شود، محکم و باربر و مفید خواهد شد. آن نقطه‌ی شروع و آن پایه‌ی اساسی، معینت‌ذات آقیده‌الهی و شناختی حضرت احدثیت است. مثل‌اعقیبه به اصل نیروت و عقیده، به اصل معاد از جمله‌ی عقاید اصولی و ضروری دین است؛ این دو اصل به منزله‌ی شاخه‌هایی هستند که بر روی این تعبیر گرفته‌اند: یعنی چون اصل توحید اصولی است تابع، و چون «جهان را صاحبی باشد خدا نام» و آن صاحب، جهان را تدبیر می‌کند و موجودات
خداشناسی، پایه‌ای و اساس دین

را به سوی کمال‌الانسان سوق می‌دهد و هدایت می‌کند و از طرفی بیشتر
زندگی فردا و اجتماعی خود احتیاج دارد به یک نوع هدایت و
راهنمایی مخصوصی که آن را "هدایت می‌رود و اطلاع می‌نماید. بس در
مجموع زندگانی بیشتر نقاط‌ها و روزنه‌ها و دریچه‌های خواهد بود که
آن نقطه‌ها و روزنه‌ها و دریچه‌ها بیشتر هدایت و راهنمایی می‌شود؛ آن
روزنه‌ها و دریچه‌ها عبارت است از روح‌های مستعد و قلیله‌ای مبارزه و
صافی یک عدد از افراد بشر که به نام "بهپرآمد" و "بی‌بی‌پرآمد" نامیده می‌شوند؛ و همچنین به دلیل اینکه اصل توحید ثابت است و موجودات به
کمال لاپشتان رسیده‌اند، می‌شوند و از طرفی در وجود انسان نمونه‌واز
نشتگی دیگر وجود دارد، بس انسان‌ها سوق داده می‌شوند به سوی نشتگی
dیگر که نشتگی عالم آخر است، یک یا یک توحید است که مانند تنها و
ربیثه یک درخت، شاخه‌ها و برگ‌ها و میوه‌ها به وجود می‌آورد.

در مبنای پیشرفت مردمانی بی‌داد شدند که درباره پیامبران خدا را غرق
و غلیط بی‌خودند و آنها را به منزله خداانسان کوچک فرض کردند. به یکی
است که این فکر و عقیده سه یکی از آن‌ها بی‌درآمد به آن است، اصول
توحید درست نبوده و شناسایی خداوند حاصل نشده و گرنه جگه‌تو
می‌مکند، است کسی انگیرانی به عظمت ذات اخیریت داشته باید و
آنها بشری را که به تعبیر قرآن کریم ماکس نفس خودیست و اخباری تلخ
و ضرور می‌یابند و وقتی خود را ندارد، به عنوان شریک خدا و
یا به عنوان خدا یک کوچک بپزد.

و همچنین است سایر شاخه‌ها و برگ‌ها و میوه‌ها دین هر کدام از
آنها اگر بر توحید استوار باشد خوب و مفید و شیرین خواهد بود و
اگر برای اصل استوار نباشد آن قاید قاید را که باید بپخش نماید.
نام‌یکی از شاخه‌ها و متنفقات که در مرحله عمل به حکم دین باید
وجود داشته باشد مسئله محترم شردن حقوق و حدود خود و دیگران است. اصل توجیه اقتضا می‌کند که ما خداوند را عادل و حکیم و بینا بدنامی؛ خدای عادل حکیم هرگز دستور ظالمانه صادر نمی‌کند، خدای حکیم طبق نص قرآن مجید امر می‌کند به عدل بی‌بیان حقوق دیگران و امروز این که انسان یعنی به گذشت و فدا کاری و فاقد راستا و دیگران به دیگران. خدای عادل حکیم نهی می‌کند از زشت و بلید و از کارهایی که عقل دنیا را قبیح و زشت و منجر می‌شود و عادل حکیم نهی می‌کند از ظلم و تجاوز به حقوق دیگران. ولی همیشه در گذشته و حال، بوده و هستند و در آینده نیز به قیاس گذشته و حال خواهد بود کسانی که مرتکب فحشاها و زشتیها و ظلم‌ها و تجاوز‌ها می‌شوند و بعد هم ادعای کرده‌اند که خدا این طور دستور داده است. در سورة مبارکة أعراف می‌خواند: "و چون کار بی‌پای کرده‌اند که یادتن خوش را اینچنین یافته‌ایم، گذشت و گذشته ما این طور عمل می‌کرده‌اند و ما بر راه و روش آن‌ها هستیم. عذر دیگر که می‌آورند این است که دستور دین هم همین است. کار ما بر موازین شریعی و دینی منطق است. توای به‌یک‌بار به اینها بگو که خدا هرگز به کار بی‌پای کرده‌اند. چرا جاهلانه به خداوند نسبت‌های دروغ می‌دهید؟" مفاد این آیه است که اگر اصل توحید این مردم درست بود و اگر خدا را به صفات علیا و اسماء حسسی شناخته بودند، اگر خدا را به عدل و حکمت و عنايتی شناخته بودند. اگر می‌دانستند که در آینده لطف خدا تبعیض نیست.

هرگز به این بودت و این خراش تقوی نمی‌کردند، هرگز کارهای زشت خود را منطبق با موازین دینی ضرر نمی‌کردند. اگر خدا را می‌شناختند که دانستند خدا دستور ظالمانه نمی‌دهد، خدا نمی‌گوید یکی حیت دیگری را یک‌سان کند و محصول دسترتنی یا را بی‌پای استحکام پذیرید و نام
دخاشنادی، پایه و اساس دین

دین به آن پده، خدا اجازه نمی‌دهد که فردی بیکاری و بی‌عمر در اجتماع بگردد و گل‌بر سایر افراد باشد، باری بر دوشه اجتماع باشد و خودش باری‌از دوشه کمی برندارد و آنها چنین وانمود کند که رضای خدا و دستور خدا و قانون خدا همین است و پس.

آراء. حرف اول دین دخاشنادی است، الفای دین دخاشنادی است همان‌طوری که اساس مقولات این شاگرد مدرس این است که قدرت خواندن کتاب در این بی‌اشد. تا توانند بخوانند می‌توان دروس مشکل طبیعی و رياضی و ادبی را به آموخت، و یا کار خواندن که شاگرد استعداد خوانند بپردازند این است که شاگرد حروف شناسی شود. یعنی حروف زبانی را که با آن قاری تحصیل می‌کند تمریز دهد، پس اگر شاگرد از اول حروف شناسی تبدیل خوانند در این بی‌اشد نمی‌شود و اگر قدرت خواندن در این بی‌اشد نمی‌شود نهایت درسی را پایان نخواهد گرفت. در درس عملی و تربیتی و فکری دین دخاشنادی به منظور حروف شناسی دین است، اگر دخاشنادی شد می‌تواند حق‌دار دین را بخوانند به مقصود دین آگاه شود و هدف دین را بیشتری نماید. اگر حروف شناسی نشد، کلمات دین را که همان دستورات دین است غلط خوانند و غلط ترجمه خواهد کرد و کارش به آنجا خواهد کشید که قرآن مجدد نقل می‌کند. یعنی مرتب که هر کار زشت و هر ظلم و ستم خواهد شد و در پندار خود چنین معتقد خواهد شد که آنچه از می‌کنم عین رضای خداست و عین دستور دین خداست. لهجه علیه قرآنی: «ولی دین و آغاز دخاشنادی است» ولی دخاشنادی نسبت به دین در عین اینکه اول دین است وسط و آخر دین هم هست، همان‌طوری که خود ذات اقدام الهی در عین اینکه اول وجود است آخر وجود هم هست، با همه موجودات هست، محیط است بر همه موجودات. آگاهان موحّد واقعی باشد کافی است.
برای اینکه همه فضایل‌ها را به دنبال خود خواهد کشانید به گفت‌گوی شاعر:
دل گفت مرا علم لدیه‌ی هوس است
تعلیم کن اگر تو را دسترس است
گفتیم که الله گفت دگر، گفت هیچ
در خانه اگر کسی است یک حرف بس است
بسم الله الرحمن الرحیم

برای یک موجود زندگی آسایش و خوشی آنگاه فراهم است که با محسوم و مجموع عواملی که او را احاطه کرده است، هماهنگ و سازگار باشد. یعنی شرایط محيط طوری باشد که با زندگی مخصوص او توانایی داشته باشد و زندگی مخصوص او طوری باشد که با شرایط محيط و عواملی که به او احاطه کرده است، متوافق و هماهنگ باشد. به همین است که اگر ناهمایی و ناسازگاری باشد به حکم آنکه این موجود زندگی جزء است و محسوم کل، از محیط است و عواملی از محیط این اکنون باشد، همواره جزء باشد. تابعی که همیشه تابع محسوم باشد اکنون باشد از این موجود زندگی سلب می‌شود و خواهان ناخواهان از میان می‌روید. پس شرط اولی بنا و خوشبختی موجود زندگی توانایی و همایی با محسوم است. انسان که به‌نیت خود موجود زندگی است و محصور همان قوانینی است که بر هم جانداران حکمرانی است خواهان ناخواهان مشمول این قانون و تابع این اصل کلی می‌باشد؛ یعنی شرط بنا و دوام و خوشی و خوشبختی
انسان در زندگی این است که با عواملی که او را احاطه کرده است منافق و هماهنگ و سازگار باشد. بالاتر اینکه انسان علاوه بر میکتیزمی طبیعی از آب و هوای منطقه و سرزمین سالم که مرض خیز نباشد. یک میکتیزم مخصوص دیگر هم دارد و آن میکتیزم و جو اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنند. بنده با وجودنیک انسان می‌باشد و جو اجتماعی و وجود این جدیدی را از همگان دیگر نیز زندگی اجتماعی دارند مثل زیور عسل و بعضی از اقسام موریانه و مورچگان و سیاری دیگر از حیوانات وحشی. اما زندگی اجتماعی آنها جن به حکم غرب و به صورت خودکار انجام می‌گیرد. همی‌طور میکتیزم اجتماعی آنها جزیر است شبیه میکتیزم طبیعی. برخای انسان که شرایط اجتماعی را بطور خودکار ندارد و باید با فکر و ارادة خود بساوید، اینجاست که دشواری کار زندگی یک نمودار می‌شود. افراد انسانی که ما و شما معاهرت دارند و آداب و عاداتی اعلام عمومی و قوانین و مت 넘ت و طرح تشکیلات اجتماعی، همه عواملی است اجتماعی که بر ما و شما احاطه دارد. بنابراین این امور با خواسته‌های ما و آرزوهای ما و خلاصه‌اها با خودی مخصوص ما توانای هماهنگی داشته باشند و هم‌زندگی مخصوص ما با اینها منافق و سازگار باشد.

اما آن توافق و انعطاف که در سازمان اجتماعی نسبت به فرد باشد بوده باشد این است که جامعه منافع خود را در ضمن منافع اجتماع حفظ کند. بهشت اصلی یک زندگی اجتماعی نمی‌تواند فرد و منافع فردی باشد. باید نوع و مصالح عمومی باشد. باید اموری باشد که بقا و دوام و خوشی جمع را پیت تضمین کند و بیده مبیشی که مصالحت جمع همان مصلحت اکثریت افراد اجتماع است ولی این مبیشی در قوانین جهان، توجه اول به مصالح جمع است نه به منافع فرد و نوادر.
و اماً تا توافقی که یاد در زندگی خصوصی یک فرد نسبت به اجتماع باشد همانا حالت تسلیم و رضا و خرسندی به مصالح اجتماع است که به خوش‌وگردی در هنگام تصادم منافع شخصی با مصالح عالیه اجتماعی از منافع شخصی چشم بویده و در خود احساس ناراحتی و نارضایتی نبندد. اگر اجتماع به محور عادت بپردازد و قانون عادت‌های حاکم بر اجتماع باشد یعنی طبع اجتماع و عوامل اجتماعی با زندگی اکثریت منافق و هماهنگ باشد و از آن طرف هم روحیه یک فرد در موانع تصادم منافع فردی با مصالح اجتماعی توافق و سازش و هماهنگی مشترک به دست مصالح اجتماعی آن وقت از اجتماع به سعادت واقعی باشد ایمدوار بود.

اینچه‌است که لزوم و اهمیت دینی که بسیاری تنومند و ایمنان به خدا زیان است روشان می‌شود. در هر دو مقابل لاوم و ضروری است. هم برای سازگار ساختن محیط اجتماعی با زندگانی فرد. یعنی ایجاد عادات اجتماعی و سازمان منافق با مصالح عمومی و هم در ایجاد توافق و انطباق در روایت‌های مصالح عالیه اجتماعی توافقی که می‌گویم بازگشت در روحیه فرد نسبت به مصالح اجتماع باشد همانا است که از آن به گذشت و اغماض و حتی ایثار و فکار و نیکوکاری تعبیر می‌گردد. معمولاً مادر از مانند نشان قناعت به حق و رضا به قسمت و بهره خود و تسلیم در پراین‌سرارات اجتماعی و خشونتی نسبت به دیگران بدید?

اگر در تاریخ پیشرفت فکری دیده می‌شود و یا نیکوکاری و خدمت به خلق دیده می‌شود و یا شجاعت و شفاهت در پراین‌زور و استبداد دیده می‌شود و یا یک سر متوجاو نرکند از محدود و مدار خود به حدود و مدار دیگران دیده می‌شود، همین‌طوریا در پرودین و توجه به خدا بیگانه بی‌نیا نشون ایلیم بوده است. آیا می‌توینی به گری می‌گردد و
قدرت دیگری می‌تواند در این جهت با دین رقابت کند و یا ادعای کند که صد یک آنچه دین انجام می‌دهد انجام دهد. خداوند ما را شایسته گرداند که پتوانی به حقیقت تعلیمات می‌دهد و آنچه حفظ‌شده بر پیشبرش محمد نازل شده بی پرویم و در پروآ آن تعلیمات سعادت‌گرداشته‌م.
بردگان و آزادگان

بسم الله الرحمن الرحیم

علی بن ابی طالب علیه السلام نماید: «دنیا خواه‌ها ناخواه مزلمگاهی است برای بشر که
جمهوری‌ای دارند در آن زندگی می‌کنند و می‌روند.» بدیع فرمانی: «ولی مردم
در این دنیا دو دسته‌اند: یک دسته به پازار این جهان می‌آیند و خودشان
را می‌فرشند و برده می‌سازند، دسته دوم مردمی هستند که خود را در
این پازار می‌خورند و آزاد می‌سازند.»

این سخن به قدیمی عمق و محکم و برمعنی است که جز از روحی
که با نور خدا روشین شده باشد تراوش نمی‌کند. آری، محصول زندگی
برخی از افراد، که متأسفانه هنوز اکثریت افراد بشر را تشکیل می‌دهند،
برذگی و خودفروشی و شخصیت خود را از دست دادند و به تعبیر قرآن
خودیان تن و خودزبان کردن است. بندگی شهوت و حرص و خشم و
کیهان است. اسارت در بند عادات جاهلانه و رسوم پی منطق و نامعقول

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۳.
است، تقلید از مد و تابیت یان اصل است که: «خواهان نشان نسخه‌ی هم‌مرنگ جماعت شو» بعضی از مدرم جنین می‌بندند که همین که مطلع کسی دیگر نبوده و به اصطلاح زرخوردگی نبودند دیگر آزاده‌اند: 
دبیگ نمی‌دانند هزار نکته باریک‌تر از مو انجامیست، نمی‌دانند اسارت و بندگی هزار نوع و هزار شکل دارد؛ نمی‌دانند که بندگی طبع و آز هم بندگی است. اسارت در گذشته مزاحمی تا هم بندگی است. باید یسری هم بندگی است.

بتیاز عنصری بیاورد کرود خویر و نغتر رقیم کنوان کرد این همه را ببند، درم تنوان کرد بیوست صدیق سالار نام یک داشت، بیعت در بازار خرید و فروش کالاهای خرید و فروش می‌شد. مانند یک کالای بی‌جان دست به دست می‌گشت، آن زیر دست آن خارج می‌شد و زیر دست دیگری قرار می‌گرفت، از این خانه به آن خانه منتقل می‌شد. مالک هیچ چیز نبود، حتی غذایی که می‌خورد و یا گل‌مایه که می‌یافت نمی‌بود از آن ابیان بود. اگر کار می‌کرد و محصولی از دست رنگ خود نمی‌گرفت می‌گردید باید می‌شمارا کرده که می‌کند به ارتباط متعلق می‌گیرد.

بیوست صدیق از نظر جسمانی کاملاً رده‌بند، ولی همین بیوست تابتی کرده که آتاری و آزادتر از این مهر کشور مصر و سر و مرگ و حضر و معشوقی یکی از زبان‌اتران زنان مصر واقع شد و همان بیوست غلام و برده جواب رده ان زن زبان از مشخص داد، گفت در عین اینکه از لحاظ قانون مالکیت، تن در برده شماست و روح آزاد است. ببند، هم شهرو و هوا نیستم: «غیر حق را از عدم انگاشتم». فقط ببند یک حیفتی می‌باشد و روح در مقابل یک فرمان خاضع است. ان خداوند متعال اسارت که خالق من است؛ این حاضر علاوه بر یکدیگر. در چهاردیواری زندان هم بسیم بیرم و ببند، شهرو و هوا نشم، حاضر این محرومیت و
محدودیت ظاهری را پیدا کرده و آن بند را برگردان ننده؛ روکرد به درگاه خداوند متعال و گفت: «خداوند، زندان در ذهن من از آنچه اینها مرا به آن می‌خواهند محیوب تر است.»

در تاریخ، شواهد زیادی هست از کسانی که از لحاظ قانون مالکیت، غلام و برده و ملک بویوند و لی از لحاظ روح و عقل و فکر در مسیرهای آزادی برودند. مگر تاریخ حکمک که مقیم کریم سوهداری به افتخار او و نام او اختصاص داده، برده و بند، نبود، در دوئین حال از لحاظ عقل و روح و اخلاق در مسیرهای آزادنمایش بسی‌یار برده و شواهد زیادتراهمیشه در جلو چشمه خود می‌پیچم از کسانی که به حسب قانون مالکیت آزادند و لی اسرار و برده‌اند، عقل و فکرکشان برده است. روح و دلشان برده است. شهامت و اخلاقشان برده است. قرآن کریم می‌فرماید: «بگو زیان‌گرد همین‌که خودشان را باختندان و شخصیت انسانی خود را از دست داده‌اند.» اینکه کسی در حضانت زندگی جامعه خود را پذیرد، یا خانو و مسکن خود را پذیرد، یا پول و ثروت خود را پذیرد، یا مقام اجتماعی خود را پذیرد، ازدست آنها، کنی شایسته شخصیت معنوی و انسانی خود را پذیرد. حرفت و شهامت خود را پذیرد، شجاعت خود را پذیرد. استقلال و مناعت خود را پذیرد، صفا و صمیمت خود را پذیرد. وجدان و قلب حساس خود را پذیرد، عقل و ایمان خود را پذیرد، روح استنگفا و فنوت خود را پذیرد.

مردم همان طروری که علی بن سهبل فرمود دو دسته‌اند: «یک دسته در بازار این جهان خود را می‌فرشندند به بول و میکم و هوا و هواس و تجریب و فردا و تفکری؛ و دسته دیگر؛ در این بازار خود را خودداری می‌کنند و شخصیت واقعی و انسانی خود را باز می‌یابند. یک دنیا پزشک‌گواری و عربی نفس و مناعت و شرافت و رسالت و استقلال و عدل و نتوان و حقیقت خواهی و ایمان و معنویت برای خود ذخیره می‌کنند. در این بازار،
آن طرخی را به رسمیت می‌شناسند که قرآن تبعین کرده هیچ جیز ارزش ندارد که آدمی خود را به آن پیروی نماید.

امام صادق(ع) در ضمن اشعاری می‌فرماید: من این نفس گرانه‌ها را در پازور وجود و هستی فقط یک قیمت تبریک قائل هستم. فقط یک گوه است که شایسته است به‌های این منتع گرانه‌ها قرار گیرد! این گوه همان است که از صدف کون و مکان پیروز است؛ من در میان تمام مخلوقات جهان چیزی که ارزش به‌ای این کل را را داشته باشد سراغ ندارم؛ اگر من خود راه نفس خود را به یک کلای دربایی بپرورم، به موجب آنکه کلایی دربایی قائل شدیمن است از بین میرود و منتع گرانه‌های روح و نفس من نیز به موجب این که فروخته شد از دستم رفته است. دیگری من دست خالی هستم. هن متاع در دستم هست و هن به‌های آن غلام هنکی آن که زیر چرخ کبوتر ز هرچه رنگ تعلق به‌یاد نازاد است
یاد خدا، تنها مايه آرامش جان

بسم الله الرحمن الرحیم

آدمی همان طور که در ناحیه تن و جسم خود می‌مکن است به یک رشته عوارض خوب و بد دچار شود، در ناحیه روح و روان خود نیز گاهی مبتلا به یک رشته عوارض و حوادث مشابه می‌گردد هرچند در پیسراهی از جهات، تن و روح یا یکدیگر تفاوت دارند؛ اگر تن حجم و وزن دارد و روح حجم و وزن ندارد؛ اگر اندکی غذا وارد بدن بشود و وزن بدن اضافه می‌شود و اما اگر یک جهان داشت و معلومات یبداکند ذراه‌ی بر وزن و سنگینی بر افزوده نمی‌شود. ظرفیت تن و جسم محدود است و ظرفیت روح نامحدود. هر یک لیمه غذا که آدمی بخورد به همان اندازه معدن‌اش بر می‌شود تا تدریجاً یک‌کلی سیر می‌گردد و از فروبردید یک لیمه دیگر عاجز است و تا وقتی که آن غذا از معدن نگذشته جایی برای غذای جدید نیست. بر خلاف معدن، ظرفیت غذایی معنوی روح سیر شدنی و برخست تیست، و اگر اندکی به‌ستر معلومات کسب کند برای کسب معلومات دیگر آماده‌تر و گرددنتر می‌شود و می‌گوید خدا‌یا بر علم من بیفاضی! جنین

نیست که با یاد معلومات اولیه خود را فراموش کند و هر روح خود را از آنها از بین نخواند و از آنها خالی کند تا پویاند معلومات جدیدی فراگیرد. می‌فرماید: هر طرفی هم‌هسه به ابسته ریختن جنبی در آن از وسعت خودکه نه دارد. همه چنین تن تدریجاً یپر و فرسوده، وضعیف می‌گردد و یلی روح هر گزینه و هر فروست و فرسوده نمی‌گردد. تن می‌بهرد و منسانی می‌گردد و هر دعاش به چاپی می‌رود و زندگی نیست، می‌توانندی شدنی نیست، باقی مانندی است، بید از رها کردن قشر بدن به عالمی دیگر منتقل می‌شود همان گونه که رسول اکرم بپیش فرود می‌کند: «شما باید جاودان ماندن آفریده‌هاین را برای قاتل شدن و از بین رفتن».

در عین اینکه این تفاوت‌ها بین روح و بدن هست یک مشابه‌نهایی هم بین آنها وجود دارد: بدن برای اینکه شاداب و پانش بمانند، به یک رشته غذا و آشامیدنی و تنوع احتیاج دارد؛ روح نیز به سهم خود غذا می‌خواهد؛ غذا روح علم است و حکمت و عبانی و بدن. همان طوری که بدن در اثر ترسرد غذا کافی پرورده و افسردگی می‌گردد، روح نیز یسردگی و افسردگی دارد؛ آنجا سپری شده و افسردگی روح می‌گردد غیر از آن چه‌ها به است که بدن را یسردگی و افسردگی می‌سازد. 

علی‌نظر می‌فرماید: "روح مانند بدن‌ها خسته و افسردگی پیدا می‌کند. در عین حال که افسردگی روی بی‌شمار است که بدن با سرگرم شدن به حکمت‌های بید و فکری‌های تغییر خود را مشغول به‌ردید." و همچنین روح مانند بدن یکار می‌شود، احتمالاً به مالی و دارو و بیدا می‌کند. علت اینکه بدن یکار می‌گردد این است که در می‌گردد می‌آید مجموع موادی که نسبت معین لازم است در بدن باشند و زیاده می‌شود: فرمول لازم که خواهند، طبیعت انسان را روند آن فرمول ساخته به هم می‌خورد و به قول سعدی:
جاده طبع مخالف سرکش جند روزی شوند با هم خوش
گر یکی زین جهان شد غالب جان شیرین برآید از قابل
همین طور است وضع روحی و مزاج روحی بشر؛ روح احیاء دارد به
محبت دیدن و محبت کردن. احیاء دارد به نظم اخلاقی. به فهم و معرفت
و دانش. احیاء دارد به ایمان و اعتقاد. احیاء دارد به تکه‌گاهی
محکم که در کارها او تولید کند و به او امیدوار باشد که او در کارها
اعانت می‌کند. اینها همه به منزله مواد لازمی است که برای مزاج روح
لازم است و اگر تعادل و توازن به هم بخورد دیگر هیچ چیزی نمی‌تواند
خوشی و آرامش به انسان بدهد.

بعضی از مردم در خودشان احساس ناراحتی می‌کنند؛ همین چند
می‌فهمند که خشونت نیستند و آب خوش از گلوی آنها پایین نمی‌رود;
می‌فهمند که قرار و آرام تدارند. بی‌کراده و افسردگی می‌باشند. اما علت آن
پر قرار و بی‌یاری جیب‌می‌کند. نمی‌دانند: می‌بینند همه جیب و همه وسایل
زندگی را دارند و در عین حال از زندگی خشونت نیستند. این گونه
اختصاص پایین دانستند که قطعاً احیاء‌گی معنوی دارد که برآورد نشده.
قطعاً کم و کمی در روح آنها وجود دارد. حالاً باید اعتراض کند و
تسلیم شوند به این حقیقت که ایمان هم یکی از حاوی قطره و تكوینی
ماس و بلکه بالاترین حاجت ماست و هر وقت به سرچشمه ایمان و
معنا رسدیدم و نور خدا را مشاهده کردم و خدا را در روح خود و جان
خود دیدم و مشاهده کردم آنوقات است که مغایر سعادت و دلدت و
به‌جا را درک می‌کنم. قرآن کریم می‌فرماید: «بدن که تنها با ذکر خداو
یاد خداست که جان آرام می‌گیرد و قلب احساس آسانی و مسکن».

علی‌حال می‌فرماید: «خداوند ذکر خودش و یاد خودش را می‌آمیزی جلا و
روشنی دلها قرار داده، به این وسیله گوش، بار و جشم، بینا و دل، مطبوع و
آرام می‌گردد.»
بسم الله الرحمن الرحیم

گروهی را رسول اکرم په جهادی فرستاد؛ آنها رفتنده و مردنه و دلبرانه وظیفه مقدس سربازی خود را انجام دادند و برگشتند. وقتی که برگشتند رسول خدا از آنها استقبال کرد و به آنها خوشامد گفت، وی در ضمن خوشامد جمله‌ای گنجانید که آنها را وادار کرد از آن حضرت توضیح بخواهد: خوشامد را این طور فرمود:

مرحبا به گروهی که از مبارزه کوچک و صحنه کوچک برگشتند و هنوز مبارزه یوزگ و صحنه بزرگ را در پیش دارند.

جمعیت چنان گمان برندند که در نقطه دیگری می‌پایست با سیاء دیگری نبودند کند و شمشیر و تیزه‌ی به کار برند؛ سوال کردنده آن مبارزه بزرگ و صحنه خون‌ین تر چیست و در کجاست؟ فرمود: آن صحنه صحنه
ابن حديث دوم نیز مثل حديث اول از یک چنگ درون و ناسازگاری داخل و به تعبیر دیگر از یک صفحه و جیب هادی داخل در وجود انسان حکایت می کند؛ بعلاوه اینکه خیب می دهد که این صفحه و جیب هادی یا من در وجود خودم به هم زدم و به جای آن صلح و صفا و آرامش پرقرار کردم.

ابن خود یک حقیقتی است که علمای روانشناسی اعتراف دارند: 

می گویند انسان به علل و عوامل حالتی بی‌یادی کند که یک نوع آشفتگی و ناهم‌انگیزی در افکار و احساسات بیدا می شود. روایه‌ای تجزیه می شود به دو جبهه و دو قسمت؛ لذا اشخاصی دیده می شوند که از آنها دو نوع کارهای کاملان متماکف و متضاد دیده می شود: در یک لحظه و یک حالت نرم و ملاءمت. در لحظه و حالت دیگر درشت‌خو: گاهی مهرابند و گاهی بی عاطفه و قسم القلب: گاهی زیباد مترسند و گاهی زیباد هژور و جسمات به خرج می دهند: گاهی متنبر و رو به خدا هستند و گاهی لامائی و دنبال فسق و فجویر: یک دست به مصفحند و یک دست به جام گم ند حلالند و گمی نزد حرام» و بالاخره در زیر این گنبد، شهرهای فانی سا کافر مطلبد و به مسلمان تمام.

 حالا یا باید دید این ناهم‌انگیز در عمل و رفتار و کنش از کجا بیدا می شود؟ چرا بعضی از مردم گاهی مثل کیک خوش می خرایند و گاهی مثل کلاه ناهنگار می دودن؟ منشا آی آین ناهم‌انگیزی و یک تفاوت نیوتن در عمل و رفتار همانا ناهم‌انگیزی و انتظار نداشتن افکار و احساسات است.
ابن آسفنتگی در عمل مولود و معامل آفکاری روح است و به تعبیر رسال اکرم مولود صفادنی و جبهمندی و جنگ و تازاعی است که بین انواع افکار و احساسات است. پس یا یک کاری کرد که ابن آسفنتگی روی و ابن جنگی داخلی مثارکه شده و صلح و صفاع و واقعی بین انواع افکار با هم و اعمال احساسات با هم پیدا شود و دشته و صلح و صفاع و واقعی بعنوان موقت و مسلّح.

تا صلح و صفائی واقعی بین افکار و احساسات بیپا نشود نمی توانی به برقراری صلح میان افراد با هم و ملتها و دولت‌ها با هم امیدوار بود. یکی از مفاهیم عصر ما می‌گوید: آن کسی که با خودش همیشه در جنگ است، راست حکم می‌تواند با دبیران در صلح و صفا باشد.

در اینجا بار دیگر احتجاج بشر را به «دین» احساس می‌کنیم، چون رام کردن و مطعه سخت‌تن احساسات آتارا به سر از عهده‌های قو و قدرت دیگر خارج است؛ هر قو و قدرت دیگر مقیمو و آلته هوا و هوش پر واقع می‌شود. خواه آنکه آن‌قدر زور باشد و یا علم و یا جزی دیگر واقعی که «علم و مال و منصوب و جاه و قرار ـ گنه آورد در کف پدگوها» و همة اینها به منزله آلت قدان و تغییر به‌ادب که در کف زنگی مست بدهیم، پس یا یک کاری دیگری کرد رام کردن و مطعه سخت‌تن سرکشی‌ها و طغیان‌های نفسانی برضد عقل و اخلاق، کار عقل و تندریپ نیست. به قول مولوی:

کشن این، کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخیر خرگوش نیست.
دین، یک‌گانه را مانند‌دیده نفس اکاره

دویخت است این نفس و دویخت ازدهشت
کوبه دریاها نگردید کم و کاست
همه دریاها در آرام‌های هنوز
کم نگردید سوزش آن خلق سوز
عنانی را چه‌مه کرد و در کنید

معادن نعره زنان هل مرویت
آن قوه و قدرتی که می‌تواند چنین اعجازی بکند و شیر باطن را در
قید کند و رام و تسلیم نماید، از آن دیدگانه در باطن را به صورت فرشتگانه
صلح در آوردند، آشناگرها و اعتماد فیاض را تبدیل کند به انتظار و
استحکام، عمل انسان را منظم و یک‌واخت و بر راه راست کند همانا دین

است.

در تعبیرات دین «صرائط مستقیم» و «راه راست» زیاد آمده. در
مقابل راه مستقیم راه کچ و معوج است. مردمانی که بر صرائط مستقیم و
راه راست می‌پاشند همان‌ها هستند که بین انواع افکار و احساسات انسان
یعنی بین قوه خیال و قوه عقله‌شن هماهنگی و مسازگاری است، شبیه این
خیال و اعتماد آنها تسلیم فرشتگان عقل است و بین انواع احساسات آنها از
یست است و احکام و شهیت و میل‌ها و آرزوها تا عالی ترتیب عواطف
دینی و جدایی آنها هماهنگی است، شهرت آنها تابع فطرت یا کا
آن‌هاست، قهرآ چنین مردمی روزی یک خط مستقیم حرکت می‌کنند.
خداوند همه‌ها را توقف دهید که بر راه راست و صرائط مستقیم بوده باشیم
و به چیب و راست متحرک نگردد.
راه سعادت

قرآن کریم می‌فرماید: "هرگاه می‌خواهید وارد خانه‌هایی شوید از در آن خانه‌ها وارد شوید". این دستورالعمل ابتدا خیلی ساده و کوچک به نظر می‌رسد. زیرا هرکسی باید خود این ادراک شعور و ادراک قائل هست که اگر خواست وارد محوطه‌ای بشود از قبل یک خانه مسکونی و یک اداره بپدید در آن خانه یا اداره چگونه و از در داخل شود یا از دیوار یا این یک قاعدة و اصل کلی است: انسان باید توجه داشته باشد که تنه‌خانه یا اداره نیست که در ورودی و دیوارهای پلنگ دارد و راه ورود آن منحصر آن یک یا چند در ساختمان اس اس‌ام‌زی و خوشبختی مانند یک محل و یک ساخته که از خشکت و گل یا تست دره‌های بار و انسان باید اولانه درها را پیش‌گیری و ثانیاً خود را عادت دهد که همیشه از راه راست و مستقیم و در ورودی زندگی وارد شود و خوشبختی را

١. بقرهٔ ١٨٨٩
جستجو نمی‌انداز. این قاعده که: «می‌باید از راه راست بر راه کج – چگونه‌ای‌ها جستجو نمی‌نماید. لطفاً بپرسید که این است در زندگی یک پسر؛ چگونه بی‌سرت می‌خواهد که راه‌های صحیح و رو به رو به محوطه زندگی را پیش‌انجام و پشت‌در بان و حصار زندگی معطل و متغیر نماند.

بسیاری از افراد مربوط به همه عمر در بان و حصار زندگی و خوشبختی معطل مانند آنان و می‌گویند: «ما که از زندگی جایی فهمیدم، زندگی به معنی است. این افراد همیشه در حیرت و سرگردانی پسر می‌برند و گاهی این تحریک و سرگردانی با دیدگی زنده و دوک‌آکیت هم کودک گذراند و یا یک دنیا غرو و کی نمی‌گویند: این من هستیم که به پنه‌ه پیدان زندگی و دروغ بدون نماد و خوشبختی و اصل رنگ و بدبختی و پیداویم و آنا تغییر چون به قدر ما حس و درک تدریستند نمی‌فهمند. این افراد نمی‌دانند که خودشان مانند کورن پی‌بری هستند که در بان و حصار زندگی معطل مانند آنان و تنواستند در همه عمر در ورودی اصلی را یک دنیا نه از همان اول راه را چا و چا را راه تصویر کرده‌اند و روی همین تصویر غلط لحظه به لحظه از راه دور تماشده و همیشه در سیاه‌های زندگی پسر برده‌اند. به قول یکی از دانشجویان طوری پرورش باخته‌اند که برای احساس رنگ و معنی کاملاً آزاداند و از کوچک‌ترین رنگی فریادانه به فلک می‌رسد و لیست به آنچه خوشی و سعادت است آنخت و مرده و پی‌حس می‌باشد.

قرار گرفتم فرمایید: «هرکس اعمال صالح برای دهد و نبی‌کاری کنن و دارای ایمان هم باشد، خواه مرت باشد و خواه زن، ما او را زنه‌ی می‌کنیم به یک زندگی خوش و صاف و پی‌کدروتی، و بعد هم در جهان دیگر پیداشت با داده را به آنها می‌دهیم.» نکته جالب در این آیه کریم این است که قرار گرفتم فرمایید که نبی‌کاری

و بدرک را زنه، و حساس نمی‌خواند; این فرمایید کسانی که نبی‌کاری
کنند و ایمان و علاوه به معنویت داشته باشند ما آنها را زندگی می‌کنیم و از
مردگی خارج می‌سازیم، آن وقت می‌فهمند که معنایی زندگی و خوشی و
سعادت ظبیست، آن وقت می‌فهمند که زندگی یپ معا و پی بهف نیست.
می‌فهمند سعادت واقعیت دارد، می‌فهمند که می‌بود در این دنیا طوری
زندگی کرد که کدورتی از رنج و ناراحتی و وجود نداشت بهانه.
به‌معنیان ایندکه اماده‌اند که به‌ما را زندگی و به‌تعبر دیگر در ورودی
زندگی و خوشبختی را نشان دهد، آماده‌اند که به بشر به‌فهمانند که بید و
بکاری و هومسایگی و دروغ و خیانت و منفعت بررسی و کینه توزی و
خودبررسی راه ورودی زندگی و طریق رسیدن به سعادت و آرامش و
رضایت خاطر نیست؛ در ورودی زندگی و خوشبختی. نیکی و
نیکگرایی، راستی و درستی و استحکام اخلاقی و خیرخواهی و مهربانی
است؛ تنها ایمان و اعتقاد به معنیات و سیاس نیکگرایی بر اساس آن
اعتقادات مقدس است که قلب را آرام و رضایت خاطر را تأمین می‌کند و
سعادت را می‌سر می‌سازد.
در حیات است که: خداوند خوشی و آسایش را در دو چیز قرار
داده؛ یقین و رضایت خاطر، و ناراحتی و رنج را در دو چیز دیگر قرار
داده؛ تزیین و خشم. "یقین" همان ایمان محکم و پایوجامته بی‌اینکه
جهان مدیری دارد حکیم و آن‌چه ایجاده غنیان و اندارا فتنه‌اند.
یعنی نسبت به نیکگرایی نوید داده‌اند و نسبت به بکار ایلام خطر
کرده‌اند. همه راست و درست است و در یا زود واقع می‌گردد؛ هرکسی
به عمل خوشی می‌رسد، تمام اعمال خود را از نیک و از بذل بزرگ یا
کچک خواهد دید و به آن خواهد رسید و اما "رضایت خاطر" یعنی
خوشی را ترویج و خوشی را از آنیکه عمل خوشی را آن طور انجام
داده که ناموس عالی حکم می‌کرده است، و جداشت رضایی است که به
وظایف خود عمل کرده است و دین خود را نسبت به خلق خدا ادا کرده
راه سعادت

است. امام زین العابدين (ع) در دعا از خداوند متعال جنین مسألت می‌تواند:

خداوبا بر محمد و آل او دارد بفرست و ایمان و یقین مرا به

اعلی درجه برسان. تب تماریکوئرین نیکت‌ها گردن و عمل مرا

فاضل تر و بهترین اعمال گردن.

منتهای سعادت همین است که آدمی در ناحیه عقل و فکر دارای

محکم‌ترین اطمینان‌ها و در ناحیه احساسات و قلب دارای پاک‌ترین تبیین‌ها

و در ناحیه عمل دارای نیکوئرین عملها باشد. زندگی پاک و پاک‌تره و

سعادت به‌خس همین است.
ارکان سعادت بشر

قسم الله الرحمن الرحیم

قرآن کریم در سوره کوچک که به نام «سورة عصر» نامیده می‌شود ضمن تأکید با یک قسمت می‌فرماید: «بشر جز یا داشتن چهار خصوصیت زبانکار و بدیخت است: اول ایمان، دوم عمل درست و صحت. سوم تشویق و وادار کردن افرادی یکدیگر را به حق. چهارم تشویق و توصیه افرادی یکدیگر را به خویشتن داری و استقامت و صبر. اینها چهار رکن و چهار ستون کاخ سعادت بشر می‌باشند. اما رکن اول به ایمان. این رکن اساسی‌ترین رکن حیات انسانی است. انسان از آن جهت که انسان است نمی‌تواند بدون ایمان زندگی خوش و مقرن به آسایش داشته باشد. حرکات و فعالیت‌های انسان هم‌وهمی قدر که از حدود خور و خواب و خشم و شهید و قد و پیام‌های آنی تجاوز کرند و نقله اتکایی لازم دارد. بدون ان نقله اتکایی نقله حرکات و فعالیت‌های انسان نظم و انضباطی به خویش می‌گیرد و نه مقرن به نشاط و رغبت خواهند بود. ما اگر حیوانی را مثل انسان یا گوسفند یا آهوی را - در نظر بگیریم، به طور واضح احساس می‌کنیم که
ارکان سعادت بشر

اختیاری به آنجا ما آن را «ایمان» می‌نامیم ندارد. زیرا کارها و حکم‌ها و
فعالیت‌های آن حیوان بسیار محدود و محصور است. آم خوردنی است و
علف هر یک و جست و خیزی و حداکثر مراقبت‌فرزندی هدی حیوان
و حرکت او و نقطه انتقال او در این اعمال همان غربیه طبیعی انتفاوی وی
است؛ تنها یا نبرد می‌گردد، بدون معطّلی و بدون لحیجی گونه تردید یا
تزریق دنیال آب و علف خود می‌رود.

ادگر فرزند آدم شمع حرکات و کارهاش محدود بوده به حرکات
طبیعی و غیرطبیعی، او نیز برای کارهاش حرفه‌نگاره انتکای جز غراف و وی و
طبیعی خود نداشت، اما به‌این‌گونه که شمع استماع و حرکات لازم و
ضروری فرزند آدم خیلی طولانی تر از اینها بود، به جهت اینکه او این
چیزی که انسان را از حیوان فرق می‌گذارد این است که زندگی وی
اجتماعی است؛ زندگی اجتماعی بیش شده که انسان از وجود دیگران
بهره‌هایی بی‌حساب برد و به همین دلیل وظایف و تکلیفی در پرای
جامعه که در سابقه وی به‌هی طبقه حساب می‌برد به‌هشته دارد. انتباک که با
انجام وظایف و تکلیف اجتماعی است دیگر غیره و تغییره محکم‌ما
نیست و آن به‌الات خود آسانی و بلکه نبی‌هی به‌هشته که در انجام کارهای
طبیعی هست در انجام و جواد ندارد. در انجام برخی فقط سگ‌گیشه پار و وظیفه
و تکلیفی را روز دوش خود حساسی می‌کند. بالاتر اینه احساس
می‌کند که انجام وظیفه و تکلیف در بسیاری از موارد برخلاف طبیعت و
بنی و غیره‌شکی است؛ وظیفه از او راستی و امانت و فدا کاری و
انصاف و عدالت و نقد و عقت و یا کام بلئی من خواهد و طبیعت خشونت
وی بر اینکه حکم می‌کند که برای جلب لذت و منفعت شخصی دروغ
بگوید و خیانت و دزدی کند، از فدا کاری و انصاف و عدالت تن باز زند،
جامعه نقد و ظهارت و عقت را بینالایی‌دین با کام رسد. اینجا تا که انسان
خود را در برابر یک سلسله تصمیم‌های زیگ می‌بیند در جهت مخالف
طیب‌توت و متفاوت خودش، و محال است که بدست نکرده‌ای که روح او
را به این فضای می‌رسد سازه بنویسند از عهد، یا این نکته انتکه همان
است که ایمان‌کننده، که امیده می‌شود، همان‌طور که اول از چهار رکن سعادت
پسر است که قرار می‌دهد، نیست.

رکن دوم: عمل صحیح و شایسته ایمان

داستنی آن است که عمل صحیح نداشته باشد. ابتدا تصویر آن مطلب مشکل
به نظر می‌رسد که چگونه ممکن است که ایمان باشد و انجام‌های آن که
عمل صحیح است نبوده باشد. اما نتیجه‌ی عمل صحیح کرد. زیراگاهی مرمی
ایمان به مناسبی علیه دانش، به خدا و بی‌مجریان و کتب آسمانی و اولیاء
دین اعتقاد و ایمان دارند ولی در اثر بعضی انتخابات و انتخابات گمان
می‌کند که تاریخ داشته گاهی است و عمل همیشه حسادت ندارد، و یا
ممکن است این عمل ایمانی عمل به‌کلید و عمل‌شان متقی به ایمان و تهیه باشد
ولی در تشخیص عمل اشتباه گردیده‌است. به خودی سپرسنگ اعمال را به
رحمت ایمان و عقیده خودانجام بدهد و هیچ اثر و فایده‌ای بر آن اعمال
مترتب نگردد. جه بسیار دیده می‌شود که ایمان از روی عقیده و ایمان
زحمت می‌کند و تلاش‌ها می‌کند اما به‌یهده، کوچک ترین اثر نیکی بر
عمل‌هایی مترتب نیست.

رکن سوم: سعادت بشر عبارت است از تشخیص و ترویج افراد

یکدیگر را به ملازمه ایمان و حق و عمل شایسته ایمان افراد جامعه نت لا به تنها
باپیش ایمان داشته باشد و نیکو عمل کنندکه باشد به انواع و وسایل
چنین و عملی یکدیگر را به ایمان و عمل صلح توصیه و تشکیل کنند.
جامعه خود را ایمان طوری پیمودند که دانستاً افراد، تحت تلقین کارهای
خبر واقع دیدند، هن را خدای ناخواسته وضع جامعه به صورتی درآید
که افراد دانستاً تحت تلقین بدکاری و فساد قرار گرفتند.

رکن چهارم: توصیه و تشکیق به صبر و استقامت و پای‌مرده است.
جرح روزگار همیشه بر وفق مراد اشخاص نمی‌گردد و تنیداد حوادث همواره در جهت موافق حورکت کشتی حورکت نمی‌کند. باید در مقابل حوادث و نامعلومات ایستادگی و پایداری کرده و باید افراد دائماً یکدیگر را به صبر و استقامت و پایداری توصیه و تشویق کنند. قرآن کریم می‌فرماید: «اگر مردم بر راه حق استقامت پورزند ما از دریای رحمت خود آب فراوان نصب ابیان خواهیم کرد.» ۱
دَرَّ قُرْآنَ كَرِيمَ بعْضَي كُلُمَاتٍ و جُمُلَهَا زَيَادٌ مَكْرُوَّةٌ شَهِىَّةٌ فِي هَهْ طُوْرَى كَهْ آنَ كُلُمَاتٍ وَآنَ جُمُلَهَا جَيْلٌ ذَكَرُ شَهِىَّةٍ مِّكْرُوَّةٌ عَمَومٌ وَمَعْرُوفٌ شَهِىَّةٍ أَزْ جُمُلَهَا كُلُمَاتٍ وَتَرْكِيبَاتٍ كَهْ مَكْرُوَّةٌ ذَكَرُ شَهِىَّةٍ اَيْمَانَ وَعَمَلٌ صَالِحٌ اَسْتَ لَّهَا مَكْرُوَّةٌ ذَكَرُ شَهِىَّةٍ كَهْ بَاَرْكٌ "اَلْدِينِ اَنْتَوَا وَغُيْلَوَا اَمسِلاَحَاتٍ" أَمَدْهُ اَسْتَ لَّهَا اَيْمَانُ كِتَابٌ مُّقَدَّسٌ اِسْمَانَيْ تَأْمُرُ أَنْ اَنْبِذَهُ ثَوْبَتٌ بَيْنِي وَرَبِّي وَيَنْتَفِعُ الْهَمَّةُ اَسْتَ لَّةِ لَهَا اِنْتَوَا مِيْ شَمَارَدُ اَيْمَانُ وَعَمَلٌ صَالِحٌ اَسْتَ لَّهَا مَكْرُوَّةٌ كَهْ هَوَّارُ اَيْمَانُ دَمْ مَيْ زَنْدِهِ اَيْمَانُ اِلْمَغْيَرُ نَمْ يَنْتَوَا مَقْصُودُ قُرْآنَ "اَيْمَانُ كِتَابٌ مُّقَدَّسٌ أُمَّةُ يَنْتَوَا وَيَنْتَفِعُ الْهَمَّةُ اَسْتَ لَّهَا مَثْنُوَا وَيَنْتَفِعُ الْهَمَّةُ اَسْتَ لَّهَا اًرْضَى اَسْتَ لَّهَا عَلَّمٌ اِسْتَ لَّةِ اِنْتُوَا مِيْ شَمَارَدُ اَيْمَانُ وَعَمَلٌ صَالِحٌ اَسْتَ لَّهَا مَكْرُوَّةٌ كَهْ هَوَّارُ اَيْمَانُ دَمْ مَيْ زَنْدِهِ اَيْمَانُ اِلْمَغْيَرُ نَمْ يَنْتَوَا مَقْصُودُ قُرْآنَ "اَيْمَانُ كِتَابٌ مُّقَدَّسٌ أُ
ایمان و عمل صالح

برایشان و دامن‌شناس داشته باشند و تمام جهان را منادی افکار و احساسات خود آشته و بی‌نظر و بی‌حساب فرض کند. در درجه‌ی دوم، این آمری که مورد ایمان انسان است حسب است مقدس و عالی باشد که آدمی شایسته بداند در مقابل اخلاق این دو به خاطر و فداکاری و جانشانی نماید. و هیچ عبایت و حکایت است که انسان در این دنیا عقیده و مسکن داشته باشد و همیشه آن عقیده و مسکن بی‌وهی نماید. ملزم و مذهبی نباشند. ولی هر عقیده و مسیحی مقدس نبست و شایستگی از خود دانشگاهی تدارند. سیاست از عقاید و مسالکی از حدود منتفیت برسند و خودشان نیک نکند. بدین‌ها است عقایدی که ریشه و اساسش خودشان است و بر مبنای کلاماتی می‌چرخد شایستگی ندارد که پسر در راه آن خود را فاتای کند. فانی شن در راه جنین عقیده‌ها و مسلکها می‌توان به جهت منطبق نیست و در دور از عقل و خرد است. آن عقیده و مسیحی شایسته جهاد و فداکاری است که قوی منافع مادی افراد باشد. در درجه‌ی سوم، با این آمری که مورد علاقه و عقیده و ایمان انسان قرار می‌گیرد مفوقه همه مقدسات و همه امور عالی و شریف باشد به طوری که ایمان به و شامل ایمان به همه حقایق بوده باشد.

حکم‌های الله قاعدایی را به بیوت رساندند. و آن ایمنی که ذات بیگانه، جمع حقایق را در بر دارد. ایمان به ذات بیگانه نیاگر خالص و عارفانه باشد ایمان به همه حقایق را در بر دارد. بنابراین حقایق منبیت از ذات ایست. تمام اصولهایی که در این جهان هست از ذات باک و سرچشمه می‌گیرد. قرآن کریم تعبیری‌داره می‌فرماید: بگو حق اخداست؛ قرآن نمی‌گوید حق با خداست. می‌گوید حق با ایستاده است. این بگو حق ایستاده با اینکه بگویم حق با ایستاده. اینکه همه حقها از ذات و منبیتی که شد، به عنی ایمان به خدا. به عنی ایمان به علم و حکم و واقع و نظام و
تدیر و عدالت، ایمان به آنچه در این جهان حق و ثابت و مفید است.
و اما رک دوم، عمل است: نه مطلق عمل، عمل صالح و باک و نیک
پیش روح دارد و یعنی قلب دارد و قابل در ناشیه روح و قابل باید
اطمینان و ایمان داشته باشد، حیزان و سرگشه نباشد؛ در ناشیه بدن و
قابل باید مثل درختی بارور و متمرکز باشد.
جهان ما جهان حکمت است، جهان کار است، از پیگیری کردن
آسمانی تا کوچک ترین ذراتی که پیش تاکنون کشف کرده در کار و در
حکمت و فعالیت اند. یک ذره و یک قطعه بیکار نیست، انسان نیز از این
قانون کلی و عمومی مستثنی نیست، جانی که هست این است که اگرچه
انسان هم به حکم ضرورت بیکار نمی‌تواند بنشیند، مثالاً روح و مغز
انسان هر انداده بخواهد بیکار باشد نمی‌تواند بیکار باشد، دائمًا در حال
حکمت است و از خاطره‌ای به خاطره‌ای و از تصویری به تصویری متنقل
می‌شود، حتی در حال خواب که جانی به نظر می‌رسد روح و مغز
استراحت کرده و کار نمی‌کند دائمان در حال حکمت و جنبش است;
دانشمندان معتقدند که در حال خواب یک لحظه نیسته که روخ و مغز
بیکار مطلق باشد، در ناشیه بدن هم انسان بیکار مطلق نیست، بالاخره
جارای ندارد از این که جز ها یا را پیمود و جز هایی را تماس کند،
چیزی دیگری را بهترین نبوده ولی انسان به حکم اینکه مختار و آزاد خلق
شده می‌خواند و سعید دارد، می‌تواند خوب و مفید عمل کند و می‌تواند
بد و زیان‌آور عمل کند، می‌تواند در همان راهی گام بردارد که کمال خیر
و مصحت و سعادت اوست و می‌تواند در راهی گام بردارد که برخلاف
سعادت و مصحت خودش است، به این جهت است که احتیاج به
هدایت و راهنمایی دارد و به او گفته می‌شود که عمل باید صالح باشد.
مثالاً مغز و روح همیشه در حال فعالیت است، این فعالیت ممکن است
صالح [باشد] و ممکن است غیرصالح باشد. اگر روح را به حال خود

حکمت‌ها و اندیشه‌ها (۱)
ایمان و عمل صالح

بگذارم دانستان‌ها در میان خاطرات گذشته خود در گردش و حرکت است.
مثل این است که به دور خود پچیده، گامی به گامی بر تنمی می‌دارد. و لی اگر
روح را از لحاظ فکر کردن نتیجه و قاعده دربیاریم. عمل روح را
صالح گردانم به اینکه وادار کنیم منظم فکر کنند. علمی فکر کنند، طوری
فکر کنند که همیشه فکر نو و انرژیت همیشه نو و صحیح تولید کنند. و بالاخره
کاری کنند که مصداق سخن رسول اکرم واقع شود که فرمود: «یک ساعت
فکر کردن از شست سال عبادت بالاتر است» در این وقت عمل روح.
صالح است. بشر جه در ناحیه روح و جه در ناحیه پنج پیکار تنی مانند.
تالش می‌کند. عمدی این است که جگونه تالش کند و جگونه عمل کند.
این است که قرآن مجرد هیچ گاه عمل رابه طور مطلق ذکر نمی‌کند.
عمل صالح» ذکر می‌کند.

پس معلوم می‌شود سعادت انسان دو رکن دارد: رکن ایمان و رکن
عمل. اما نه مطلّع ایمان و نه مطلّع عمل. بلکه ایمان به مقدّس ترین و
عائن ترین حفاظتی که شامل ایمان به همه حفاظات است. بنی ایمان به
 ذات یگانه که استاد علم و کنترل و نظم و حکمت و حلب و سعادت
است؛ و عمل صالح و شایسته و مفید که انسان را جلو پرده و کامل کند و
آثار خوب به پار آورد.
خواری معصیت و عزت طاعت

بسم الله الرحمن الرحیم

رسول اکرم ﷺ علیه السلام فرمود:

هرکس گه می‌خواهد بدون آنکه مالی در کف داشته باشد
یک بی‌نیاز باشد و بدون آنکه قلیل و عشیره‌ای و خدم و خشیکی
داشته باشد عزیز و محترم باشد و بدون آنکه در رأس یک
قدرت اجتماعی باشد و یک قبضه کردی باشد مهابت و
صالیت داشته باشد، راهش این است که خود را از خواری
معصیت و گناه خارج کند و به عزت طاعت بورده‌گر خود را
پرورده کند.

ابن‌هیه شک نیست که مال، انسان را بی‌نیاز می‌سازد و عشیره و قومی
داشتن یک باشر عزت و احترام می‌دهد و قدرت‌های اجتماعی را در دست
داشتن بر مهابت انسان می‌افزاید و لیکن تمام اینها به حکم آنکه ابزارها و
خواری معیشت و عزت طاعت

و ساواه مادی است محدود است؛ عینی برای همه مردم میسر نیست که آنقدر مال داشته باشند که از همه جز پیچیده باشند و آنقدر عشیره و قابلی خوب و همراه داشته باشند که در پرتو آنها و در حمایت آنها محترم زیست کند و قدرت نهایی اجتماعی را که قهوه محدود است و بالاخره در اختیار افراد معین قرار می‌گیرد آنها بگیرند. ولی خداوند متعلق به نوع پی بنازی و عزت و مهابتی دیگر در بینان همه مردم به طور متساوی تقسیم کرده که همک می‌تواند از آنها برخوردار شوند. فقط اندکی معرفت و زحمت لازم دارد و آن عبارت است از تحصیل اصولی محکم در زندگی بر مبنای خداسنا و توا و دیانت آدم خداوند، مد无数و و سلیم الفن نفسه که مهمین وضع، و مسلم و شخصیت اخلاقی و معنی است خود به خود در متن همه محروم و محترم است؛ در عین موجبیت، عظمت و جلال و مهابت دارد و در عین حال هر وقت اختیار و تبایز بیدا کد همه مردم او را مثل خود و برادر خود می‌دانند، در زندگی و سعادت همه مردم نشیری است، آری نعمت‌های مادی محدود و قسمت‌شده است؛ اگر آسان محور آرزوهای موجود مادی‌های به‌ین هیچ وقت به آنها نمی‌رسد و امروزه هر آرزویی که برسد آرزویی برگز می‌تر در جلو، جمشیبد نمی‌یابد. داشته‌ایم احساس اضطراب و نگرانی می‌کند. اطمینان و رضایت خاطر که مز سعادت است هیچ وقت نداریم. دست نمی‌دهد؛ ولی امروز معنوی و روحانی، روح بشر را قرار می‌گذارد و به آرزویی خاطر و اطمینان به. این است که بزرگ‌های نگفته‌اند: مثل آروهای باطل دیبود مثل آب شور است، آن‌ها انسان را سیرایا به همه نمی‌دهند و روز تشنگی نمی‌نماید بلکه تشنگی و عطل وی را اضافه می‌کند و شخص بیشتر می‌آید. آن شیطانت که در صحرا غور بار سالاری بیفتد از سنت گفت جشن‌تنگ دنیادار را با قناعت برکر یا خاک گور
بزرگان اینها را گفتند برای اینکه ما را از مداد طعم و گرداب حرص خارج سازند و زندگی ما را روزی اصول صحیح و سعادتمندانه تنظیم کنند؛ نخواستند با گفت این مطلب، ما را نسبت به نوامیس زندگی لااقل نمایند که تبلیغ بپیش یک نمایندگان هیچ کاری ندهیم. بشر در این دریای عظم زندگی یکدیگر حرکت کنند تا به ساحل مقصود برسند.
اما این مطلب هم هست که حرکت منظم کشی عقل و دانش یک مطلب است و گرفتن شدن در گرداب حرص و طعم و حس‌ساده و رقابت و بدخواهی مطلب دیگری است. آن که در وسط دریا در گردابی افتاده و به سرعت، قدرت عضیم آب او را می‌خراند، او هم در دیگر حرکت می‌کند. ولی آن حرکت رو به ساحل نجات نیست بلکه رو به غرق قرار دریافت. اصول زندگی و حرکت در صراط مستقيم زندگی که سلسله مقدس انسپار، دو الی و بهترین راهنمای آن هستند غیر از این است که انسان در گرداب حرص و طعم یکدیگر و دیوانه‌های دنبال اندوختن تروت برود بدون آنکه هدفی صحیح و مثلچراغی از این اندوختنها داشته باشد. این گونه تروت‌ندوزی‌ها گذشته از اینکه از نظر حقوقی اجتماعی و مامای کرد حقت اجتماع گناه محسوب می‌شود و یک جمعی فردی و شخصی نیز جز ویال و نکته تحویل رنگ چیزی نیست، زیرا فردی که عمرو رنگ می‌کند و متحمل مشکت‌ها می‌شود و همه وقتی ضرف جمع کردند و اندوختن می‌شود و برای خودش وقتی باقی نمی‌گذارد که در آن وقت به امثله و تمام‌شناسی تمام‌ساخته‌گر جهان بی‌پردازه و چیزی از معاون و روح زندگی درک کند و حتی فرصت بیدا نمی‌کند که از همان مال استفاده‌اندازه ببرد. پس در حقیقت نسبت این آدم همه رنگ و مشقت بوده بعلوا شافتها و مسئولیت‌های آخوانی.

علي‌الله فرمود: بعضی مردم هستند که مورد تعجب می‌باشند. و آنها کسانی هستند که در دنیا به واسطه بخل و خسارت ماند فقیران زندگی
خواصی معنیت و عزت طاعت

مشکل و در قیامت باعث ماند. روز توت‌گیرانه حساب به دست که از کجا آوردی و چرا اندوشی و مصرف نکرده و یا چرا در فلان مصرف باطل
مصرف کرده و عجب این است که همان فقر که از آن می‌ترسد، به
واسطة بخلم و خشت زودتر به آن می‌سپاریم. و از همان این و یا به
که محروم و معشوق آناهیست روز به روز دورتر می‌شود. زیرا امتناع
فقیر از غنی به این است که فقیر غذای خوب نمی‌خورد و غنی غذای
خوب می‌خورد. فقیر لباس خوب نمی‌پوشد و غنی می‌پوشد. فقیر مسکن
و خانه‌خوب تدار و قدرت ایجاد و ساکل خوب برای زندگی تدار و
غنی همه اینها را دارد و، آنچه عجب است این است که بعضی از مردم به
واسطة بخلم و خشت یا داشتن مال و شرایت زیاد نه غذای خوب
می‌خورند و و یا لباس خوب می‌پوشند و هن وسائل خوب برای زندگی
خوشی فراهم می‌کنند؛ این است که می‌گوییم یا داشتن مال در میان فقر
زندگی می‌کنند و از یا بی‌نیازی فرستگنها دور می‌باشند.

آری، این است مبتکر اینکه انسان از جاده راست و صرای مستقیم
زندگی خارج شود و در گردآه پیش‌درآمد نظر بخلم و حرص و
طبع و جهن شهمت و شهته، و غیره. و یکسان پیگران بشر نخواهستند ما را
از موهبت‌ها و تعمیمات خدا محروم سازند بلهه خواسته‌اند دست‌سرا
پگیرند و از گردآه نجات دهد.
بسم الله الرحمن الرحیم

در میان سخنان علی و ارجنندی که از رسول اکرم (ص) نقل شده قسمتهایی هست که مخاطب در آن قسمت‌ها یک شخص معین است و به عنوان وصیت و تصدیقت به آن شخص معین پیام رقم‌ده و این قسمت‌ها از جمله بیانات مفصل و طولانی حضرت رسول اکرم است و در کتب ضبط شده است. مثل بیاناتی که به عنوان وصیت و تصدیقت، علی اطلاع و یا عبدالله بن مسعود و یا ابوذر غفاری را مخاطب قرار داده است؛ و شاید علت این که یک شخص معین را مخاطب قرار داده با اینکه آن کلمات حکمت‌هایی کلی و دستورالعمل‌هایی جامع است و برای عوام مفيد است این است که رسول اکرم خواسته آن شخص معین را مسئول حفظ و ضبط آن حکمت‌ها و ابلاغ آنها به سایرین قرار دهد. زیرا از جمله کارهایی که رسول اکرم کرد در آن روز این بود که مخصوصاً مرم را تشویق می‌کرد که آنچه امرزی از میان شنوید کاملاً ضبط کنید و پیوسته و به خاطر بسیاری و به نسل‌های آینده منتقل کنید؛ فرمود آن که حاضر است به
ارشی سرمایه‌ی عمر

با میل به اعلام کنید، ای بسا که حديثی امروز از من می‌شود و بعد برای دیگران تقلیل می‌کنید و آن کس که برای دیگری تقلیل می‌کند به اندامه‌ی آن دیگری که از او تحول می‌گیرد نمی‌تواند استفاده کند زیرا نمی‌تواند به اندامه‌ی او به عمق معنا و سر‌حقیقت آن کلام بی‌پی‌برد. روی همین تأکید و توصیه رسول آدم که "علم حديث" در اسلام بپذیرد، آمده‌ی که سلامائان باکمال دقت و امانت احترام رسول آدم را برای یکدیگر تقلیل می‌دهند و آن‌خیالات و آرزوهای سبب شود که امروز به فردی بچکنی، زیرا تو متعلق به امروز و ملال امروز هستن. مال روزهای که آنجا که کار مفید و کارآمد و خدا بسندی‌ی می‌خواهی انجام دهد تأکید و دفع لوقت را روا مدارا، ای ابودرا به عمرت بیشتر بخیر بوز نباشه.

این سخنان در زمینه‌ی خویسته‌ی عمر و استفاده‌ی کردن از فرست زندگی اکست. چگونه یافتن است که در نظر بسیاری از مردم چیزی از وقت و زمان و این رشته طولانی لازم که نامی عمر است به قیمت تر و پی ارزش‌تر وجود ندارد. دوره عمر برای هرکسی دوره مدرسه‌ی است؛ همان طوری که در مدرسه روز و ساعت و دقت به تجهیز دارند. آن دفاعی هم که زمر تهیه ناخن می‌شود برای تجهیز و تجدید قوا و آمادگی برای کسب کمال در ساعات دیگر است. تمام دوره عمر آدمی باید به
همین طور تنظیم شده باشد. آن وقت است که ساعت و دقیقه هدر رفتند. وجود ندارد.

علاوه حالتی یکی از ستارگان درخشان علوم اسلامی است و گذشته از اینکه یک فعلی درجه اول است، در سایر رشته‌های علوم اسلامی از معقول و منقول تأکیدات دارد. این مورد سالانه در خدمت حکیم و رياضی دان یزدانی خواهان تصمیم‌گیری شاگردی کرده و ملازم شد و روز

استاد خوبی بوده است؛ او می‌فرمایید: من در مدت ملایم‌ترین خدمت

استاد حین یک عمل کوچکی که استجواب شرعی داشته باشد تبدیل که

انجام ندهد؛ یعنی جتان وقت خود را تنظیم کرده بود که هرکاری در موقع

خود و به جای خود صورت می‌گرفت. اگر احیاناً اتفاق و تنقی می‌کرد

در موردی بود به طوری بود که بجا و ناژین بود و شروع به تقدیم بود.

البته دانشجویی که در سرکلاس با تمام توجه گوش و جستم بخش استاد

و درس است در ساعتی هم که تقیح می‌کند و استراحت می‌نماید مثل

همان ساعتی است که درس می‌خواند یعنی به همان انداره مشرووع و

مستحسن است.

یکی از شرایط موفقیت انسان، درک کردن قیمت و ارزش وقت

است. اگر جوانی روزه‌هایی از بدر به ارت برد بهدشت و دوباره وار

سراف و تبیذیکن همه مناسب و مناسب می‌شوند. به حال جوان وقت

می‌گردد. عاقبت شوشتر را همه حس و تند درد که چه بی‌خیالی و

پیش‌شیانی‌های هم‌های اکنون و به‌پیش‌های کسانی برخورد کرده‌ایم و

پس‌بازی تأسف خورودهای ویل‌هیمنا، خود ما نسبت به سرمایه یزدانی و

با ارزش ترهبی وقت و عمر همان معمال‌های را که کنکان که این جوان

نسبت به مال و ثروت خود می‌کند و هیچ‌گونه متاثر نمی‌شود. این خود

شناسی یک است که ما ارزش‌پول را خوب درک می‌کنیم ویلی ارزش وقت

و زمان را درک نمی‌کنیم. معمولاً اشخاص تربیت یافته که به حقوق
در زمان آغاز نعمت کنند و از خدا می‌ترسند ممکن نیست ده شاهی مال کسی را بخورند وتلف کنند و اگر اهمائی مال دیگری را تلف کردن از مال خودشان جبران می‌کنند. ویل همین اشخاص که ابداع برای مال دیگران حرم و حقوق قاتل اند. برای عمر دیگران حرمت و حقوق قاتل نیستند، به خودشان حق می‌دهند به بهانه‌ای وقت دیگری را تلف کنند. مثال خلف و عده می‌کنند. همه اینها دلیل است که ما به معناي کلام رسول کریم بن علی (ع) توجه نداریم و از حکم‌های حضرت بی‌روی نمی‌کنیم که می‌فرماید: حرمت عمر و زمان با لانتر از حرمت مال است. اگر مال کسی را تلف کنیم می‌توانیم از مال خودمان جبران کنیم ولی آیا اگر وقت دیگران را تلف کنیم می‌توانیم مقداری از عمر خود به او بدهیم؟

علی بن منبه می‌فرماید: بیت‌بیت به جه سرعتی روزها در ماهها و ماهها در سالها و سالها در عمر می‌گذرد. این سالها و ماهها و هفته‌ها و روزها قطعاتی است که از عمر ما جدا می‌شود و معدوم می‌گردد و قابل وصل و برگشت نیست، همان عمری که در لحظات آخره که مرگ ما فرا می‌رسد حاضریم تمام دارایی خود را به بهم و یک سال دیگر بلکه یک روز و یک ساعت دیگر این دنیا را بیت‌بیت و در آن یک روز و یک ساعت، فرضیت از دست رفته را به دست آوریم و لفافا را جبران کنیم.

در قرآن کریم حال مردمان تفریط کار و عمر بساین کن را بعید از مرجع چنین بیان می‌کند که آنها با انتقاد می‌گویند: خداوبا ما را برگرداند یه دنیا تا با عمل صالح گذشته از دست رفته را جبران کنیم. جواب می‌رسد: دیگر این را برگشت ندارد.

در احوال یکی از مردان خدا می‌نیستند که در خانه‌ای خود قبر خود را کنند و گاهی می‌زنند و در آنجا می‌خوابند و بعد به خود چنین تلقین می‌کرد که فرض می‌کنند من مرا مرا برگرداند بده دنیا تا گذشته از دست رفته را جبران کنیم و از گناهان توهیه کنیم، عمل
صالح بچا بیاورد. و فرض می‌کنیم استنادانی این تفتاوا و خواهش تنها در مورد من بدیفرته شده و آجازه داده شده به دنبای برگردی و عمل صالح انجام دهم. به این ترتیب آن مرد خداشتناس به خود تلفین و موعظه می‌گردد.

آدم تباید اینچقدر در غفلت بعضی برد که احتیاج به چنین عملیات وحشت آور برای تذکر و بیداری خویش داشته باشد. پایید بیدارتر و هشیارتر از اینها باشد. باید از اطراف زندگی خود بی‌نیا از اینکه می‌بیند روزگار بی‌طیف لحظه سکون و آرامش نیافته مراحله به مرحله حركت داده، از کودکی به جوابی از جوابی به بیرای آورده وندیگرد. باید به این حقیقت بپرداز که جهان دستگاه، مساعی، است برای کشت و زراعه، و زراعت، آن می‌درود عاقبت کارگه کشت: خرما نوان خوره از این خار که کشتی بدی نوان بافت از این بشم که رشتی بر لوح معاصی خط عذرب نگشته‌ایم.

پهلوی کبیر حسن‌نیان نوشته‌ایم

بر این جوانی چو شب و روز برآمد می‌بینیم یک روز و جوانی چو شب و روز برآمد افسوس بر این عمر گردن‌یه که کشتی ما از سر تقصیر و خطا در کشتی ما را عجب از یکت و یکتی یاد آن روز کامروز کسی را به این برای فراموشی یکی از چیزهایی که مذموم است در آموزه آرزویست که در زبان دین طول‌مرد» نامیده می‌شود. طول‌مرد همین روحیه تضییع وقت است به امید اینکه در آینده طول‌مرد چیزی که کسی نمی‌تواند اطمینان داشته باشد در ساعت بعد و لحظه بعد جهبر سرود.
ارزش سرمایه‌ای

آید. علیهِ فرود: از آن کسان می‌باشند که سعادت آخرت را می‌خواهد اما بدون رنج و عمل، و تبیه را تأخیر می‌اندازد به واسطه طول امل. همیشه به خود تلقین می‌کند که هنوز دیر نشد، زمان دراز است.

با یاد آدمی روحیه‌ی «هنوز دیر نشد» و «هنوز وقت دراز است» و امثال اینها را از خود دور کنید.

بار دیگر جمله رسول خدا را خطاب به ابوذر غفاری، آن مرد وزرگ و صحبی جليلی، تکرار می‌کند: فرود:

بی‌بی به حاصل آروزهای دراز و فکر اینکه هنوز دیر نشد و هنوز وقت باقی است، در کاری که باید بکنی تأخیر کنی؛ تو مرد زمان حادی و متعلق به زمان حادی، تو از زمان مشاهی و گذشته جدایی و به زمان مستقبل و آینده هنوز نرسیده‌ای، فکر کن و مواذ باش که زمان حال را به خوی شدی‌ای.
دنیا، مزرعه آختر

رسول اکرم ﷺ فرمود: «دنیا مزرعه آختر است.» در سورة مباركة
بنتی اسرائیل می فرماید:

اگر کسایی نظر کتابه داشت یا بخواهد و همین امور را
در همین امور زودگذر و موقع بدانند و تنها این امور را
بخواهد، ما هم در فرآوری ساختمان آنچه آنها می خواهند تجدید
می کنیم و به آنها می دهیم، و اگر کسایی نظر بلند و همین عالی
دشته باشد و سعادت خود را محدود نکنند و آختر و عاقبت
را نزی بخواهد و برای آن عمل کنند باز هم همان مطلوب و
همان مقصود را به آنها می دهیم.

بعد از آنکه این قسمت را ذکر می کنند می فرماید:
دنیا، مزرعه آخرت

ما همه را کمک می‌کنیم و مدد می‌رسانیم، هم این دسته و هم آن دسته، را عطا و بخشش پروردها توهنگر از هیچ موجودی قطع و بریده‌ند، شوید؛ فیض پروردها، غام و شامل است و هر موجودی را در راه خودش و مطالب استعدادی که دارد پرورش می‌دهد و تکمیل می‌کند.

کلمه «رب» که در این آیه کریمه آمده است به معناي پروردگار و پرورش دهنده است. بعد از آنکه می‌فرماید: «هرکس در هر راهي که گام بردارد و هر متصدی راکه جستجو کند ما به او مدد می‌رسانیم و فیض خود را از او دریغ نمی‌داریم» می‌فرمایید: «به موجب اینکه ما ربّ عالم و پروردگار عالم هستیم و به حکم اینکه پرورش دهند؛ موجودات هستیم و یکی از شوهر ما روبیت و پرورش دادن است، ۹۵ در دسته را در راه خود تقویت و تکمیل می‌کنیم و پرورش می‌دهیم».

آری، ناموس جهان این است که هر بذري که کاشه‌شیوه در آشوقی عواملی مهتمهایی که حست پرورش کایده و رشد کند. جهان دستگاه مساعدی است برای کشت و زرع؛ اعمالی که ما در جهان انگیز می‌دهیم از نیکی و از بد، هرکی بذری است که در مزرعه این جهان می‌افشانیم. پیغمبر اكرم فرمود: «دنیا مزرعه آخرت است» هر کسی آن دروّد عاقبت کار که کشت. هیچ عملي در این جهان گم نمی‌شود و از بین نمی‌رود؛ نه تنها گم نمی‌شود و از بین نمیرود، بلکه آن عمل در زمین روح خود ما و در زمین اجتماع ما و بالاخره در زمین مساعد جهان که محفوذ بیه زمارها عوامل است فرو می‌رود و پس از مدتی میدم و خود را پرورش می‌دهد.

چون هک بذری زبد ایمن مباهش
زآن که تخم است و برویاندن خداش
آنانِ گردنِ اندَر این خوابِ جهان
گردیده هنگام بیداری عیان
ای دری‌ده، بستی‌نتین بی‌سفا
گرگ برخی‌ی از این خواب‌گران
زانی‌هآ می‌بافق، همه روزه بی‌پوش
زانی‌هآ می‌کاری، همه ساله پنوش
گشته گرگان یک به یک خوهد تو
می‌درانند، از غضب اعضاً تو
در قرآن کریم در موردِ که گروهی از مسلمانان بگروهی از
یهودیان مجادله می‌گردنند و هر دسته‌ی می‌گفتند خداوند، ما را به گناه‌ان
نمی‌گیرد، در این مورد آن‌های قرآن نازل شد که خاص‌الشای این است، زهی
تصور باطل، زهی خیال مجاز: قرماند، نه آن طور است که عده‌ای از شما
مسلمانان کوتاه‌فکر و ناقض با حقایق اسلامی پداناسته‌اید و نه آن طوری
که آن دسته‌ی دیگر پداناسته‌اند، هرکسی تخم به بکار رود و بذر به پیف‌اند به
سزاِ عامل خوش‌بخش یعنی به ثمره تخمی که کاشته‌های مجازال خواهد رسید.
قانون الهی تغییر نیستی، بی‌غیر‌مان امام‌اند که به بشر راه خوب عمل
کردند و خوب بذر افشانند در مزرعه جهان را پیام‌رودند؛ امام‌اند که به
مردم جهان پیام‌زندند، «اَقْبَضُو لَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ» سیاست‌‌نظری‌سی
افقُ الهی است که مربی و برورش ورده‌هُم‌ه عوامل هستی است که هر
ماده‌ستعده‌ی را به کمال لاییق خوش‌بخش می‌رسانند، دانه‌گذرم را به صورت
ساقه و خوش‌گندم، و دانه‌جو را به صورت محصول جوی برورش
می‌دهد، از هسته‌ت خرصا درخت خما و از هسته‌ت هزدانلو درخت هزدانلو
به وجود می‌آورند، مقام بی‌پرست الهی افتضاحی که همه موجودات را
برورش دهد و تکمیل کند، این بشر است که پایه‌ای از نظر شخص خوش‌بخش و
سعادت خوش‌بخش به خود پردازد، این بشر است که پایه‌ای عمیق که
دبیا، مزرعه آخرت

می‌کنند بذری است که در باغ وجود می‌کارد و ثمره شیرین یا تلخش به او می‌رسد. کسی نمی‌تواند از ثمره کشت دیگری استفاده کند، و همچنین کسی نمی‌تواند که بد بگارد و خوب بپردازد.

رسول اکرم به یگانه دختر عزیزش صدقیه کریم‌الله علیها که فوقالعاده و را دوست می‌داشت و او را پرده جگر خود می‌نامید فرمود: دختر عزیز！ خوشت درای خوشت عمل کن، خوشت در یوسفان زندگی و

سعادت خوشت بذرهای نیک ویشانه که من نمی‌توانم تو را بباینیز کنم و تو نمی‌توانی ثمره عمل مرا بچینی.

دو صبیحات کنمت بنشنو و صد گنج پیبر از در عیش درا و به ره عزیب میوی

شکر آن را که دگر باره رسدیدی به بهار بیج نیکی پیشان و ره تحفیق بجوی

رسول اکرم بعد از بیعت مجلسی از یستگان نزدیک خود فراهم آورد به امر خدا که آنها را از عواقب اعمالشان پنداشت و نسبت به آنها اعلام خطر کند: فرمود:

فرزندان عبداللطبل! کنان مبریّید و نگویید به مهدی از ماست. ما هرچه که بخواهیم پکنیم می‌کنیم و به مهدی به حکم آنکه بی‌پی‌بر است و فرستاده دیداست پشتگرمش داریم. در سانتاه عدلت الهی که به وزن دروهای نیک و به گم نسی شود، کسی نمی‌تواند به پشتگرمش کس دیگر مغور شود و او را دستاویز اعمال ناشی‌ست خود قرار دهد.

شخصی از علمی ثقایف پند و موعظهای کر. اولین جمال"ای که آن حضرت به او فرمود این بود: جز آن دسته از مردم میامی که
آرزوی رسیدن به مقامات اخروی و معنوی را دارند و لی می‌خواهند ب بدون آنکه عملی انجام دهمان به آن پرسند، بدون عمل سعادتی به دست نمی‌آید.

نابرده، رنج گنج می‌سر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
انسان، مرتب خود

امیرالمومنین علی علیه السلام: می‌فرماید:

از نفس خودتان حساب بکرده بیش از آنکه شما را به حساب
بکننده، و خودتان را وزن کنید و بستجید بیش از آنکه شما را
وزن کنید و تحت سنگش درآورند.¹

یکی از مفیدترین و بارترین دستورها همین دستور است. در پاره
این دستور باید توضیحی بدهیم: پیشرفت مبتنی در آن مطلب شک ندارد که
یک نفر انسان احتیاج دارد به تربیت. همان طوری که یک درخت یا یک
گل و یا یک اسب احتیاج دارد به تربیت. محترم به توضیح نیست که
نمرات و فواید باغبانی درختان یا گلها و یا تربیت حیوانات را تشریح

¹. نهج البلاغه، خطبه ۸۸.
کنیم. حتی وحشی‌ترین انسان‌ها نیز که هنوز در مراحل اولیه‌ی زندگی پسر
می‌برند برای اعضاش خود به تربیت حیوانات و به کشت و زرع و تربیت
گیاهان و درخت‌های می‌پردازند. گویند که درست به روز تربیت و پرورش
آن‌ها آگاه نیستند، ولی به هر حال به لزوم تربیت و پرورش گیاهان و
حیوانات بی‌پرده‌ای اشاره کرده‌اند. می‌سیم به انسان؛ اینجانب که فرق مبتن
و وحشی آشکار می‌گردد. افزاد گاجاه و بی‌ضبط و بی‌خبر این طور فکر
می‌کند که انسان دیگر انسان است. انسان که حیوان یا گیاه نیست که
احیایی به تربیت و پرورش داشته باشد. رئیس یک قبیله وحشی هرگز
لازم نمی‌بیند که فرزندش تربیت شود و حتی تجربیات قرار دادن
فرزند خود را نوعی اهانت به خودش و فرزندش تلقی می‌کند; شاید هم
این جنین تصور کند که افراد بست قبیله جنست و همدوش و هم‌افق
با حیواناتند باید تربیت شوند. اما فرزند او را که یک انسان تمام عیار
است دیگر احیایی به تربیت و آموزش ادب زندگی و خصائص عالی
نیست. ولی یک انسان عالی‌ترین هرگز این طور فکر نمی‌کند. او فرزند
خود را به دلیل اینکه انسان است و انسان زاده است بی‌شتر محتاج تربیت
می‌داند. اگر این باید یک مادر یک گیاهان یا یک کشت و یک کار دختم. همان طوری
که گیاهان به دلیل اینکه از جمادات کامل ترند و حیاتی دارند محتاج
تربیت می‌باشند و احیایی جشنان به تربیت دلیل کمال آن‌هاست. هنی ترفند
آنها و باز حیوانات به دلیل اینکه از جمادات کامل ترند بیشتر به تربیت
احیایی دارند از جمادات، فرزند انسان نیز به دلیل اینکه از حیوانات
کامل تر است و استعدادهای بیشتری در وجود نمی‌دهند است بی‌شتر
احیایی دارد به تربیت و پرورش و تحصیل آماده و عادات و نیک و خصائص
عالی.
در اینجا یک مرتبه و یک مرحله دیگر هست و آن اینکه مردمی هم
که پی بردند به اینکه انسان نیازمند به تربیت است، در دو مقام و دو
منزل قرار دارند: بعضی گمان می‌کنند که انسان مانند گیاه و حیوان تنها به دست دیگری باید تربیت شود. بايد شخصی دیگر با گیاهان و موسیقی می‌شود، جواده زندگی و باشد. شک نبیست که انسان احتیاج دارد به معلم و مربی‌نخواهی که آنها هانی و راهنمای ومی‌شود و بوده باشد. ولی انسان یک فاز یا یک سنج گرایانه نیست که او را به دست یک صنعت‌گر ماهر بدهیم و هم آرا به ویرانش و از آن صنعت‌گر بخواهید: انسان یک گیاه نیست که او را به دست با گیاه یادگیری و فقط با گیاه را مسئول همه چیز اصلاح نماید؛ انسان از آن جهت که انسان است اراده بر قوای بیانی و احساسات حیوانی دارای قوه عقل و اراده است: عقل و اراده نمی‌گذارد که صد درصد تابع عوامل خارجی باشد. مانند یک فاز و یک سنگ تابع حرکات دست یک صنعت‌گر باشد. مانند یک گیاه به هر دست که و یا بروید و مانند یک طوطی در پسن آینه او رانگ دارند و هرچه به اول تلقین شود تکرار کند، بلکه یک نوع استقلال و حریت اراده‌ای دارد که ممکن است با وجود همه عوامل خارجی کامل نیاز تأثیر قرار نگیرد: یعنی صد درصد محور و تحت تأثیر عوامل پرور در وجود خود نیست. در نهایت کاپ خودش باید درباره خودش بیشترش و خودش درباره خودش تصمیم بگیرد و مادامی که خودش درباره خودش تبدیلی نرده‌این دیگران درباره او کافی نیست. این است که پژوهان دینی گفتند: آن کس که در قلب خود او ایستاده، در این خودنی‌ها موعظتاً می‌گفتند: یا اینگونه گفتند: موطئه کندگان فایده‌ای به حالت نیست. یخ‌شد.
خودتان از خودتان حساب یکشیک پیش از آنکه از شما حساب کشیده شود، خودتان خودتان را وزن کنید و بستجید و به سو و زبان خود برپایه قبیل از آنکه شما را وزن کنید و بستجید.

همه‌ی اینها ناظر به یک اصل است و آن اینکه انسان این فراق را با سایر امور تریبیت بذیر دارد که مربیان خارجی برای تریبیت وی کافی نبستند. هرکسی پایه در خودش حالت «مریمگی» نسبت به خودش بی‌پدیده شود، دو شخصیت بی‌پدیدا کند؛ از یک نظر فرمان‌ده باشد و از یک نظر فرمان‌ده باشد، از یک نظر بنده باشد و از یک نظر ملامت‌کن باشد و از یک نظر حسابکش باشد و از نظر دیگر حساب دهد. در قرآن کریم از نکل «لواهم» نام برده شده، نفس این نکل نفس ملامت کن که در مواقعی که این نشان خطابی اثر می‌زند آدمی را تحت شکته و عذاب و ملامت و سرزمین قرار می‌دهد. هیچ کس هم نیست که جنگی کوچک یا بزرگ مرتبیک نشده، باشد و هیچ کس هم نیست که وجودش از این بازنشستگی خلاصی باشد. نباید این برای همه کس اتفاق افتاده که مورد بازخوایست و سوال این محکم‌گویی ای به شده و در تنبیه جوادی مورد ملامت و سرزمین و مجازات خودش واقع گشته.

این از خصوصیات بارز انسان است که در خود یک نوع دوگانگی احساس می‌کند؛ اما در واقع دوگانگی نیست؛ یعنی چنین نیست که در هر کسی در روح و دو نفس باشند. یکی از آنها حاکم و دیگری مکمل است. یکی بنده و دیگری پنیری باشد؛ چیزی که هست. همان طوری که رسول‌الله اجرای فرمان‌های بندهای این نمود این نمود عجیب را که نامش «انسان» است ترکیبی قرار داده‌ای غرایی و تفاوت‌ها مختلف و به یک مناسبت در وی حالاتی شیوه دوگانگی یبدا می‌شود.
اگر دو نفر یکدیگر همکار کنند، اول با یکدیگر بیام می‌شنند. بعد در خلال همکاری یک کار بکار یکدیگر نظرات و مراقبت‌ها می‌کنند و در آخر سال به حساب و رسیدگی و دخل و خروج و سود و زیان می‌برندند و اگر معلوم شد که یکی از آنها قصوری کرده و لاقیدی به خرج داده با عمداً تقصیر کرده و خبایتی مرتکب شده، آن وقت است که رگبار ملامت و تیر سرزنگ و مجازات از سوی دوستش به سوی او متوجه می‌شود. انسان از آن جهت که انسان این ترکیب و یک نوع دوگانگی بر وجودش حکم و مست و از آن نظر که ترکیبی است از میلها و غرایز مختلف، با این نسبت به خود همه این مراحل را اطی کند: هم باید با خود عهد و قرارداد و بیامینی بندند. و هم همیشه از خود مراقبت کند و بر خود نظرات نماید. و هم اینکه در آخر هر سال و بیکه هر ماه و هر هفته و هر روز از خود حساب بکند. و هم آنکه این اگر از خود خطا‌یای مشاهده کرده و باید تعیین قرار دهد. این همه از شوند آن مطلب است که وجود مردان خارجی لازم است ولی کافی نیست، هرکسی باید خودش سرنوشت مربی گر خود را داشته باشد.
محاسبه نفس

قرآن کریم می‌فرماید:

ای صاحبان ایمان و دل‌های بیدار، تقوا داشته باشید و مرخص
خوش باشید که پیش می‌فرستید. باز هم تقوای الکه
داشته باشید و بدانید که خدا از همین کارهای شما آگاه است.

این آیه کریمه دستور مراقبت بر خوششان است. اعمال انسان به
 منزله کالا و مناسب اکنون بزرگی که پیش فرستاده می‌شود و آدمی
 خود بعداً به آن منافع ملحق می‌گردد. مانند کسی که قبل از آنکه به سفری
 برود، کالاهای به منشا و اسناد مناسبی می‌فرستد و بعد خودش می‌رود.
آدمی کمتر توجه دارد که منافع سعادت جز عمل جهیزی نیست.
سرمایه‌ای خوشبختی در دنیا و آخرین جز عمل نقش قطعی می‌بیاید؛ و جون توجه به این اصل تدارد خیلی عمل خود را ساده می‌گیرد. در صورتی که اگر ایمان به آخرت داشته باشیم، این مسئله به صورت صرفه‌ای عمل است. خشت و گل و در و دریاب و سقف و ساختن آن خانه جز عمل قطعی می‌باشد؛ و علت همان اعمال که در دنیا انجام می‌دهیم از نظر مذهبی‌است.

درخت و باخ و ته‌هایی تجسم می‌یابد و اگر خدائان خودمان ماه به جهان آخرت ضعیف است و از صورت مسائله فرق تنی کند، علت باز هم باید به دانشگاه مهارت‌هایی که ساخته‌ایم در آنکه عمل ماست. محتاج‌های سعادت و مشوق ما برز و زیبایی و اخلاق ماست، در قدم‌گذاری علمی اخلاق و مبیان، درستی محاسبه‌ای نفس هادی. محاسبه‌ی نفس محاسبه‌ای از نفس حساب کشیدن که چه کار کرده و چه کار نکرده. چرا فلان جا این طور کرده و چرا فلان وقت این طور نکرده؟ مانند یک نفر بازرس و رییس که ماموری را تحت بازرسی و بازرسی و تحقیق قرار دهند: اگر عمل احیانا خوب جواب داد و خوب عمل کرده بود باشند می‌گیرد و اگر نه توبیخ می‌شود و احیاناً جوییم می‌شود و به زندان می‌افتد و کیفیت می‌بند. معنی است کسی بایست صورت کند که محاسبه‌ی نفس کار را حاضر کردن و ارتباط سیر و سلوك است و هم یا معنی ندارد که برای خود محاسبه‌ی نفس داشته باشند. عرض می‌کنم این طور تفکر اشتهای است؛ ولی قرآن کریم که ابتکار این دستور را اکرده و هنگامی اولیاء دین، این دستور را مخصوص یک دسته معین نکرده‌اند. در آینده که در آغاز بشریت ترجیح را ذکر کرده‌ایم همه اهل ایمان را مخاطب قرار داده، معنی اگر کسی ایمان دادر به حساب و کتابی در جهان و به اینکه عمل گم نمی‌شود باشد محاسبه‌ی نفس داشته باشد. علی‌الهی می‌فرماید: «از نفس خود حساب بکشید قبل از آنکه از نفس شما...»
حساب پرکشند. مگر در جهان دیگر تنها از ریاضت کشان و آرای سیر و سلوك حساب می‌کشند؟! نه. از هم‌هاردم حساب می‌کشند. پس هر کس که درازای ایمان به عدالت حق و روز جنزا و تأثیر اعمال در سرنشین و سرناجم دارد یک‌اند از نفس خود مزایت کند و آن را اهل سرگرداند و از آن حساب پرکشند. یکی از پرخورترین علمای اخلاق اسلامی.

می‌گوید:

پرکشان و گذشتنگان صالح ما را عقیده بر آن بوده که هر کس اهل محاسبه نفس نیست. یا اصلی به جهان دیگر ایمان ندارد و یا آنها عقل سالم ندارند و الآجگنون می‌شود کسی ایمان و اعتقاد داشته باشند به اصلی که قرآن می‌گوید اگر به وزن ذهای انسان عمل نیکی یا عمل بد داشته باشد در آن جهان آن عمل را می‌بیند و به آن ملحق می‌شود و در خیال حالت حساب کلایی عمل را پیش نمی‌برند و نفهمید به کردا و چه می‌کند؟

پس ما اگر از نظر شرع و دین به این دستور یتکنگی می‌پریم که عمل مرادیت و محاسبه نفس اختصاص به اشخاص معین و طبقه معین ندارد و اگر هم تنها از نظر عقل یتکنگی باز می‌پریم چنین است یعنی می‌پریم وظیفه محاسبه نفس یک و وظیفه عموی است. اساساً عمل حساب کشیدن از خود قبل از آنکه یک وظیفه یا بی‌خیالی باشد یک وظیفه عقلاتی و همگانی است. یک نفر داشته باشد توجه به اعمال خود داشته باشد و از خود حساب پرکشان و پرکشان آیا در سه‌ای خود خوب حاضر کرده و از وقت خود خوب استفاده کرده و می‌تواند از عده امتحانات یکبار نیایند؟ یک نفر سباستاره که احیان‌ان در کار خود پرخورترین نمی‌بیند و یا در مورد شکست می‌خورند یا این یک خودکش از آنکه دیگران را مسؤول
 بشأنس به فرامنشها و دستورها و کارهای خود رسیدگی کند. شاید علت شکست را در خطاهای خود بپیم. هالی می‌تواند در دریای زرف افکار و اندیشه‌ها و تجربه و افعال و اوقات خود فرو برود و خطاهای خود را بپیم و آنجاست روز آنها بگذارد و آنها را از خود دور کند. از بشر انتظار اینکه خطا نکند خاتم کند، بشر جایی همیشه نکند، از خطاهاي خود استفاده کند. یعنی چه از خطاهای خود استفاده کند؟ یعنی آنها را باشناسد و مصمم گردد که تکرار نکند.

فرق مؤمن و غیر مؤمن در این نیست که این خطای من کند و آن خطا نمی‌کند. فرق آنها در این است که مؤمن خطای خود را تکرار نمی‌کند. بیش از یکبار این خطای نمی‌کند. اما غیرمؤمن جدی‌تر به صدای کناری را می‌خورد و بار آنقدر بصریت ندارد که بار دیگر تکرار نکند. از خداوند مسئله داریم که ما توانیق دهد از خطاهای و فشخاهی خود بپریم.
بسم الله الرحمن الرحيم

ز دست غير تنالم جراحه همچنان حیاب
همینه خانه خراب هوای خویشتنم
در قرآن کریم آیات زیادی هست که از مسأله ظلم به نفس یاد می‌کند، مثل اینکه می‌فرماید: «همان‌ها خداوند به آنها ظلم نمی‌کند، آنها خودشان بر خودشان ظلم می‌کنند» ظلم به نفس بیشتری ظلم به خویشتن. این سوال بیش می‌آید که جغرته ممکن است که ادمی به خویشتن ظلم می‌کند، زیرا ظلم از بدخارهای بی‌پایان می‌شود و ممکن نیست کسی پایدار خود را بدخاره دارد. جواب این سوال این است که علت ظلم به نفس دو چیز است: یکی عکس و جهالت. درست است که ظلم بدخارهای است و آدمی نمی‌تواند بدخاره خود باشد. ولی لازم‌تر این قیاس این است که انسان عالماً عامداً و با توجه به اینکه ظلم می‌کند هرگز به خود ظلم

٦٠ / توجه
نمی‌کند، اما مانعی ندارد که به صورت نیکخواهی و به خیال خبرساندن به خود، بدخواهی کند و به خودش شر و ضرر برساند. از قضا غالب بهبختی‌ها انسان همان‌هایت که خودش به دست خودش با نبیت خیرخواهی بای خود به وجود آورده است، از روی جهان‌الدینه و نادانی به خیال این‌که به خودش خیری برساند شری رسانده است، به هدایت:

دشمن به دشمن آن نیستند که بی‌خرد
با نى خودند که برآید و هوای خوشی
مردی به یکی از صحبتهای به‌عنوانه توشت و یا او اندرزی خواست.
مرد صحابی در جواب نوشته: «به آن کس که از همه پیشتر و را دوست می‌داری بدی نهنگ.» آن مرد معنی این جمله را تفهم نمی‌تواند، و توضیح خواست که این‌چه اندرزی است! محک ممکن است که سی را زیاد دوست بدارم و آن‌گاه به او بده بکنی؟ مرد صحابی در جواب نوشته: «بلى ممکن است، متصدی من از آن کس که او را آزاد همه پیشتر دوست می‌دارد فقط خودت هستی که آرای جهان‌الدینه و نادانی به خیال خوبی به خودت بدی می‌کنی. همه گناهانه که مرتكب می‌شوی به خیال خودت حلق و بهره‌ای به خودت می‌رسانی حال آنکه همین‌ها همه در حقیقت جز دشمنی و انتشار فضانت‌ها با خودت جهیزی نیست.» یس یک علت ظلم به نفس، جهان‌الدینه و نادانی است.

علت دیگری هم هست که آن هم مهم است. انسان گاهی عالماً عادتاً و نه از روی جهان‌الدینه به خودش بیدی می‌کند، این گرد شکفتگی نگذشته است. برای فهم این مطلب، بايد مقدمه‌ای عرض کنم: حکاکی قاعدای دارند، یعیش علت‌های این جهان بر دو قسم است: علت فعلی و علت قابلی. علت فاعلی یعنی آن عاملی که کندنی و موجود یک اثر است. علت قابلی یعنی عاملی که بذری‌نده‌آرایه است. مثالاً تقاشی که تاپلویی روي یک
صفحه به وجود می‌آورد. خود نقاش علت فاعلی است زیرا اثر بر جویان که تاپلو از ذوق او افکار او و هر دست اوانشی شده، و اما آن صفحه که تاپلو بر روی آن نقاش بسته علت قابلی است و هر کدام از ایندیوگ تونیز و آن نقاشی به وجود نمی‌آمده. بعد کلید دیگری دارند و می‌گویند همیشه علت فاعلی باید بر علت قابلی باشد می‌گویند یک چیز نمی‌تواند هم فاعل باشد و هم قابل. هم دهنده اثر باشد و هم پذیرند آن. اگر کسی به قاعده دوم ابری اگر و ترجیح چگونه ممکن است که یک چیز هم علت فاعلی باشد و هم علت قابلی و حال آنکه نمونه آن را مشاهده می‌کنیم و این طبیب است که هنگامی که مرضی می‌گردد خودش خودش را معالجه می‌کند. در جواب می‌گویند: تو در آنجا اشتباه کرده‌ای که خیال کرده‌ای یک چیز است که هم فاعل است و هم قابل درست است که یک طبیب یک انسان است، اما یک انسان در عین اینکه یک شخص است جنبه‌های مختلف دارد. از آن جمله جوی یاد دارد و مرگ‌زار دارد مرضی می‌گردد، و از یک سوی دیگر فکر دارد و علم و اطلاع و اضطراب دارد. این علم و فکر اوست که به دنیا را معالجه می‌کند، بن‌پاز هم فاعل غیر از قابل است.

این سوال که چگونه ممکن است که یک نفر انسان خودش به خودش نگران کند. خودش هم ظالم باشد و هم مرضی، یعنی نظر همان سوال است و جوابی هم که در اینجا باید داشته شود عیناً نظر همین جواب است. اینکه می‌گویند انسان به خودش نگران کند. یعنی انسان‌های عقل دارد و هم شهوت، شهوش به عقلش ظلم می‌کند. حق عقل راکد علم و یاد گرفتن و سپس اطاعت کردن است بالامی کندا، یعنی هوا و هوسش بر قلب و ضمير و جوانش است می‌کند. مثلاً یک نفر دروغ می‌گوید؛ در این دروغ دو جنبه است؛ از جنبه‌ای ممکن است منفید فایده‌ای برای طرف باشد. فروشندگان که دروغ می‌گوید و قائم‌شتم جنس را زیادتر
ظلم به نفس

می‌گوید و طرف راگول می‌زند ناجار منفعتی عایدش می‌شود و پولی به جبهه می‌رود؛ بوله حیات مادی او کمک می‌کند، پراشی لباس می‌شود، نان و آب می‌شود، همه جیز می‌شود؛ اما همین آدم در عین حال وجدان و ضمير ملکوتی دارد و جداتش اجازه نمی‌دهد دروغ بگوید، وقتی که دروغ گفت به وجدان خود ظلمه می‌زند و آن را رمزه دو و ضعیف می‌سازد، پس به خودش ظلم کرده، همچنین است حالتی که به دیگران ستم می‌کند؛ اما در عین حال که به دیگری ظلم می‌کند در قلب خود قفساوت و تیرگی و سیاهی ایجاد می‌کند. مثل این است که به جنگ عقل و قلب خود رفته است. این است که قرآن کریم همیشه بشر را ظالم بر خویشتن» می‌خواند، زیرا باید اثر جهالت بر خود ظلم می‌کند و یا در اثر طغیان شهوت و هوا و هوس بر عقل و قلب و انسانیت خود ستم روا می‌دارد.
توپه

بسم الله الرحمن الرحیم

رسول خدا در آخرين خطبهای که برای مردم خواند و موعظه فرمود، پخش راجع به توبه و یازگشت بندید مصطفی و گناه کرد. فرمود: هرکس یک سال قبل از مردنش توبه کند خداوند توبة او را می‌بدیرد. بعد خرده فرمود: یک سال زیاد است و در کمتر از یک سال هم ممکن است؛ اگر در یک ماه قبل از مردنش توبه کند خداوند توبة او را می‌بدیرد. باز فرمود: یک ماه هم زیاد است و در کمتر از یک ماه هم ممکن است؛ اگر کسی یک روز قبل از مردنش توبه کند خداوند توبة او را می‌بدیرد. باز فرمود: یک روز هم زیاد است و در کمتر از یک روز هم ممکن است؛ اگر کسی در یک ساعت قبل از مردنش توبه کند خداوند توبة او را می‌بدیرد; باز فرمود: یک ساعت هم زیاد است و در کمتر از یک ساعت هم ممکن است؛ در این وقت فرمود: اگر کسی یک لحظه قبل از مردنش توافقی توبا بیدارد که خداوند توبة او را می‌بدیرد. توپه رجوع و یازگشت واقعی بندید به سوى خداوند است، و البته
آن چیزی که رکن و اساس توهیه را تشکیل می‌دهد، ندامت و
پیشیگانی از کار بی‌خوابی و تصمیم‌گیری شده‌اند؛ چیزی که هستند. ندامت و
پیشیگانی از گناه و تصمیم‌گیری‌های چنین که، از آنجا که هر آدم، خطا کاری هنگامی که یک کیف و جواب
قانون مواجه می‌گردد پیشیگانی می‌شود و آرازو عکس که ای کسان آن
عمل زده را نکرده، بود تا حالا این کیفر را نمی‌چسبد. هرکسی که کیفر
را جلو چسبنده بودند در آن حال که کیفر را می‌بینند نمی‌توانند تصمیم بدهند. خود همان شخص گاهیکار در هنگام ارتكاب گناه اگر
چشمش به کیفر می‌افتد و آن را حاضر و آماده می‌کند. از همان اول
مرتب کنند نمی‌شود. دیدن کیفر در جلو چشم و آنگاه، ترک گناه چیزی
شبه به اجبار و اضطرار و به منظور امری خارج از حد اختیار است. ترک
گناه آنوقت توهیه و تصمیم‌گیری محسوب می‌گردد که آدمی خود گناه
را تقد و حاضر بپیچد و کیفر گناه را نسبت و غایب بداند و آنگاه به ملاحظه
کیفر آنده و یا به خاطر اجر و تواب آنند و یا به ملاحظه احساس زشتی
و پلیدی که در خود گناه می‌کند از ارتكاب آن گناه منصرف گردد.

تویه حقیقی بعین انصراف جدی و بازگشت واقعی از گناه به سوی
صلاح و ارشاد؛ و بدیهی است که اگر انصراف چیزی جدی و واقعی باشد
و معلول مشاهده کیفر نقد و حاضر نباید انتهای خداوند متعال رحمت
واسعاً خود آن را می‌باید. تویه در دو موقع و دو موتون بذرورته
نمی‌شود: یک‌یک در همین دنیا آنگاه که کیفر رسیده باشد: و در حقیقت
حالاتی که انسان در این وقت به خود می‌گردد صورت توهیه دارد و لی
حقیقت تویه ندارد. در سورة مباركة مؤمن آیه۸۴ و ۸۵ درباره بعضی از اقوام گذشته که دچار عقیقت الهی شدند می‌فرماید:

همین که عقیقت سخت ما را دیدند اظهار داشتند که به خدا
یگانه ایمان آورده‌ایم و تمام آن جهان راکه شریک خداوند
ساخته بودیم به دور ریختیم ولی اینچنین تویه و ایمانی که بعد از
مشاهده عقیقت سخت پیدا شد هرگز به حال آنها سود نخواهد
بخشید. این ستی از خداوند که همچنین بوده است و کافران
در این موطن و موافق زیان کرده‌اند.

درباره فرعون نیز در قرآن کریم آمد است که فرعون دست از سر
پی اسرائیل برمن داشت. در حالی هم که آنها به رهبری موسي از مصر
خارج شدند باز آنها را تعقیب گردید آنوقت که در دریا آنها را تعقیب کرد
و غرق شد. در آن حال فرعون باور داشت که خداوند یگانه که قوم موسي به آن
ایمان آورده‌اند من هم ایمان آوردم و تسلیم به هنمت به او گفته شد:
حالا و در این وقت؟! و حال آنکه تا لحظه‌ای پیش آدمی فسادگر بودی
موافق دوم که تویه بذیرفتی نمی‌شود جهن آخر است. همین که
آدمی بدان جهن رفت دیگر تویه و پیشینی سودی ندارد! شن‌تی بدان
جهت که در آنجا آدمی کیفر را حاضر و مشهود می‌بیند. بلهکه بدان جهت
که در آنجا دیگر عمل و تغییر تصمیم و حرکت و تکامل منعا ندارد;
هرکس در آننا به هر حال و با هر وجه و هر مقام که رفته رای همیشه
در همین حال به است و نمی‌توانند در خودش تصمیماتی و تغییراتی
ایجاد کند. در آنها هم تویه و انصراف واقعی بیدا نمی‌شود، نه اینکه
انصراف واقعی بیدا می‌شود و مورد قبول واقع نمی‌گردد.
آدمی میوه درخت طبیعت است. میوه تا در دخت است از طریق
همان درخت و از راه ریشه و رگه‌های همان درخت تغذیه می‌کنند. میزان راه‌های خود را گردد. آمیزه خورده، از نور و هوای حرارت استفاده می‌کند. ولی همین که به عمل رسیده شدن و گذشته انجام و درخت معلوم و یا به عمل کنند آن میوه را به خاطر این قسمت درخت قطع شد میوه راه یکم و میوه راه تکمیل و ترقی و اصلاح و مبارزه با آفت و همچنین بسته است. اگر کال و نارس از درخت جدا شده دیگر جاری نیست، و اگر ریزه‌خور و افزایش یافته در کرده دیگر از طریق آب دادن و نور و هوای بیان درخت نمی‌شود آن ریزه‌خور را اصلاح کرد. انسان هم در جهان طبیعت همین حال را دارد. هر اصلاح و تکمیل که باشد تمام مناسب است که روی درخت طبیعت است و جدا نشده، و اما همین که از یک درخت با دست مرگ جدا شد دیگر رواج اصلاح به روي او بسته است.

البته این نکته را هم یاد در نظر داشته که هرچند آدمی در آن جهان دستش از اصلاح و تکمیل خود کوتاه است. در عین حال گاهی به واسطه سببی از آن جهان رحتمه‌ای به او میدهد. رسرول خدا فرود: همین که آدمی می‌برد دفتر عمل و یا بسته می‌شود، سنتونهای حسنات و همچنین سنتونهای سيئات یکی بسته می‌گردد مگر از ناحیه سه جزء: یک‌اینکه آدمی بک مؤسسه خیر از خود باقی گذاشته باشد که 

بندها اینکه پس از آن مؤسسه منتفی گردید، مثل اینکه بیمارستان یا مدرسه یا مسجدی تأسیس کرده باشد، دیگر اینکه اثر علمی از خود به یادگار گذاشته باشد که بعداً طالبان علم و معرفت از آن اثر علمی بهره‌مند است. سوم اینکه فرزندان صالح و درستکار و مؤمن باقی گذاشته باشد که بعد از مردن برای وی طلب مغفرت نماید.
استغنا و بی نیازی، حافظ کرامت آدیمی

امیرالعُمْمینِینِ علی عَلِی مَیْ فَرَماَیِدَ

اگر نیکی کنی به کسی و او را مشمول انعام و خوبی فرار دهی،
آن کس هر که باشد رهیم احسان تو و در فرمان تو و تو نسبت
به او فرمانده خواهی بود؛ و اگر نسبت به کسی استفنا و
بی نیازی بورزی آن کس هر که باشد و دارای هر مقام باشد تو
نیز ماند او و شخصی مثلاً خواهی بود و اگر نسبت به کسی
نیاز بورزی و از او حاجت پخواهی و استفاده کنی آن کس
هرکه باشد تو بندی ای و رهیمی او و زیر دست او خواهی بود. ۱

این کلمات پژرگ چنان که ظاهر است مربوط به عزت و شرافت و

۱ غررالحمک، جاب دانشگاه تهران، ج۲، ص۴۸۴.
آزادگی و زندگی شرافتمندان است برای انسان در این جهان موعودی
پژوهان از احساس عزت و شرافت نیست و هیچ زنجیری و زندانی
پالایر و خردکند، از این تیمکه احساس تمامی در زندگی ابیر و
مفهوم و بانده دیگران است. ناجار است عقیده دیگران را به چای عقیده
خود بگیرد و اراده دیگران را به چای اراده خود اجرا کند. فکر و نقش دیگران را به چای فکر و نقش خود عمل کند. به هوا و هوس و آرزوهای دیگران احترام بگذارد. تن به ذلک و اسارت و ستم بدهد. برای آزادمردان، مردن و زیر خاک رفتن پسی ترجیح بیشتر دارد بر اینکه خوار و
ذلیل و اسیر و بانده زندگی کند. امیرالمومنین به فریاد برومنده حسن
بن علی الله می‌فرماید:

هر گزدنه دیگران نیازه، خداوند تو را حسرت و آزاد آفریده

است.

در آغاز جنگ صقیقی همین که سیاه علی اطهر و سیاه معاویه به
یکدیگر نزدیک شدند سیاه معایبی پیش دستنی کردند و جلو آب را بر
سیاه علی گرفتند و مانع استفاده آنها از آب شدند و این برای خود به
فل سیاه گرفتند. خیر به علی اطهر رسدی، بیگم و نامهای برای معاویه
فرستاد که ما آمداپیم بپنیامین از طریق مذاکرات اختلاف را حل کنیم
و نگذاریم کار به کشتار و خون‌ریزی بکنید و تیپی دستی کردی و
سواران خویش را برای جلوگیری از استفاده آب فرستادی. گذشته از
اینکه تو زمینه مذاکرات مسالمت‌آمیز را باین عمل خوش خراب
کرده و گذشته از اینکه تو از قانون مردانی و انسانیت خارج شدی و

1. نهج البلاغه، نامه 31.
دست به عمل ناجوانمردی‌های زدی و می‌خواهی از تشنج‌گی سیاهی من برای سیاه خودت همک‌بگیری، بدان که اگر از تصمیم ناجوانمردانه خود منصرف نشود اصحاب و یاران من نخواهند تشست و متغیر اجازه تو نخواهند ایستاد. مردان تو را و سیاه تو را از آب دوختن خواهند ساخت.

ولی معاویه که این گروه را برای خود فتحی می‌دانست چنان مست و مغفور شده بود که این سخنان در روح او تأثیری نکرد. اینجا بود که علی حکم یا جمله چنان حس آزادگی و شرافتمندی اصحاب و یاران خود را تحريك کرد که در اندک زمانی محل آب را به تصرف خویش درآورندند. به آنها فرمود:

همان معاویه گروهی از کسانی و نداداران را دوست خود جمع کرد و از جهل و نداداری آنها استفاده کرد و آب را بر شما گرفته است. آیا می‌دانی بچه و سبیل می‌توانی سیراب شوید؟ همان این شما را با خون کنکین این کسانی سیراب کنید تا خودتان از آب کورا سیراب شوید. مردن هست و زندگی‌های مرده در این است که زندگی بهمانید و مغلوب و محكوم و محتج با شیبید. و زندگی در این است که به‌میربد ولی با فتح و ظفر و غلبه آت.

این جمله‌ها آتشین غوغاپی با کرده و در اندک زمانی داشم از محل آب به همینلی بیانِ انتقال یک‌صد و تب انتقال و مبادل آب برداشتند دشمن شوند ولی علی راضی نشد. فرمود من هرگز دست به این گونه کارهای ناجوانمردانه نمی‌زنم.  

---
1. نهج البلاغه، خلیفه. 51
اصطلاحی در ضمن جمله‌هایی که در اول گفتار از آن حضارت نقل کرده، به راه و طریقی که حس آزادمی‌شی و شرافت انسان را حفظ می‌کند اشاره می‌کند: آن چیزی که بشر را اسرار می‌سازد همانا احتیاج و قبول کردن عطایا و پخش‌های مردم است. احتیاج و دست بیش اینکه دراز کردن است که شرافت انسان را لکه‌دار می‌کند و همانا یک نیازی و احتیاج نداشتن است که حفظ کرامت و عزت و شرافت آدمی است؛ و از هر این جاست که کار و کسب و هرچیزی که احتیاج انسان را از این نوع خودش رفع می‌کند مقام مقدس و محترمی بهدا می‌گوید. زیرا چه چیزی مقدس تر و محترم تر از آن چیزی که آبجو و حیثیت آدمی را نگه‌داری کند.

اکنون بله آن حضارت نسبت داده شده که فرموده‌اند:

اگر می‌خواهی آزاد باشی و حزیت داشته باشی مانند بندگان و غلامان زحمت بکش و کار کن. امید و آرزوی خویش را از مال و ثروت گیری جمعی قریب این آدام فلماً که هر کی جشن طعم به مال و ثروت و اندوخته از دیگران نداشته باش. اگر کار و کسبی به تو پیش‌بینی شده نگو این کار کس شان من است و درجه و مقام‌ها در اجتماع پست می‌کند. زیرا هیچ چیزی به اندوز آینده انسان از دیگران توقع و تفاضلاً داشته باش و از دیگران استفاده مالی کنند انسان را پست و حضیر و خوارنی کنند. تو تا وقتی که نسبت به دیگران یک نیازی و استغنا بوزری و مچم طعم به مال کسی نداریت باشی وا از احیای عطای و هدیه‌های خواهی و از کسی توقع و تفاضلاً نداشتن باشی از همه مردم بلنددرتر خواهی بود.

1. مضمون رباعی منسوب به علی.
رضا خدا نیوسته فرمود:

از رحمت خدا دور است آن کسی که سبکی زندگی خود را روی دوش اجتماع بیندازد.

در حیدری دیگر است:

آن کس که برای عائله خود زحمت می‌کشد و رنج می‌برد مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند.
حقيقة زهد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. بارك الخاتان إجعيم و الصلاة والسلام
عليه ورسوله وحبيبته و صفيه محمد و أهله الطاهرين.
وَلَا يَنْبِذَا لَزَقَةٌ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَأَنْعَمَ عَلَيَّ اِلْمَيْدَانَ.

سخن ديشب ۲ در اطراف موضوع دنيا از نظر دين و زندگی و دنیا بود، در اطراف این مطلب بود که معنای زهد و ترک دنیا از نظر دین چیست؟ آیا مقصود دست شستن از زندگی و سست شدن در امور زندگی است و یا مقصود چیز دیگر است؟ عرض شد مقصود دست شستن و یا سست شدن نیست، یلکه مقصود به گار بردن یک نوع اصول خاص در زندگی می‌باشد مقدم داشتن فضیلت و اخلاص بر مطاعم مادی است.

۱. اعراف / ۱۷۶.
۲. [فختار مورد نظر در کتاب پیست گفتار آمدی است]
امشب می‌خواهیم در اطراف همین مطلب توضیح بیشتری پیدا کنیم.

می‌گویند قصیده‌ای نگستن در نیای مذموم و مراد علاقه به دنیا و محبب به
دنیست؛ دنیای چنین، علاقه و محبت به دنیای چنین است؛ ول و ترور و
مقام و قدرت و زن و فرزند بد نیست، علاقه به اینها و محبت به اینها یک
است؛ زیرا خود دنیا عبارت است از این مخلوقات الهی که تان می‌کنیم و ماما
و حورشید و ستاره و جماد و تناب و حیوان، عبارت است از زن و فرزند
و مال و ترور و امثال اینها؛ اینها هم مخلوقات خدا هستند و خداوند در
قرآن به همینجا قسمت می‌خوردد؛ اینها که نمی‌تواند بی باشد، بس آن جهیز
که مذموم و مراد علاقه و محبت به این امور است هنگام خود این
امور، و همین علاقه را یاپید ترک کرد؛ معنی اینکه دنیا را ترک کنید یعنی
علاقه و محبت به این چنین را ترک کنید.

این بیان، پیام خویی است اما یک توضیحی که در ضمن اشکال و
جوایی عرض می‌کنم. اشکال این است که جه‌فرق می‌کنی که بگویم خود
دنیا بد است و باز یک‌دیگر و یا اینکه بگویم علاقه به دنیا و محبت به
است، زیرا همان طوری که خود موجودات و مواد این جهان مخلوق خدا
هستند و از این جهت مقدس‌اند و یدو در حکمت به وجود نیامده‌اند همین
طور علاقه‌ها و میل‌ها و غیره‌ها هیچ کم در وجود انسان نسبت به این
موجودات هست افراده، خدا است و یدو در حکمت نیست، خدا میل و
علاقه به زندگی را در شریعت آدم‌گذاشته، همان طوری که در شریعت هر
جانداری گذاشته‌اند اگر این میل و علاقه نیبید کس حاضر نیبود به
زندگی خود آدامه دهد و هیچ حیوانی به زندگی ادامه نمی‌داد از خود
دفاع نمی‌کرد؛ خدا علاقه به زن و فرزند را در دل اندام قرار داده براز آن
که نسلم بایستی بنماید: خداوند میل به عزت و قدرت را در انسان قرار داده،
و همچنین میل به کسب علم و میل به زبان‌های و هر میل دیگر که انسان
هست. پس همچنان که خود موجودات و مواد عالم را که مخلوقات
حقیقت زده

خدا ایندند نمی‌شود گفت بد است، علاقه‌ها و میل‌هایی که در انسان نسبت به این امور هستند بی‌نیست. و همان طریق که هیچ عضوی از اعضای انسانی حتی یک مو و یک رگ باریکتر از مو، هیچ رشته‌ای و هیچ نسجی در بدن لغو و بی حکمت نیست و هیچ عضو زائد در بدن نیست.

رشته‌های روحی و علاقه‌ها و محبت‌های روحو نیز همین طور است.

هیچ کدام زائد نیست، هیچ میل و علاقه زائد در روح نیست؛ پس ترک دنیا به معنای ترک علاقه و محبت دنیا هم همان اشکالی را دارد که ترک خود دنیا دارد؛ این اشکال.

و اما جواب و توضیح: مقصود از اینکه می‌گویند علاقه دنیا و محبت دنیا مذموم است. آن علاقه و میل فطری نیست. آن مصدوم است. در قرآن کریم این علاقه‌ها و محبت‌ها به عنوان آیت و نشانه حکمت خداوند ذکر شده:

۹۹. از آیات الهی این است که برای شما از جنس خود شما جفت آفرید تا با آنها آرام بگیرید و شما را به یکدیگر مانیل و علاقه‌مند ساخت.

بعلوه خود انبهای و اولیای از این محبت‌ها بهره‌مند و سرشار نداند و این کمال آنها بوده‌تا نقش آنها بی‌غم‌بیکری کرم فرزندان خود را دوست می‌داشت. و هم‌آن حضرت در مورد زن و عطر و نماز می‌گفت.

۱ روم/۲۱
حَبِّكُمْ إِلَيَّ مِنْ دُبِّيْكُمْ ثَلاثٌ،ِّ الْفُضْلُ وَ النُّسَاءُ وَ قُرْءَةُ عَبْنِيْنِ في النَّشَاةِ.

در اين دنيا سه جيز را دوست می دارم، بوى خوش و زنان و روشنی چشم در نمای.

پس مقصود، ترك این علاقه‌ها نیست. اگر واقعاً آدمی بیدا شود که هیچ احساسات و عواطفی نسبت به هیچ جیز و هیچ کس نداشته باشد، دوستانی نداشت باشد، به‌ها مش در نظرش مثل ییگانه مثل جوب و سنگ باشند و فرض هم بکنیم فقط از آن جهت به آنها علاقه داشته باشد که مخلوقی از مخلوقات خدا هستند. این کامل نیست. ناقص است. اگر ابراهیم که حاضر شد فرزند خود را قربانی کند احساساتی نسبت به اسامی مثل حیفا و آیی بی‌ربط. پس حاضر شدنش برای فدا دادن، کمی محصور نیا شود. مساوی بوده با قربانی کردن گوسفند. و همچنین حضرت سیدالشهداء که فرزندان و برادران و نزدیکان خود را در راه خدا فدا کرد، اگر علاقه‌خاصی به آنها نداشت این فدا کاری اهمیت زیادی نداشت. مقصود این نیست. مقصود جیب دیگری است که از خود قوان کردم و همچنین از کلمات ابیارالمنونین علی بن ابی‌طالب که بین مناسب کلمات آن حضرت وارد این بحث شدید استفاده می‌شود.

در سوره آل عمران می‌فرماید:

۷۴/۱ آل عمران/۱۴
حقیقت زهد

در این آیه جند جیب از اموری که مورد علاقه آدمی در دنیای نام
برده شده: زن و فرزند، پولهای انباشتی، طلا و نقره، اسبهای عالی که مظهر
جلال و حشمت اند. جهانیان و کشت و زرع؛ و این آیه در مقابل انتقاد و
مذمت هم هستند. دنیای مبهم و مردود را ذکر می‌کند. چه جیب را مذمت
می‌کند؟ خود این امور را خود زن و فرزند و تروت و اسب و زراعت را؟
ن در علاقه و میل به این امور را؟ آن را هم نه بس چه جیب را؟ دلخوش
 بوادن و سرگرم بوادن به این امور را، راضی و قانون بوادن به اینها و خفیت
کردن از موارد اینها را. «زندگی یک‌گاه خبریهای» این علایق در نظر اینها
جلوه‌کرد و آنها را نموده و آغوش یک‌گاه کرد. به اینها دلخوش و
سرگرم‌اند و درباره غیر این امور فکر نمی‌کنند، خیال می‌کنند زندگی جز
این جزی نبست، دوست داشتنی غیر از اینها نبست. حسد فکر و سطح
اینها این شده (کلکِ می‌خندیده‌اند از علیه‌ای). ۱

در باره مرد عابدی که به خاطر منافع‌مادی از اطاعت خدا سربیجید

می‌فرماید: «و ائلَ علیهِ تناَ آنَ آنیِتَ آنیِتَ آمَهِ ساَمِلیِ مِنَ الشیطانَ
فَکٰنِ اَلِمَ لِاذگِیُ اِنِّی ایَّتُا فِانَسِلَتْ مِنْهَا الشیطانُ» ۲ داستان آن مرد که آیت خود را به اولیم داد و او
آنها را از خود جدا ساخت و شیطان او دنیبال کرد و او از گمراهان شد
و لَوْ شَیْتَانٰ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا لَمْ یَشْهَدْ تِنَّہَا اَلْزِرْحٰی۱۰۶۴ اَمَّا L

در سورة بیونس می فرماید:

۱. تحقیم /۳۲۰.
۲. اعراف /۱۷۵.
۳. اعراف /۱۷۶.
آن‌ها که امید و آرزوزی ملاقات حق را ندارند و به زندگی دنیا راضی و قاعده وجود ندارند. آن‌ها به واسطه اعمال مثبت بان آن طرز فکر اهل آتش می‌باشد.

از مجموع این آیات این طور فهمیده می‌شود که آن جزیی که مدیوم و مردد است از نظر دین، سرگرم شدن به این امور و غافل ماندن از خدا و آخر است. اخلاص و خود را به طبیعت بستن و جسبیدن است. راضی و قاعده شدن و آرام گرفتن و اکتفا کردن است. پس اینکه می‌گویند «دبای مذموم محسبت و علاقه به ذنباست» درست است اما به این معنی. به معنی دلخوش شدن و قاععیدن و اکتفا کردن و پزشماندن از موارد این علایق توافق بر دنیا مذموم است. پاپین بودن سطح فکر مذموم است، این جهت مذموم است که بر این فرمود: 

و اگر الدینیان متشکی بی‌ضرع الاغمی؟
دنیا حد نهایی شعاع دید آدم کور است.

پس چه چیز به است؟ کوری. نفوذ نکردند شعاع دید از حجاب طبیعت به بالاتر، محدود بودن فکر به مادیات. قرآن کریم می‌فرماید: 

1. بیست و هفتم اسفند ۱۳۸۹ 
2. نهج البلاغه، خاتمه ۱۳۱
حقیقت زهد

آفرین یعنی معنی‌های عقیده و حکایت این آفرین یعنی آفرینی و آفرینی‌الله آفرینی‌الله، ذکر

رویت را برگردان از آن کس که از ذکر می‌رویت، برگردانه است و

زدگی دنیا غرض و هدف و نداره، اینها رد علم و

سطح فکری‌شنده‌ها، سطح فکری‌شنده‌ها باین است.

علاقه به امور دنیا، علاقه به زن و مال و طب و دندان و

درت، ستند و تفرت اهل است، و سیب‌گری و قد و جراح زندگان این

جهان است؛ تولیا بیشتر از اینه، اجتماع انسانی می‌خواهد،

دیگر نه برای زندگانی دنیا زمین‌های باقی می‌ماند و نه برای زندگی

آخره؛ حکاک زندگی و کمال زندگی و حسن آدمی منتظر بر آن علاقه

است؛ و اما سرگرم شدن به آن علاقه و رضا و اهداف و اکتفا کردن به

آنها نه تنها موجب پیشرفت و ترقی نیست، موجب مرتکب شده است،

موجب رکود و توقف است؛ پرستی که جزای عقلی جزای را می‌شناسد

و واقف شده است بر اینها، حیوانی پیش نیست، پس زده و تاریک دنیا

کسی؟ آن کسی است که دنیا را به حساب روح و مقامات روی خود

طی کرده و به آخرت رسیده است.

گذشته از اینکه [موجب] رکود و توقف و سکون است، موجب

خیابی خود هیمنی زندگی است. آیا گمان می‌کنید حرص هم می‌تواند دنیا

را اداره کند؟ آیا امتحان‌های اسیر دنیا را به خوبی بی‌خاندان؟ آیا خشن و

شهوت قادر است به جهان نظم بدهد؟ آیا شکم‌پرستی و زنپرستی و

بولپرستی و جاپرستی که همه این‌ها تعیین‌های است از دل‌خوش بودن و

قانون پرده به زندگی دنیا و تمرکز تماشای و می‌له در این جیزها، آیا اینها

1. تجربه / 29 و 30
فادارند به پسر سعادت بدهند؟ پسر وقتی زندگی دنیا را خوب اداره می‌کند و می‌دانم‌که مدتی فاضل می‌شود که غلام و عیسی دنیا نباشد؛ اگر اسر علی‌اق دنیا تبود ناجار آن موجودات را مسخر خود و تابع خود قرار می‌دهد، و اگر بند شد و طوق عبودیت به گدرن اندامخت [تنا] او زنده است تابع امواج دربار خروشان طبیعت است.

همه بنیهای اخلاقی از دروغ و ریا و تملق و ظلم، ناشی از دنیایپرستی است و همیاً فضای عالی انسانی معلول می‌بیند و زهد و عدم جمله به زندگانی دنیاست. آدم دنیایپرست و مادی‌مانی تواند شجاع باشد و گذشت داشته باشد. تنی تواند عفت داشته باشد. تنی تواند نکرده و آزادگی داشته باشد. زاهده به معنی صحیح کلمه نه به معنی یک شخص ضعیف منفی که در دون درجه دنیایپرست زندگی می‌کند و احیاناً ریزه‌خور خوان آنها و طبقی آنهایی است، بلکه به معنی مردی فوق درجه دنیایپرست است. کسی که حد علم و مطلع فکر به اینتری اینهایی است، از فرق دنیا منع‌رسید، از کم و بشکه شدن دنیا پاک ندارد، شجاع و با جرات می‌شود، حریت و آزادگی بی‌بی‌می‌کند، عفت و تقدیراً می‌کند. گذشت و فدا کاری بیدا می‌کند.

فاداران جهان خاصیت اول روحی‌شان این بود که زاهد به معنی صحیح کلمه بودند. خود شخص مقدس اسمیر مؤمنین علی‌مانی که مجموعه‌ای از فضایی پیش‌تر بود. عدل و نتیجه و شجاعت و حریت و سنا و کرم و وفا و مروت. همه را جمع کرده بود که در [اعلی] درجه بی‌اعتنه به دنیا بود. بی‌عیش خودش را و شرافت و کرامت نفس خود را از دنیا و مافیاها بالا‌تری می‌دانست. در وصیت به امام حسن می‌فرماهد:

و اگر چنین یک‌گونه از این شناخت که آماده‌ترند از این شناخت که آماده‌ترند نگاهی که یک‌میل نشود، یک‌میل نشود، و لا تکن به‌دانست و قدّ
حقیقت زهد

چهل‌کت اللہ ُعَلَّا، وَ مَا خَيْرُ حَرُمٍ لَّا يَبْنَانَ إِلَّآ بَنَأ´.

خودت را از کارهاي بست محترمتري و بالاتر بهشمار، احساس شرافت و
پرگواری را در خودت هميهش زنده نگه دار؛ مطامع ممکن است به تو
چشمک بزند و لی تو اعتننا نکن که اگر خودت را فروختی و شخصیت
اخلاقی و روحی خود را از دست دادی جبری جای آور یا یر نخواهد کرد؟
تعم دنبای یک طرف و شرافت روحی و گرامت عقلی و معنوی یک طرف،
او با این برای نمی‌شود؛ خود را بنده غیر نماس که خداوند تو را آزاد
آفریده؛ آن منفعنی که از راه زشت کاری به دست بیاید فاقده تدارد.
ابضاً علی‌العینی می‌فرماید:

آئدنیا دار مْنَرَا لا دَار مْنِرَة، وَ اَئْمَسُ فِي هَا رَجُلَانَ رَجُلَانُ فِي هَا
ْنَفْسُهُ فُؤَدُهَا، وَ رَجُلُ ابْتَغَى ْنَفْسَهُ فَأُفْتَقَّتْ هَا؟

می‌فرماید: دنبای به هر حال گذشته‌گاه است و كمی جای‌دادن در اواکی
نیست مانده. لیک مردم در این پازار نه که می آیند و عبور می‌کنند و
دست‌نخورند. یک دسته در این پازار خود را می‌فر‌وشند و اسرپ و محبوب
می‌کنند و یک دسته دیگر خود را می‌خزنند و آزاد می‌سازند؛ یک دسته از
این دنبای می‌روند در حالی که هزار قید بندگی در غربی دارند و یک دسته
می‌روند در حالی که بنده هیچ‌کس جز خداوند نبینند و تنه بنده و نه
بنده‌سیم و نه بنده شهوت‌اند و نه بنده غضب و نه بنده جان‌اند و نه بنده مال,
آزاد و آزاداند. حقيقة زهد همین است.
ساده‌زیستی و پرهیز از تکلف

در حجیت است که:

بدترین دوستان آن کس است که آدمی مجبور است در معاشرت با او جویده و به زحمت و تکلف انداده.

در باره رسوال اکرم، مرخین نوشتاد که از خصائص وی یک
این بود که ساده و بی تکلف زندگی می‌کرد، ساده و بی تکلف سخن می‌گفت، ساده و بی تکلف غذا می‌خورید، در عین این که مقید بود همیشه یا که تنظیف و معطر باشد سیاس است، و بی تکلف جامه می‌بوشدید، یکی از اصول زندگی آن حضرت سادات و برهیز از تکلف بود. شک نیست که زندگی اصولی و حدودی دارد و باید آن اصول و حدود را رعایت کرد.

اگر بر زندگی اصول و حدود حکومت تکنید تبدیل می‌شود به زندگی جنگلی. قرآن کریم مخصوصاً به این نکته تصريح می‌کند که حدود الهی
ساده‌زیستی و پرهیز از تکلف

را محتوم بشم و از آن‌ها تجاوز نکنی. بزرگ‌تر بزرگی بزریت آن‌ها در درجه‌ای اول اصولی داشته‌اند که آن اصول را محتوم می‌شمرد. ولی خیلی فرق است این اصول را مکی و مکی سلسله قیود و تکلفات و عادات بابی دلیل که در مبان مربوط بی‌پا می‌شود. و زندگی را بر آن‌ها دشوار و ناگوار می‌سازد. اصول زندگی موجب گشاشی و آسیب‌ها و ریه‌های است. ولی قبود و تکلفات موجب سنج‌بندی بارزی و ناراحتی است.

گفتیم که رسول خدا با سبب لباس می‌پوشید و در عین حال به اصول نظارت و با کیفیت مقدیر بود، و رو وید بصر قبل از آن‌ها جامه و سرو صورت و موی خود را مرتبت کند و در آن‌ها خود را بپردازد از خانه پیران نمی‌آید. او نه سیستم به اصول نظارت لاقیم بود ونه پای خود تکلفاتی درست گردیده بود که مدیتی از وقت عزیز خود را صرف آن قبود و تکلفات کند. ولی مردمی هم‌سند فراغال و مردمی دیگر هم‌سند تفریطی. یک دستهٔ جنین پشت یا به قبود و حدود زده‌اند که یک‌باره نسبت به همه جیب‌ها لاقید و لاپالمی شده‌اند. تنبلی و بیکاری را شعار خود قرار داده‌اند، و دسته‌ی دیگر بر عکس به قدری خود را در مبان آب و رو و عادات محبس ساخته‌اند. هزارها قبید برای گذاشتن و هزارها قبید برای جامه بی‌پوشیدن و هزارها قبید دیگر برای منشترها و پذیرایی‌ها و مهمان‌ها و عروسی‌ها و سرافهر ده‌ست ساخته‌اند که زندگی را برای خود سنجی و ناگوار کردند. ساعت‌ها باید وقت صرف کند تا خودشان را به شکل یک موی‌سازند. با یک موی‌سازند از خانه‌های قدم پیرون نهند و بعد هم مثل یک موجود کاغذی و با یک موجود شکستنی با هزاران قبید و احتیاط راه بروند. قبود ساختگی درهم نبرید، سنگ گشته تکلف، راه و پشت در تکلف. یک دسته‌ی برای خودشان، یک دسته‌ی برای مهمان‌ها و مهمان‌ها و پذیرایی‌ها، نیست و برخاستن تکلف و بالاخره برای یک عده از مردم زندگی یکسره تکلف شده است. رسول اکرم اجازه نمی‌داد که مجلس او صدر و ذیل و بالا و یا باین داشته باشد.
مشارکت دستور می‌داد که اصحاب و یاران حلفه و داوی‌وار پنیش‌پذیر که مجلس پلا و یا باین نداشته باشد. در قرآن کریم می‌فرماید: در مجالس جاها را بزند: یعنی مقید نشانید که یک نقطه معین را اشغال کرده باشید.

به طور کلی مقید شدن به زندگی متكفلانه ناشی از کوچکی روح و نداشتن شخصیت است بعضی افراد در خود احساس حقارت می‌کنند و بعد می‌خواهند این حقارت را چرخان کنند و یا برای خود در نظر دیگران شخصیت ایبتا کنند. این گونه افراد پیشتر خود را به نظیر به شرح دسته‌خویش وادار می‌کنند. مردم عالی که همین مقال علمی و شخصیت علمی آنها گویا راست‌تن آنهاست احتیاجی نیست نیم‌پیش‌گاه که نظیر به کنند. بر عکس، افرادی که از این جهت احساس عقیده مانگنی که کنند پیشتر به القاب و عناوین و نظیر آمیخت می‌دهند.

به طور کلی کار و فعالیت و مثبت پرودن با تکلف و به خودنی و اسر عادات و رسوم حکم‌سازی گردید. هرکدام این تکلفات مقدار زیادی وقت تلف می‌کند. فکر و حواس مصرف می‌کند. خستگی و ملالت می‌آورد. مردمی که می‌خواهند در حال کارکرد و تلاش و فعالیت باشند و به مقدمات و ترقیات نابل شوند لازم است بار خود را از این تکلفات بپردازند.

سیاست کنند تا پایبند سریع بیش برود.

حضور صاقت در خواست به حمام پرود. حمامی اجازه خواست که حمام را برای امام خلوت گرد و در وقتی که امام هست کسی دیگر را به تنهایی. امام اجازه نداد و فرمود: "مؤمن سیکارا و بی تکلف یار اینه است." سعیدی از زبان فیزیزاده‌ای خطاب به توان‌گردزاده‌ای متقی برای این مطلب اورده است: می‌گوید:

توان‌گردزاده‌ای دیدم بر سر گور پدر نشسته و با دو روش پچه‌ای
ساسدزیستی و پرهیز از تکلیف

مناظره در پیش‌نشد که صندوق تریت ما سنگین است و کتابه رنگی و فرش رخان اندخخته و خشت پیروره در آورده، به گور یادرت چه ماند که خشتی دور فراهم آورده و مشتی دو خاک بر آن باشد. دو میشی پسر این بشند و گفت: تا یادرت زیر آن سنگ‌های گران بر خود بچنیابدی باشد به‌مان منت و به‌هشت رسیده بود.

باباطاهر می‌گوید: 
دلا راه تو بر خاک و خسک بی گذرگاه تو بر اوج فلک بی برآور تا که پاره‌کی که‌ی بی 
گر از دستت بپرآید بوسه از تن

motahari.ir
حق و تکلیف

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

ما امانت خود را بر آسمان و بر زمین و بر کوه‌ها عرضه داشتیم
و همین آنها از تحمل آن بار کرده و امتنتاع ورودنده و از
آن ترسیدن، تنها انسان به کام پیش نهاد و قبول آن را به
عهده گرفت. انسان ظالم و ماهر است.

خداوند متعال در این آیه به طرز بسیار طلیف و جذابی استعداد
 فوق العاده فرزندان آدم را ذکر کرده است. آنها همیشه موجود آسمانی و
زمینی جرأت و جسمیت جلو آمدن ندارند. انسان به انتخاب استعداد و
شایستگی خود را به کام پیش نهاد و قبولی خود را نسبت به امانت الهی و

۱. احزاب / ۷۲
حق و تکلیف

سرپرستی اعلام می‌دارد.

آن امانت پرربه که هم‌عمر تا هم‌عمران آن را
به‌عضاوت تکلیف و مسئولیت است هر موجود از مجموعه به هر تقاطع که
برسید و هر کمالی راکه طی کنند بدون اراده و اختیار طی می‌کنند. نه می‌توانند
به میل خود و اراده خود را عوض کنند و تغییر دهد و تخته‌های انسان
است که در هر لحظه‌ای قادر است به سوی هر هدفی که اراده کند حرفه‌کند
خود را تغییر دهد. انسان پیمان از کمالات و ترقیات خود را در برتو
تکلیف و قانون و مسئولیت قانونی طی می‌کند. برای انسان پیسی انتخاب
است که می‌تواند حقی را به عهده بگیرد و وظیفه‌ای را اگردن نده.

پیمان‌هایی از افراد به نام آزادی می‌خواهد خود را از قید تکلیف و
حقوق آزاد سازند. ولی انسان می‌تواند آزاد زندگی کند و باشد هم آزاد
زندگی کند ولی به شرط اینکه انسانیت خود را حفظ کند. یعنی از هر
چیزی و هر حقیقی می‌توان آزاد بوده مگر از قید انسانیت؛ آدمی اگر به‌واقع
از قید تکلیف و حقوق خود را آزاد بدهد باشد قبلاً از انسانیت استعفا
بدهد و جزو جمادات و یا نبادات و حداکثر جزو حیوانات درآید تا بتوانند
از آنجا لازمه انسانیت و شرط انسانیت است بی‌عنی قبیله وظیفه و
تکلیف و حقوق. خود را آزاد سازد.

ما همان هوری که به موجب انسان بدون خود برای خود حقی
قائلین و معقادین جون انسان و کامل بر اساس انجام آفریده شدهای به
حق درامین اصول متعاقبها از معاونت و از دریاها و از جنگل‌ها و زیمنه‌ها و
گیاه‌ها و از حیوانات و از زیمنه‌ها بمعنی، عهده بسی‌هدای دلیل حقوقی از همه
این اشباع بر عهده ما هست که با پاید عهدانه این حقوق پرآرام
امیر قانونیان علی اشراف در اولین خطابه که بعد از پیمان خلافت ابراه\nکرده این طور قرار دارد: «بندگان خدا، خدا را در نظر بگیرید، شما نسبت به
جماعت‌ها و شهره‌های خدا و نسبت به افراد بندگان خدا، نسبت به همه جبز
محدودیت‌های که در زمان انجام‌گیری این پروژه قرار گرفته است، عبارتند از:

۱. محدودیت زمینه‌ی عملیاتی:
   - محدودیت زحمات نیروی انسانی
   - محدودیت قالب‌گیری و نشر
   - محدودیت زمینه‌ی دسترسی
   - محدودیت زمینه‌ی بهره‌گیری
   - محدودیت زمینه‌ی برنامه‌ریزی
   - محدودیت زمینه‌ی فناوری

۲. محدودیت‌های قانونی:
   - محدودیت قانونی نگهداری و دریافت
   - محدودیت قانونی انتشار
   - محدودیت قانونی اعتبار
   - محدودیت قانونی اصول
   - محدودیت قانونی نظارت

۳. محدودیت‌های فنی:
   - محدودیت فنی صحبت‌های نیروی انسانی
   - محدودیت فنی قالب‌گیری و نشر
   - محدودیت فنی زمینه‌ی مطالعه
   - محدودیت فنی مقاله
   - محدودیت فنی فناوری

۴. محدودیت‌های اجتماعی:
   - محدودیت اجتماعی نیروی انسانی
   - محدودیت اجتماعی قالب‌گیری و نشر
   - محدودیت اجتماعی مقاله
   - محدودیت اجتماعی فناوری

الگوی پژوهشی:

۱. پژوهش صورت‌گیری
   - اجرای سوال‌پرسی
   - اجرای پروتکل
   - اجرای آزمون

۲. پژوهش صورت‌گیری
   - تحلیل داده‌ها
   - تحلیل نتایج
   - تحلیل نظرات

۳. پژوهش صورت‌گیری
   - پیشنهاد بررسی
   - پیشنهاد حل
   - پیشنهاد بهره‌گیری

۴. پژوهش صورت‌گیری
   - پیشنهاد فناوری
   - پیشنهاد بهره‌گیری
   - پیشنهاد فناوری
مسلمان نیستند لاقل انسانهاد و همگون تو می باشند. کلمه "حق" و "حقیقت" را زیاد می گویم و می شنویم، از این حق برخاستیم و هم حقیقت را. شناختن حقیقت به این است که نظام هستی و جنبان عالم وجود را همان طور که هست تصویر کنیم نه اینکه در ذهن خود گرفتار خیالات و اوهامی بشویم که از واقع فرستندها دور است؛ خودمان را همان طور که هستیم برخاستیم، جهان را همان طور که هستیم برخاستیم.

خداوند را با این صفات کمال و جمال و جلال شناختیم. و اما شناختن حق به این است که دین خود را تمیز به دهیم و بداییم چه مدیونیتهای داریم؛ بداییم نسبت به زندگی ترین آموار به خودمان بپذیریم. اعضا و جوارح بدن خود مدیونهای و حقوق اینها را ادا کنیم. نسبت به پدر و مادر و زن و فرزند و معلم و همسایه و خویشاوندان و همکیان و همانطن و حتی نسبت به زمین‌هایی که در اختیار ما گذاشته شده و نسبت به شغل و مقام اجتماعی که به ما واگذار شده و نسبت به هر کاری که به عهده گرفته‌ایم می‌باشد و پاید حق آنها را ادا کنیم. اگر خودمان و خدادای خودمان و جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم شناختیم و به حقوقی که به عهده‌ای هست آشنا شدیم و شبیه برای سرلندی و سرافرازی ادا کنیم که ما هم اهل حقیق و هم اهل حقیقت.
خصائصات حق از نظر على

بسم الله الرحمن الرحيم

امبرالمؤمنين ﷺ: "أز خصائصات حق اين است كه به نفع
احدى جاري نمي شود مگر آن كه عليه او نيز جاري مي شود و عليه كمي
جاري نمي شود مگر آنکه به نفع او نيز جاري مي شود." يعني حقوقى كه
در ميان مردم جيران دارد متبدل است. پهلواني نيست، دوطرفین است.
جنيست كه مثلاً بعضى صرفًا به عهده دیگران حقوقى داشته باشد
ولى خودشان از دیگران حقی بر عهده تداشته باشد. مثلاً بدران و مادران
بر فرزندان حقوقى داردند كه اجبارالعايا است ولي نباید جنین تصویر
كرد كه اين حقوق پهلواني است و تنه بدران و مادران مستند كه بر اولاد
حقوقى داردند. اولاد نيز حقوقى بر بدران و مادران داردند. بلكه در مرحله
اول حقوقى فرزندان تتعلق مي گيرد و در مرحله دوم حقوقى بدر و مادر,
زيرا طفل هنوز كه كودک است صرفًا یک مسئوليني است بر دوش بدر و
مادر و خوشه دو تنانى مسئوليني را ندارند. و همچنين معلم و
متعلم، استاد و شاگرد. به موازات حقوقى كه استاد بر شاگرده دارد از
حق شناسی و احترام و ادب و دوست داشتن و اطاعت کردن، شاگرد نیز
حقوقی بر معلم دارد از حسن تعليم و تربیت و مراقبتی و دقتها و حسن
عمل و غیره، و همچنین است زن و شوهر، هرکدام بر دیگری حقوقی
دارند. هرکسی که فکر می کند به گردن دیگری حقی دارد، در همان حال
پاپی بدانند مدیونی ای هم هست، نتیجه ذات مقدس باری تعلیم که غی کامل
و مالک مطلق است از این قانون مستثنی است، خداوند منعال بر
مخلوقات خود حقوقی دارد و بندگان و مدیون فضل و نعمات او و
مسئول امر از می باشد ولی ذات مقدس او مدیون هیچ موجودی
تمی باشد. که علی غیب فروده: اگر در تمام جهان هنست موجودی باشد
که بر دیگران حق داشته باشد و دیگران بر او حق نداشتند باشد او ذات
افقیله است. در عین حال ذات اقدس به اطاعت خوشیش را حق
خود بر مردمان خوادن است و با اینکه به فضل و رحمت خود به بندگان
عنايت می کند به عنوان حق مردمان بر خودش به رسومیت شناخته.
تکالیف الهی جز ارشار به شر به مصالح و اقتصاد خوشد نیست.
دستورها و امر برای سود ذات مقدس خوندند نیست، امّا نظر و مستندی
از همه آنهاست. باداشت که برای این اطاعت مفروده طلب و عنايت
است. در عین حال نام این طلب و عنايت را «حق» گذاشته است و خود
را به عنوان مدیون بنش بچر و مثاب نام برده است.

از جمله خصوصیات حق که علی غیب فروده یکی این است
که در زبان و صحیحی آسان است و در عمل و تحقیق مشکل
می فرماید، در مرحله صحیح و توصیف شرح دادن و ذکر مراها و خوبها
هجیز میدانی به وسعت میدان حق نمایند؛ چنان خوب و آسان می توان
در اطراف حق گفت و نوشته و توصیف کرد که در اطراف هجیز جزی دیگر
این طول نمی توان میدان داری کرد؛ هیچ چهار مانند چهاره حق زمینه
توصیف و استایش ندارد ولی در مرحله عمل هیچ میدانی از میدان حق
خضوصیت سومی که برای حق ذکر کرده‌این است که رعایت حق در جامعه بدون تعاون و همکاری دوست و همکاری‌های اجتماعی سیاسی نیست؛ یک فرد هر اندادگی کامل و منزه باشد، هر اندادگی سایه‌برد در حق زیاد باشد از کمک و همکاری دیگری برای حق کسب نمی‌تواند بگوید از این نکته دیگری بخواهد مرا در کار حق کمک کند و هیچ کس هم هر اندادگی در نظرها کوچک و حفظ باشد با باین ترا این نیست که کمک کار و مددکار دیگران باشد. نباید چنین تصویر کرد که فلان شخص کم شخصیت نیست از این است که او را در همکاری‌های اجتماعی در راه خیر به بازی یگیرم. هن و هیچ کس در سطح عالی ترا از همکاری در کار خریق قرار گرفته و هن کسی در سطح باهنتر از اینها قرار گرفته. اینکه خدا اولند در قرآن کریم فرموده در نیکوکاری و در نقاوی معاون و کمک کار یکدیگر بوده باشد. همی افراد را از عالمی و دانی، عالم و جاهل، قوه و ضعیف، ارباب و نوکر، همی را از فرا گرفته است. اینکه هرکسی خودش را در سطحی بالاتر از همکاری و همکاری با دیگران بداند سبب می‌شود که افراد جامعه اتصال و ویژگی خود را از دست بدهند. مانند طوری که یک پنا و ساختمان مادامی برای است که اتصال و ارتباط بین علیه که به کار رفته محفوظ باشد و آنبا انباهانه یک عده آجر و جواب و آهن و سیمان روی یکدیگر بودن آنها جوش و اتصالی بین آنها باشد ساختمان بی وجود می‌آید. رسول آدم فرموده: تغلب مؤمنین مثل ساختمان است که به عضی بعض دیگر را نگه می‌دارند، به عین آنها اتصال و ارتباط برقرار است.

خضوصیت چهارمی که علی بنا در مورد حق ذکر می‌فرماید این است که اهل حق هر گزینه از اینکه تذکری به آنها داده شود نمی‌راید نمی‌خودد و اگر کسی از عرضه داشتن حق بر او نازار نمی‌شود از عمل
خصوصیات حق از نظر علیّ

به حق به طریق اولی روزگاردان است. مثل‌اً یک کاسب و یا کارمند اداری و یا یک رانندگه، که مدعی است، من در عمل همان طور هستند که مختص‌کی حق و عدالت است دیده‌اً دارا واقعاً در گفتگو خود صادق است از تذکری که دیگران به او می‌دهند که بازدان، یا جناب باشی ناراحت نعی شود بله. چون می‌خواهد آن را به‌روز از راهنمایی خریدی می‌شود، وی اگر در عمل دروغ می‌گوید، از تذکر دیگران خوشش نمی‌آید. علیّهم یعنی این جمله را درباره شخص خودش فرمود و از مردم تنفاضا می‌کرد هر که دارد به من بدهد که من از این تذکرات خوش‌فسل.
حقوق مردم بر یکدیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین. بارئ الخلق اجمعین. والص pute و السلام
على عیبدالله و رسوله و صلی بهو صلی و آله الاطهارین.

زمینه صحت ات ایش الکا من خطب امیرالسیّمین است در موضوع
حقوقی که مردم بر یکدیگر دارند. این خطبه را در صفحه انتشار قرار داده و
با این جمله شروع می‌شود:

اما بعد فقد جعل الله میان‌تان لی علیكم حقا بولاية أمركم و لیک
علی من الحق مثل الدی لی علیكم: ا
خداوند به موجب اینکه من زعین امر شما و واقع شما هستم
حتی آز من بر عهده شما قرار داده و معادل آن، حتی هم از شما

۱. بهج البلاغه، خطبه ۲۱۴.
حقوق مردم بر یکدیگر

بر عهدهٔ من قرار داده‌ام.

بعد از بیان این جمله قبیل آنکه توضیحی یبده که حق من بر شما و حق شما بر من جیست، دو نکته در مورد حق ذکر کرد: یکی اینکه «اعتصامی محورانه» در انتها و انتقاداتی در انتها حق آسان‌ترین چیزهایی از زبان و مشکل ترین کارهای فعلی می‌باشد. هر گفتگو و مباحث و مقاله و داد سخن‌دادن و سبیل ترین میدان‌هاست، ولی برای عمل و رعایت و تسهیل شدن تنگ‌ترین میزان‌های احتمال؛ به اندازه‌ای که در اطراف حق و قوانین رعایت آن و ضمانت گرفتن آن می‌توان استدلال کرد و صورتی که چیز جدی و خوش و خروش کرد اطراف چیز دیگری ممکن نیست، و به اندازه‌ای هم که خرج‌خیزی بر محور حق کار دشواری است هیچ چیز دیگر این قدر دشوار نیست. این جمله را حضورت برای آنکه مردم یا منوجه فاصله قول و عمل می‌نماید. برای این امر که گول تخورند و حرف‌های افراد را ملاک قضاوت قرار

ندهد. عمل و رعایت را ملاک قرار دهند.

آتش به در بیاروی بیمی کنند و سر فروندی آورد خود حق و رعایت حقوق است و لیکنی اشخاصی تحت تأثیر حرف قرار می‌گیرند و حرف را دلیل وحی و عقیده و ملکات اخلاقي قرار می‌دهند و از این راه در خطای می‌افتد.

نکته دیگری که ذکر کمک این است: «لا یک نکته لاغر است» جز همه، و لا یک نکته لاغر است. جز همه. حق لیکن هیچ کس قرار داده نشده مگر آنکه علیه او نیز قرار داده شده، و علیه هیچ کس قرار داده نشده مگر آنکه لهو نیز قرار داده شد. حقوق مردم مردم یکدیگر در نیست. مستندال است اگر کسی بر کسی حقی دارد. ممکن آن هم حقی از آن طرف سر عهدهه‌ی یا

هست. هرکس به ویرانه‌ی از اجتماع طلب‌کار است و اجتماع را در بر یار

103
حوادث جماعية

خود موظف مي دان.. به همان نسبت مديون اجتماع اص.. حق و تكليف
دوش به دوش یکدیگرند؛ این طور نیست که همه حکمتا رو به بعضی داده
باشند و همه تکلیف‌ها را بر دوش بعضی یکدیگر گذاشته بهشند. «حق» په‌ه
است و «تكليف» زحمت و کار و مشقت؛ هرکس که از اجتماع بهره‌ای
[می‌بند] باید به همان نسبت متحمل زحمت و به دوش کشیدن پار
اجتماع باشد. رسل اکرم فرمود:

ملعوب من الحقّ كله على الناس.
از رحمت الالهی محروم است آن کس که سنگینی ایش بر دوش
اجتماع باشد و فقط باری بر دوش دیگران باشد و باری از
دوش دیگران بر ندارد.

یاد بر فرزند حقوقی دارد یعنی بهره‌هایی در وجود فرزند دارد که
برد و لین این حقوق و بهره‌ها یکدیگری تیست. فرزند هم بر پدر حقوقی
دارد یعنی از وجود پدر بهره‌هایی دارد که پایه برد. برده حق اطاعت و
احترام دارد. فرزند هم حق تکلیف و تربیت دارد. همچنان عن و شهوه،
معلم و معلم، همسایه با همسایه، حاکم و رعیت، هم‌افسر با هم‌افسر. نه
تنها حقوق انسان‌ها یکدیگر یکدیگری تیست و هر فردی مدينی سایر
افراد است. نسبت به سایر موجودات هم کم و پیش همین طور است. تا
هرگاه که شعاع بهره و استفاده انسان امتیاز دارد تکلیف انسان هم
وسعت دارد. در خطيهای که در روزهای اول خلاقانه‌ی ایراد کرده
می‌فرماید: «آئوا الله حیباب و بیاب، فلتمکه مسئولون حقی علی‌البالع و
الپیام» اخدا را در نظر بگیرید. هم در مورد پدگانش و هم در مورد

١۱. نهج البلاغه، خطيهٔ ۱٤۵.
حقوق مردم بر یکدیگر

سرزمین‌ها و چهارپایان، زیرا مسئولیت شما ایستاده علومبیت‌دار نشده که در مورد بقیه‌ها و سرزمین‌ها و در مورد حیوانات و چهارپایان از شما سؤال می‌شود: حق زمینهای و حق حیوانات را هم بايد ادا کنید، این زمین و این حیوان‌ها برای استفاده و بهره‌برداری صحیح شماست و لقیم مکتوب‌هایی در ازدشت و جعل با نگه‌داری مثابه معاوضه. این را بر زمین مستقیم کردیم، زمین‌ها مستحکم شما قرار دادیم و مرغابت و زندگی شما در دل همین زمین قرار دادیم؛ حقی که زمین بر بشر ساخته این انتها که آباد بودند، زراعت بودند، عمران در اکثر طلور گردید، مشروط و بایر نمادان و همچنین در مورد حیوان‌ها نیز تکلیف‌ی بایست حفظ و رعایت و مواضع آنها دادید، به همان دلیل که فکر می‌کنید زمین و مواند روی زمین برای شما آفریده شده، بدین بدانید مسئول و مدين زمین و مواند روی آن می‌باشد.

بعد فرمود: و او کسانی که مفرغ نه یافتند شیطان، نه مجانب عليه لکن ذکر خالصاً لیکه سمنانه اگر کسی باشد که بر دیگران حق داشته باشد و دیگران بر حق داشته باشند. او فقط طلبی کار باشد. هیچ نوع مسئولت و مدينیت درباره‌ای و صدق تکد. او ذات اقداس لیکه است. زیرا حقی که او بر نگدندازند برای به معای حضور و مهرب نیست که در عوض دهی که به هم‌ها و جویان، این معنایی درباره مخلوقات صادق است که از یکدیگر بهره می‌برند و به یکدیگر بهره می‌رسانند، خداوند غنی مطلق و فیاض مطلق است؛ در نظام تکوین، مخلوقات در یکدیگر تأثیر دارند و از یکدیگر منتظر می‌شوند، به یکدیگر بهره می‌دهند و از یکدیگر بهره می‌برند، در نظام اجتماع هم بر طبق نظام تکوین، حقه و دوپی و وضع شده که همه از یکدیگر بهره ببرند و به یکدیگر بهره برسانند تا اجتماع سبب تکمیل خودش را به کند. اما ذات اقداس از این معنی منزه است.
هرجه از ناحیه آقاسی ایز اقدس او به پندگان رسیده و در رده همه تفکش
است. احسان است. جهود است، و به همین دلیل مخلوقات سرازیر
و جویشان نسبت به ذات آقاسی الهی دین است. یکباره مسئولیت و
مدیریت می‌پاشند (لا یستثنیعاً یکتا و هم یستثنیون) ای.
بعد می‌فرماید: همه‌مین حقوقی که خداوند در این عالم قرار داده
حق والی بر رعیت و حقوق رعیت بر والی است؛ این حقوق را مایه
نظام الفت و عزت قرار داده‌اند حقوق مبادل شود این قرار حق مطلق‌ا
محترم می‌گردد کار دین درست می‌شود، مختلف و زمین باز داده می‌گردد.
شما تا نباید توافق داشته باشید که صلاح من به تنها‌ی کافی باشد برای
صلاح امور. من خودم شخصاً نا آخیرین درجه، رعایت وظایف خود و
حقوق شما را می‌کنم. این کافی نیست. شما هم باید صالح باشید، همان
طوری که من حقوق شما را رعایت می‌کنم شما هم حق مرا رعایت کنید
تا همه کارها درست شود و کارها بر محور خود بچرخد.
یکی از مورخین عصر ما بعد از آن که بحث می‌کند راجع به سیرت و
حكواتی به غیبت می‌گوید، از اینجا معلوم می‌شود که تنها بخاطره و
زمین‌دار پیام و عادل و خیرخواه و طالب رضای خدا باشد. قادر بر حل
مشکلات باشد کافی نیست، عامة مرم می‌باشد سرور و آشنایی به حقوق
و وظایف خود باشد. باید از هوشیاری و میل به عدالت بهره‌مند باشد.
باید آنها هم خواستار حق و عدالت بوده باشند.
خود امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه در یکی از نامه‌ها به یکی از عمال
خود می‌نویسد:
حقی که مردم بر والی دارند این است که نعتها اختلاف او را

1 انتیباه / 23
حقوق مردم بر یکدیگر

تغییر ندهد و به طول زمان زمامداری مغور نگرد، بین خود و مردم فاصله ایجاد نکنید، به مردم تهدید نباشد. حق شما بر من این است که مطابق را بر شما یکنه کنم مگر آنکه مربوط به اسرار جنگ باشد، دیگر اینکه هیچ کاری را بدون مشورت شما انجام ندهم مگر آنکه مطابق باشد که تکلیف را اسلام معین و مشخص کرده؛ دیگر این که همه شما را به یک چشم نگاه کنیم.

بعد از قسمتهایی به نکته دیگری در این موضوع اشاره می‌کند:

می‌فرماید: «وِ: ليس آمرًا و إِنْ عَظِمَتْ فِي الْحَقِّ سَعْرَتُهُ وَ تَسْقَفَتْ فِي الْشَّوْرِ فَخِفِّظْنَاهُ وَ إِنْ شَدَّتْ فِي الْحَقِّ سَعْرَتُهُ وَ تَسْقَفَتْ فِي الْشَّوْرِ فَخِفِّظْنَاهُ وَ إِنْ اقْتَحَمَتْ أَلْعَبُونَ يَدُونْ أَنْ يَعْنُونَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يَعْنُونَ عَلَيْهِ.» این جمله در زمینه تعاون بر حقوق این که همه با همکاری یکدیگر و با اجتماع و اتحاد و فعلی‌های اجتماعی به حقوق خود بررسیده می‌فرماید: هیچ کس هر انداده‌ای دارای مسالم‌خی باشد نباید این خیال را در دماغ خود قرار بدهد که من بالاتر از این هستم که اختیار به همکاری دیگری داشته باشم، و درباره هیچ کس هم چنین انداده در نظرگرفته کوچک بپیام و به جشن نباید نباید فکر کرده که ای این است که دعوت به همکاری بیوست و یا به خود او کمک بپشود؛ نه کسی بالاتر از مسالم همکاری به اجتماعی است و نه کسی با زمان، همه محتاج ایند و به همه احتیاج هست.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَ تَعَاوَّنُوا عَلَیْ الْبَرِّ وَ الْتَّقْوَىَ وَ لاَ تُعَاوَنُوا عَلَیْ...»
الاثم و الغذاء در کارهای خوب، در احساسها و منشا خیر شدن‌ها و بر اقامت تقوا و ظهارت، یک‌دیگر را اعانت کنید و به کمک یک‌دیگر بنشینید.

و اما در شرح و فساد و کم‌توجهی یک‌دیگر را اعانت نکنید. امیرالمؤمنین راجع به اتفاقات و اتحاد بیانات زیادی دارد، در اینجا با این فکر مبارزه می‌کند که بعضاً از مردم را غرور می‌گیرد و خودشان را مافوق همکاری و همه‌کاری، مافوق عقل و فکر و عمل دیگران فرض گرفته، فکر نمی‌کند که عقل فرد هر انداده صائب باشد و عمل فرد هر انداده مؤثر باشد مثل عقل اجتماعی و عمل اجتماعی نیست. در دستورات دین مقدس اسلام به مشورت توصیه اکبیر شده، خصوصاً در کارهای اجتماعی. اولویت حوزه قرآن می‌فرماید: «الذین استجابوا لَبَرَمْ وَ أَقَامَوا الصلاة و آخْرَاهُم شُرِّیبُهٰمْ وَاذَّنَّاهُم بَعْدَهُم» آنها که دعوت الهی را پذیرفتند و تماز را از نشانه و کارهای خود یاباً مشورت حاصل می‌کنند و از روزها که به آنها داده‌ایم اتفاق می‌کنند؛ یکی از مختصات اهل ایمان را این مطلب قرار می‌دهد که کاره‌هاشان را با شور و همکاری صورت می‌دهند. آنرا هم‌دیدن تماز و اتفاق قرار داده، درباره رسول اکرم صلی الله علیه و ص.

فقط‌غلب عظمت و استفخارهٔ و شاپورگری زمینی اثر
نسبت به مردم عفو و گذشت داشته باش، برای آنها دعا و استغفار کن و در کارها با آنها مشورت کن.

رسول خدا با آنکه بی‌صورت می‌ود و یا آنکه مردم توافق نداشتند که او رأی

1. مانده / 2
2. شوری / 38
3.آل عمران / 159.
حقوق مردم بر یکدیگر

و عقیده و نظر آنها را بخواهد و دخالت دهد. اگر به آنکه مردم را تحقیق نکرده باشد و برای آنکه به مردم شخصیت به دهد و شخصیت آنها محرمان بشماد و برای انداختن مشورت مکرر و از آنها نظر می‌خواست داستان مشورت نظامی در جنگ خندق و نظر دادن سلسله فارسی که در ایران در این گونه مواقع دور شهر خندق می‌گند و به این وسیله از خود دفاع می‌کنند و بذرپرتین رسول اکرم نظر سلسله، را معروف است.

سخن امیرالمؤمنین علی اللّه بر آن خطبه همین که به انجا رسید که فرمود: یک نفر در هر مقيم و هر دوروی آن یاده، مقامش در دین و در نظر خدا هرچه باشد، مافوق همکاری با دیگران نیست، افراد دیگر هم هر اقداام در رشته‌ها حق و پی کرده‌اند. این حق که آنها سلب نمی‌شود که به همکاری دعوت یکی از مستمی‌های مانند اینه که تهیهج شد و تحت تأثیر احساسات خود قرار گرفت. از جا حرکت کرد و از آن حضورت تشکر و ثانای بلیغی کرد؛ بعد از حرفهای او دوربر Vote حضورت به سخن درآمد و جمله‌ها به فرمود: از آن جمله‌ها من استشب فقط یک نکته را که برات در مورد حق است و مکمل مطالب گذشته است عرض می‌کنم: آن نکته این است که حضورت آمادگی خود را برای شنیدن متن نوع انتقادی و عرضه داشت بیشتر دهای اصلاحی ذکر می‌کند و می‌گوید با من به تعاون و رودروسا و مجامله رفتار نکنید. هرچه به نظرتان می‌رسد گویی‌ها: «لا احیا‌طلبی بالا‌الانعععه ولا نظرنا بضغوطه استنفاهالاً في حقّ قبلي لا لا انماس اعظم لنفس۱ لا۱۱»، فاقده‌مان انتظاره‌مان چنان یکان، نمی‌تواند. او غذالانیکه یعنی علیه‌کنگالعمل چپا اقلیل علیه» یا من با تعاون و تمیق و رودروسا رفتار نکنید؛ گمان نبرید که گوش می‌گیرد که برای شنیدن انتقاد و

1. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.
حكمتها و اندرها (1)

عرفه شدن اينك مقتضى حق اين است كه جنين و جناب باشی سنگین
است: يدانيد آن کس كه شنيدن انتقاد و تذکرات و سخن حق برگوش
نقل است عمل بر طبق حق بر او سنگین تر خواهد بود: علامت اهل حق
و اهل عدل اين است كه از تذکرات و انتقادات پرواندند.

ابن جمال را براي اين ذرودم كه قيل آن مرد يا شده بود و از آن
حضرت مقداري نتا و ستاش كرده بود: خواست به مردم بنهماند كه
گمان نكتيد من خوشم می ايد كه از من تعرف کنيد. بناي كار را بر
مصاعه و مجمله بگذاريد: نه، برکس، انتظار من اطلاع تظاهرات صريح
و خبرخواهانه است در كارها: «قلا نگرفوا عن مقاله بحثی یا مشورثا یغذلی»
میادا از تذکرات بجا و از مشورت دانها مظايفه كنید.

ابن قیس می گويند حکومته علي عليه عالی ترین مظهر دموکراسی بود
روی همین جهات بود: خودش پا آنها امام است و قدرتنهای مادی و
معنوی را در اختيار دارد به مردم بر و بال می‌دهد، آنها را بر انتقاد و
اعتراض تشجیع می‌کند. البته این نکته هم هست که هر اعتراض بحق
نیست و انتقاد کننده دو شرط باید داشت: یکی آن که حسن نیست
داسته باشد، دو: غریع شخصی نداسته باشد. مقصود صلاح باشد نه
ابن که مقصود فلک مال کردن و لگدگ مردن طرف باشد: دیگر آن که
حسن تشخیص داشته باشد. یعنی اهل دمک و تشخیص باشد: انتقادهای
جاهالانه و احکامهای بسیار زیان اور است. انتقاد اگر بمنای حسن نیست و
حسن تشخیص باشد موجب حرکت و صلاح است و اگر بر بمنای
سومین و بر بمنای جاهال و عدم تشخیص و عدم آشناي به مصالح
عالية اجتماع و راه صحيحي كه لازم است اجتماع ([طی کنند]) واقع شود
آن وقت جواب لاي جخير گذاشتن است و سبب هر و مر و توقف
است.

بعد جمله اي دارد که معنايش اين است: هيه شخصی و هيه مقامي
حقوق مردم بر یکدیگر

با اثر این هزینه وارد انتقاد قرار یگ‌گرد نیست.

مجموع نکته‌هایی که علی‌آباد درباره حق فرود چهار نکته بود که
خلاصه‌ش را تکرار می‌کنم: اول اینکه حق در زیان آسان ترین جی‌زها و
در عمل مشکل ترین کارهاست، عمل، ملاح قضاوت درباره اشخاص
است هن گفتار، دوم این که خدا متعلع حقوق مردم را بر یکدیگر
یکنتری وضع نکرده، حقوق متبادل است، هرکس حق بر عهده اجتماع
دارد دیگر هم به اجتماع دارد، تنها ذات اقدس الله است که بر مخلوقات
خود حق دارد و دینی نسبت به آنها ندارد، سوم این که رشدین به حقوق
بودن تعاون و کمک می‌سر نمی‌شود، از تک چر و تکاندان یکاری
ساخته نیست، هنگ گمانه‌ها و همکاری با دیگران نیست
همان طوری که هنگ گمانه‌ها و همکاری نیست.

چهارم: علامت اهل حق این است که از انتقاد تذکرات اصلاحی و انتقادات
صحیح و پا ای با و انتقادات ندارند؛ اولین دلیل صدق و کذب کسی که
مدعی است اهل حق است و روز مرز حق رفتار می‌کند یا نمی‌کند این
است که گوشش آماده شدن انتقاد و اعتراض باشد [یا نباید، هنگ
فردری از افراد نیست که در سطح بالاتر از اعتراض و انتقاد قرار گرفته
باشد.

این بود قسمتی از کلام امیرالمومنین علی(بیشتر) اهل حق [درباره
حق و درباره عدلاند که منابیش محفوظ، مانند حقوق است
وسلام علیكم و رحمه الله و برکاته
durun khulaif amira al-ummuminin ollu

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارى الخلائق أجمعين و الصلحاء و السلام
على عبد الله و رسوله و حبيبه و صفيه محمد و آل الطاهرين.
اعوذ بله من الشيطان الرجيم. أحسب الناس إن يُشركوا أن
يقولوا اتنا و هم لا يفطنون. و أقصد منه أئذى من قيلهم فليعلمنا
الله أئذى صدقوا و ليعلمنا الكاذبين.

و من كلم الله صلى الله عليه وسلم قال مورى: و إذا كنت جارا جازك
بدنى أيا و سبعةون مثب جنوة خلاء ساكنة بعد حراكي و صمتته
بعد طرى تططكم مُدوى و خونات طراق و شكون أطراف
فانه أوعى للمجترين من أئذى البلاء. قد ترون أئذى و
يُكْثَفُ لكم عن سرائر و تغفونى بعد خلؤ مكاني و قيام

1. عينكبوت / 2 و 3
دوران خلافت امرالمؤمنین على غیر مقام 

اینها از جمله بیانات و کلماتی است که امرالمؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) بعد از ضریب خوردن در حالی که در بستر افتاده بود اراده فرمود: می‌فرمایید: مدتی من با شما بودم و بدن من مجاور شما بود، عنقریب خواهید دید این بدن به شکل یک جثه خالی و ساکن و نیک هرک، خاموش و نیک زبان در جلو جمش شماست. شما یاد از این سکون و آرامی و از این سکوت و خاموشی یاد بگیرید. زبان این حالت و این تغییر که چگونه آن همه حركت‌ها و دلیریها و دلار و پیچیدگی‌ها تبدیل شد به سکون و آرامی و آن همه فضاها و بلاغه‌ها به‌کم‌تنهایی تبدیل شده به سکوت و خاموشی، از هر منطق و هر بیانی رسات را و گویا تا است. هر انداده خطبه و گوینده می‌خواست یا زبان خود فنا و زوال دنیا و آخر رسیدن عمر را مجسم کند نعی توانست این طور پیمان کند که عنقریب به جمش خود می‌بینید. بعد از اراده فرمود: من خواهم رفت اما شما ما بعد از رفتمن من خواهد شناختی; بعضاً معلوم خواهد شد که من چه می‌گفتم و چه می‌خواستم و چه منظره داشتم. وقتی که یکی از خالی شد و کسی دیگر به جای از نشست و زمام امور را به دست گرفته من شناختی خواهم شد. رفتمن و مردم من یا پایان تا نیست، بروده می‌ماند. یا یک پسته نخواهد شد،تخمی که در این مدت در میان این تلخیها و سختیها کاشتم تدریجاً خواهد روبرد و نمره خواهد داد.

دوره خلافت کوتاه امرالمؤمنین بر از فتنه و آصوب است و در یک جریان پیحرانی عظیم در کشور اسلامی بود که امرالمؤمنین زمام امور را به دست گرفت؛ تخم‌های فتنه و آصوب از سالها بیش کاشته شده بود.

1. نهج البلاطه، خطبه 149
روزگار آمیختن حوادث ناگواری بود که نویت خلاقت به علیکلاه رسد. امیرالمؤمنین با کرامت و توجه به سختی‌ها زمامداری را قبول کرد. وقتی عنوان کشته شد این کشته شدن منشاً چنین‌ها و آتش‌های دیگری شد.

افراد ماجراجو و متفکر طلب که دنبال فرست و بهره‌های می‌گستنند، خون عنوان را بهانه تهیه‌گری قرار دادند. و از طرف دیگر عادم مردم جر علی‌کلاه کسی را نعم خواستند و حتی در زندگی عنوان عدایی می‌گفتند.

علی پاید زنام‌امور را به دست گذاشید. روى همین چهت عثمان از حضرت خواهش کرد که مدتی کرده و در خارج مدینه در «ینیع» بسر برود که مرمود و یارهی‌ند و ور در در دارمه که حضرت قبول کرد. بعد مرتبه خود عنوان حضرت را احترام کرد. جون دید یگانه کسی که می‌تواند مردم را ناصحت کند و بین او و مردم سفری باشد و مردم به او اعتماد دارد آن حضرت است. یاز هم حضرت قبول کرد و آمد: مکرر اعتراضات و خواسته‌های مردم را به عنوان می‌گفت و جواب می‌گفت و مکرر بیشتردهای خیرخواهانهای به عنوان کرده، اگر قبول می‌کرد کشته نمی‌شد؛ ابتدا قبل می‌کرد و بعد اطرافیان فاصله‌ی رأیش را می‌زدند. تنها «نائله» زن عنوان بود که به او می‌گفت حرف کسی غیر از علی بن ابیطالب را قبل نکن. وی مرور حکم و دیگران که دور عنوان را گرفته بودند بر افکار آن‌ها و هم‌کاری داشتند و نکن‌گذاشت بیشتردهای امیرالمؤمنین بر ارکید. بار دیگر عنوان دید مردم الی ما این بیشتردهای زمزمه‌زمامداری آن حضرت را می‌کند. پاز هم به وسیله‌ی عبایده بین عباس برای آن حضرت بی‌باء و خواهش کرد که در مدینه خارج شود؛ این بود که حضرت با عبایده به عبایس از این روش عنوان که یک روز گوید از اسپرخار شو و یک روز می‌گوید دیگر شکایت می‌کنند و می‌فرمایند: یا این عبایس ما باید خوان اذ یا آن یافتنی صاحتی بالغرب اقبل و یا اذیر، تحقیت به آن آخر در آن قصد، می‌توان به آن وقتی که یافت‌ترد.
دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

آخرج و اللهد قد ذَفَعَتْ عنّه حَقّ حَقّ وأن آوَرَأ ابنا فرعون: ابن عباس!

عثمانیا یک مطلب قرار داده، یک روز دستور خروج مراز مدینه می‌دهد و یک روز دیگر خودش بدون آنکه مطلب انتقال می‌کشد به عنوان مسئولیت کم به من می‌گوید برکره: حالا باز دوم‌تیه بی‌گم می‌فرستند که حکم مدینه نباشد. به خدا قسم آن‌قدر از عثمانیا حمایت کردم که می‌ترسم گناه‌گری باشم.

یک نوبت مردم آمدنده به حضورش و خواهش کردنی به نمای دنگی آنها برد بیش عثمانیا، مطالب و خواسته‌های آنها را بگوید، حضرت بعد از نصیحت‌هایی زیادی که به عثمانیا کرده‌ای و فرمود: «و ای آن‌ذک یک ایام اکنون که این‌اوقات الامام قد یک مثالی قائل فته‌که شائین‌دانم. تا از شیخ را به آن‌زمان مخصوص مانده و سیماه و شیخ‌زاده قد یک مثالی قائل فته‌که شائین‌دانم» فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم که بپرهیز از اینکه تو آن خلقیه مقتول داشت باشد که کشتی شدن او در کشت و کشتار داخیل را، به روز این امت پذیرد و این در هرگز بسی که در دامنه منشأه فتنه‌ها خواهد شد. بعد فرمود: تو در این سن و در آخر عمر جوا و سیستل و آلت دستان کمی مانند مردان حکم شدای؟ عثمانیا در جواب گفت: «کلم الناسی قی این: آن یاراده‌گویی خاصی آخوجکه لطیمیم که مقالی نمی‌گفت» گفت: از مردم بخواهی به ماهین به‌هیه، آماده امروز تمامی اهلیه ای آنها را به آنها می‌دهم اما فرمود: مهانت‌لازم نبیست، آتانه‌ای که در مدینه هستید که مهلت لازم ندارد، آنها هم که در سایر نقاط می‌باشند مهانت‌های همین است که دستور تو به آنها ابلاغ شود. ولی بعد مردان و دیگران آمدنده به عنوان گفتگو اگر جواب می‌بینند خواسته‌های مردم به‌هیه مردم چری می‌شوند و کارتو مشکلات خواهند

1. نهج‌البلاغه، خطیبه 240
2. همی، خطیبه 164
قد ينصح بعض العلماء بقراءة القرآن في المحيطات لتحفيظ على الله، حيث يعتقد أن هذا يعزز الوعي والتفوق في معرفة الشريعة.

يرجى مراجعة النص الأصلي للحصول على تفسيرات فريدة عبر الإنترنت أو من sources.1

1. نهج البلاغة، خطيبة 229.
دوران خلافة امير المؤمنين على

شكتسه ول عالخورده با كمال ضعف و ناتوانى آمدنده كه ببعت
كند، بيهاران با منطق فراعان از بستر بيماري به خاطر بيعت
حركت كردن و آمدنده، حتى زنان و دختران برای بيعت سر از
يا نمي شناختن.

در يك همچوز شرایطی عليه زمام امور رايه دست گرفت. راجع
به اينكه منشا و ريشتة أ ن همه فتهها به زاده و محبوب شد كه جامعه
اسلامي بعد از آن اتحاد و اجتماع و تا حد زيادي خلوص نيت. گرفتار
تشتت و تفرق و اغراض شد و مخصصاً با شو جه به اينكه اين
فتهانگزيره از طرف خود اعراش و مسلمين أولين شروع شد و آتشش
دامن زده شد و سناير ممل كه به اسلام گرديد، ديدند خود را از اين فتهنها
دور نگه مي داشتند و پديكا اين مدل ذكور اين اسلام گرديدند، راجع به اين
مطلب خود اميرالمؤمنین عليه در نهج البلاغه بيانيتى دارد كه عملت و
موجب اصل بر روز اين فتهنها را نشان مي دهد; در يكي از خطبهها
مي فرماید: "نم اینگم مغرفر العرب اغراض بلايا قد افترنیب قاکفا سكرات
الخُفَقَة و اخذوا بواضاف الخفقة". مي فرماید: شماي مردم عرب هدف بلاتي
قرار گرفتيد که تزديك است کاملًا شما را فراگردد; أ سائران سكر و
مسنن نعمتها و ثروتها و از مصبتتهای انتقانها بیرجید "و اثبات
العشاره و اعوجاج الخفقة عند طوم جنیها و ظهور کمیها و اتصاب تفاصیل و
قدار زحافة". آنگا كه گرد و غبار شهات برمي خيزد منحرف تشوبيد;
هنوز اول كار است. تازه طقة اين جنين بسته شده و تازه اين آسیاب
خونين نصب شده و تدريجاً به لا خواهد گرفت.

مطابق اين بيان اميرالمؤمنین، نطقه اين فتهنها را در طفیان و سكر

١ نهج البلاغه، ختیة ١٥١
نعمتها در میان یک عده و کیه و شکوه و انتقام در میان یک عده دیگر
باید جستجو کرد. باز در نهج البلاغه است که در ضمن یک خطابه که
علی بن طلیع مشغول سخن گفتند بود شخصی حرفه كرده و گفت: "با
امیر المؤمنین احترام کنی شیوه به مردم سلسله الله علیه و اجل
عنده؟" عرض کرد: "با امیر المؤمنین! فتنه را نتویشی کن و آی آی از رسول
خدا جزوی در این زمینه پرسیده و شنیده‌ای؟ فرمود: وقتی که این آیه
نازل شد "اختیاب الناس آن یُرْزَعُوا یک‌لوی ام‌تا و هم‌لا یَفْقَهُونَ" آن دانستم
که در این امت فتنه واقع خواهد شد و تا رسول خدا در میان امت هست
واقع نخواهد شد. از رسول اکرم برسیم: "ما هری اینها یک‌تراکم الله تعالی
پچا" فقیر: "با علی این افته سبکتو بذی" عرض کرد: این فتنه که خدا
خبر داده جیست؟ فرمود: بعد از مردم دهار فتنه خواهد شد. مین
گفت: آیا شما در این وقتی که ماهی از مسلمین شهدان و مین
توافقت شهادت بی‌دعا و نکردم و این جهنم محرومون شد و به مین
نگفتند: "این فنین شهادت‌ها بهم زارتک" مورد باد تو ره شهادت که در انتظار
توست؟ فرمود: همین طور است: بعد به ن فرمود: حالا بگو صبر نتو
چگونه خواهد بود؟ گفت: "را رسول الله لیس که اینا موانعی آخر و کلک
مین موانعی آخر و کلک" آن‌جا چهار صبر بیست چهار خوشحال و
شکرگزاری است. آن‌وقت رسول اکرم این طور توضیح داد و فرمود:
با اعلی! بعد از می‌بینا یک چنگتی می‌آورند و همان مال آنها را
گرفتار فتنه‌ها خواهد کرد و با این حال بر خدا می‌گذارند که دین
دارند. تماها رضوت او را دارند و از عذاب او ایمنند. احکام و متورات
اللهی را تا تأویل و شاهب پامال می‌کند. حرام‌های خدا را حلال می‌کند.
دوران خلافة اميرالمؤمنين على

شراب راه تام "نبيذ" ومال حرام ورشه راه تام "هدية" وربا راه تام

"بيع" مي خورنق من فن، يا رسول الله! تكليف من فين وقت بقسط؟

أيا يا اين مهد معاملة كفر ارتداد كم يا معاملة فنها؟ فروم: معاملة فنها.

مسلمين بعد از رسول اكرم موقف شديد فتوحات زياره يكهنده و

كونور اسلامي توعه مفات. أموال وثرتهاه بي حسابي به دعوتهان أفاد

و وفاتهانه تقسم إيه مال به طور عادلراني صورت نقرفت و تحم

فتناها در همین جو کاشته چه و بعد هم اشخاص تامناسي از موجوده زمین

كارها را در دست گرفتند و به تعبیر اميرالمؤمنين آخره بیش آمد. مطالع

زیادی واقع شد. عدادی را تعمت با آورد. و رنجی برده مست کرد و از

هوش برد و عدادی ایبگ محرور و مظلوم پودنده عكس العمل انتقاد

نشان دادند و خشمنش شروع شد که [اینها] در همان دو جمله

امیرالمؤمنین خلیفه می شود: "انتما سکرات دمگه و احترم گمایش

الثمره"! دو عامل تعمت و تقت کار خودش را کرد. در مروج الذهب

مسموعی می گوید: "زیر خندها در بصره و کوفه و مصر و مستندی به نبا

کرد، وقتی که مرد هزار اسب و هزار غلام و هزار کیش بایقی گذشت.

مجاوعا پنجاه هزار دینار تقویم می شد. تظییر اینها را در مورد طلبه و

زید بن نابیت و میلیت بن امیره و عبدالرحمان بن عوف و بعضی دیگر

توشتهند. که علی عليه السلام در بکی از خطب می فرماید:

و قد أصبحت في رض لا يزيد أهل البيت فيه إلا أئذ، و الدار في إلا

ایباه، و السامع في علاج الناس إلا طمعا. فهذا أول أن شوكت

عذرت و عمست نمکنت و أمینک فرسنت و استر بطریک حیدث

يشت من الناس. فهل تنصير إلا قیراً یکاید قراً. أو غیراً یکاید

لغمة الله كبدا. أو يبرح العبد يحن الله و قرا. أو میرادا كبدا

یلب تبیع عن حیائع النوااه و قرا. أو یبره كبدا و صلحاء كبدا.
آخراً گوییم و محاکم‌هم، و آنین المترعومنَ في مکابیمهم و المترعومنَ في مذاهبهم.

اين زمان زماني است كه خير پشت كرده و شر رو آورده و راه تمحسنان باز شده، قدرت شيطان زياد شده و فربيش عموميت بيدا كرده و شکارش آسان شده، به هر طرف مي خوانامي نظر بنداز و بین، آيا جز ناهموارها و ناهمادگیها خواهي ديد؟ از یک طرف فراري مي پيني كه در چنگال مهيب فقر و تنگستن دست و يا مي زند و از طرف ديگر تروتند کافنعت و ناسايان و بخشي مي پيني كه منع حقوق للهي را وسيلة جمع مال قرار داده، يا گوشهاي سنگين مي پيني كه سخن حيي در آنها اثري ندارده؛ کجا ورفتند خویان و صالحين؟

شما، كجايند آرادگان و يا گذشته و فذا كارها؟

علي مايهكه به خلافت رسيد نطقه اي افتتاحي شد از اطراف همين موضوعات دور مي گوزنيد: برنامه دوئت حضرتني اصلاحات داخلی در همين زمينهها يود. زمينه سکرات نعمت و واقع تقدمت. مخالفين حضرت راهی وبهائیاى پرای مخالفات نداشتند جز موضوع خون عثمان كه را بهانه كند و كردن. اميرالمؤمنين در دوره خلافته شمرده و آئنم واقع شد كه در هرندى آنها از هميه مردم برى تراز از آن ائتمها او يود. و عجب تر اين كه مهم كنندگان همراهی يودند كه خویائى رسول مستقيم كه دو تهمت بودند. آندو يكي دانستن قتل عثمان و يكي دانستن حكمگي يود.

در دانستن قتل عثمان هيه كس به ائداز اميرالمؤمنين سعي نکرد برای خواباىدن فتنه: چيزى که بود. سخن حضرت و پيشنهادهای

---

1. تهجيلبلاغه، خطيه 127.
دوران خلافة امیر المؤمنین علیٰ ﷺ

حضرت مورد قبول قرار نگرفت. در ضمن یک نامه در جواب معاوضه که
حضرت را به این کار متهم می‌کرد، می‌نویسد: «فایده کان‌اخذی لحیه و
آفندی آن متقابل. ان‌ما بزد لحیه ای قطعه و استحکم ام، پس استحکامی
قهرمانی مکری و بی‌خواب‌یابی علیه حق چه قدره‌ی علیه. کلا و می‌گویم علیه الله
المؤمنین مکری و الفبایان لاحویابی علیه اینتا و لا بیانون الیتبلا کلیلا» این
می‌فرماید تو امروز مرا متهم می‌کنی و ما می‌خواهی مسئول قتل او
قلعه‌دار کنی؟ آیا از چه نفر آن کس که به سکوت عثمان
خیرخواهی کرده او خودش نخواست بپذیرد و او را دعوت به سکوت
کرده مسئول جهان عثمان است و یا آن کس که عثمان را از کمک خوای
واوکمک نکرده چون دید از کشتی عثمان یهنت می‌تواند بهبودیاری کند؟
عثمان را نگذشته‌نشیند بی‌شناهدهٔ امیرالمؤمنین را بپذیرد وی عثمان
مکرر از معاوضه کمک خوایت و معاوضه جلو خودش را از لحاظ
تجهیزات آماده می‌دهد و موقع را برای زعامت و زمان‌داری شخص
خودش مناسب می‌دهد به تفاضل‌های پی در پی عثمان ترتب و اثر ندارد و
منتظر بود که کی خبر مراکز عثمان برسد که بهانه‌ه به دست او بیفتد. در یک
نامه دیگر، امیرالمؤمنین به معاوضه می‌نویسد: «فایده کنان‌اخذی علیه
کان‌اخذی کن و خدایتی که ارگت به قهرمانی لحیه آن آن‌وقت که اگر اقدام
کنی در به تبع او بودی منی از تصرف ای و تیرید اما وقتی که نام او سپر
بیشتره‌ری کار خودش در حقیقی بر عثمان، بلند کردی.

پایز علی ای من از جمله را مکرر می‌فرمود: و آن‌ها بی‌خوابیون حقاً هم‌
ترکم و دمتا هم سفکوه" اینها حقی را مطالبه می‌کنند که خوایشان ترک

1. التبیس از آیه ۱۸ سوره احزاب.
2. نهج البلاغه، نامه ۲۸/۲.
3. همان، نامه ۲۷/۲.
4. همان، خطیبه ۲۲ و ۱۲۵/۴.
کردن و قصاص خوئی را می‌خواهند که خودشان ریخندت. این را در مورد تمام کسانی که خوان اعتمان را بهانه قرار داده بودند می‌فرمود. مثل طلغه و زیب و عموضع و معاویه و کسان دیگر این یک تهمت که امیرالمؤمنین از همه مردم از او بریتر بود و خود متهم گردان مسئول آن تهمت بودند.

تهمت دیگر موضوع حکمین بود. در جنگ صقیه‌های گزینه که
نژادیک بود کار به نفع امیرالمؤمنین خاتمه بیدا کنند. از طرف معاویه و
عموضع حبل ایه به کار رفت. قراری را ابر نیزه کردن و گفتن: «بیشان و
بیشنگی پیامبر» الله. امیرالمؤمنین به این حبله ترتیب اثر نداد و فرومود به
جنگ ادامه دهد. لکن عده‌ای از اصحاب خودش که قاری قرآن
بودند و خودشان را اهل قرآن می‌دانستند و برای خود حق رأی و حق
نظر قائل بودند فریب خردن و گفتند هدف ما همین بود که قرآن حاکم
بين ما باشد. حالا که آنها حاضر شده‌اند دیگر جنگ یا یید موقوف شود.
هرچه امیرالمؤمنین خواست آنها را قاعن کند مفيد واقع نشد، رسماً
شوریدند و چیزی باقی نماندیه بود که خود حضرت حمله کنده کنند با
پشت سر به آن عده از بیانش که مشغول چنگ بودند حمله کنند. اجباراً
حضرت را وادر کردن که دستور متارک بهده به دو فنر حکم معینی
شدند و باز در اختیار حکم، اختیار را از حضرت سلب کردن و شخصی
را که خودشان مایل بودند و حضرت رسمای سلاح‌یا از اکنار کرده
حق کردن دادند. بعد که تعبیر آنها فریب خود بیکار به این فکر
افتدند که حکم‌یی افراد واشخاص در دین خدا جای تیپس و اساساً کفر
است؛ خودشان توبه کردن و از علی پنجم پیامبر گنا و تویه
می‌خواستند. همین‌ها بودند که وگه‌هاری چهارم ارتش دادند و از پشت
به هدف‌ها امیرالمؤمنین خنجر زدن. اینها را از این تاریخ دشمن سرسرخت
امیرالمؤمنین علیه‌ی شدند. فرق اینها که خوارج‌اند با سایر دشمانان

دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

یعنی "توانست" این بود که اینها برای دشمنی خودشان با حضرت از روزی خیال خود فلسفه و مبانی هم تراشیده بودند و این را به صورت یک مذهب و روش دیگر درآوردند؛ تعصب را با جهل آمیختند و همبین امر منجر به ضرر خوردن امیرالمؤمنین و شهادت آن حضرت شد.

عبدالرحمن بن ملجم مرادی یکی از همین افراد است.

بعد از همه اینها یک عامل یک روند که در همه این جریانها و هدف تهیه قرار دادن‌ها و فننهای انگیزه‌ها و آش افروزی‌ها مؤثر بود و زیاد مؤثر بود جهات و بی‌خبری عامة مردم بود. جهات است که یک ابوبه عظیم از مردم را آلت و ملعبة فکر و ارادة یک عده دنبالارست قرار می‌دهد. امیرالمؤمنین خودش به این عامل اشاره می‌کرد و می‌فرماید:

اللّه آنکه من مفعّلی عیوضون جهانی و یومنون عدلها لیست
فهم سلیقه آبیار از کتاب‌های صادق‌یت و لا سلیقه آشنی
یبتا و لا اغلب تماشای کتاب‌های صادقی، از خود غنی موانعه.

به چنین شکایتی می‌کنم از مردم که در جهات و ناپایگی
می‌کند و در گمراهی می‌میرند، متاعی کم‌به‌تر از قرآن در
میان اینها نیست اگر حیاتی آن گفته شود، و متاعی گرانبه‌تر از
قرآن برای آنها نیست اگر تحفیظ شود و حضایش وارونه

گردید.

این بود که می‌فرمود: "غدا تروئن آیامی و یک‌نخست لکن غنم
تغییری نبود خلوت مکانی و قیام غیری مقامی.

و السلام علیكم و رحمة الله و برکاته.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷
تبیینی علی
مقام نهضت البلاغه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین
باز اهلالیه جمعین و انقلاب و السلام

علی عبد اللہ و سلیم محتم و علیه الاطهارین

مورد اتفاق است که رسول اکرم ﷺ علیه السلام را از کودکی بیش خود آورده بود و در خانه خودش او را تعلیم و تربیت کرد. علی با اخلاق غیر بی‌سیبی از همان ول سنا نشد. راجع به اینکه جورش شد رسول اکرم علی را از همان اول از عموی خود گرفت و نزد خود آورد و حتی او را در خلوتی عبادت با خود می‌برد مورخین علیه نوشته‌اند: بعضی صرفه به موضوع جنیه حق شناسی و کمک به ابوبال داده‌اند. زیرا رسول اکرم خودش در کودکی در تکفّل جدّش عبدالملّب بود، بعد از عبدالملّب در کفالت عمومی ابوبال درآمد، پس ابوبال از این نظر حق برگزی بر رسول اکرم داشت، حالاً متکفل مخارج و زندگی رسول اکرم بود. گفته‌اند رسول اکرم خواست آن خدمتها و زحمت‌های عمومی ابوبال را
چهارم کننده. لِهذا بعضاً از آنکه خودش صاحب خانه و زندگی شد و عائله تشکیل داد. فرزند اوچیک ایوبطلب به نیایش و ایوبطلب گرفت و متنکّل مخارج و تربیت آن شد.

بعضی از مریخین نوشته‌اند سال‌گران و سختی به‌سیله آمد. رسول اکرم به دو نفر از عوضه‌ای محاسبه و حماسه‌ی میانفرقه دریکه که جهان ایوبطلب تنه‌گیست است و عائله‌اش زیاد است در کفالت عائله‌اش شرکت کنیم؛ رفته و از ایوبطلب خواهش کردن. ایوبطلب گفت: عقیله را برای خودم بگذارید، سایر فرزندان مرا هرکدام می‌خواهید پریده، عباس طالب را و حماسه جعفر را و رسول اکرم آن را در کفالت و با خود بردن. این داستان به این صورت بیان می‌شود: خصوصاً استان به عقیله قبل نُخل سال هر دو شب و هم‌وقت در هر دو شب را با وجود سی و نج سال و عقیله و نج ساله و عقیله و نج ساله و عقیله و نج ساله احتمال به کفالت داشته باشد. سن حماسه که در این نقل نامش آمد و همچنین سنّ خود رسول اکرم نیز در آن وقت در حدود سی و نج سال یوبده؛ خیلی با طلب که پسر بزرگ ایوبطلب یوبده، تقریباً زیاد است. بعضی دیگر از مریخین، از فرزندان ایوبطلب نام طالب را در این قصه ذکر نکرده‌اند و همچنین از عوضه‌ها نام حماسه را نیاورده‌اند. همین قدر گفته‌اند رسول اکرم این مطلب را با عوضه‌ای عباس در میان گذاشت و ایوبطلب از تسخیص عقیله استناد کرد و عباس جعفر را به خانه خود برده و رسول اکرم آن را را مطابق این نقل، عباس متنکّل جعفر یوبده و مطالعه نقل اول عباس متنکّل طالب شد. این تعارض هم بین دو نقل هست. علی‌الیا معلوم نیست این داستان اساسی دارد یا ندارد، خصوصاً اینکه
تكفل رسول اكرم عليه الصلاة وسلام بصفة مراقبة، حيث يدوم على تأتي في مختلف المواقع
عبادة وكشف عبادات على رأيه وحريته، وحرمه ابناه
فرضاً، ومحبة، وعلاقة رسول خداً، نسبت له، ابناه
دوره كودكى من رسول اكرم بصفة على عناية مخصوصة
دامت، تتنا بها خطراً حق شناسى في اعتقال
ابن أبي الحدید، از فدلين عباس نقل من كندة كه آت برتمر عباس
برسدم بيه９９و نكاد يك از فرزندان خود را از همه بيشتر دوست
می داشت؟ اگفت: علی را؛ من گفتم: من از تو از فرزندانش می برسم که
کدام یک را بیشتر دوست، می داشت و تو می گویی علی را از همه بیشتر
دوست می داشت؟ اگفت: بیمهر به اندازهای که علی را دوست می داشت
هیچ کدام از فرزندان خود را دوست نمی داشت.
آن عناية مخصوصه بیمهر به علی از ازمانکی من رساند که
علت اصلی این تکفل و تخلیه تکلفی نشات و تربیت آن حضارت
مناسبات معنوی بوده، او را تربیت می کرد که در آینده، همان سختی را
برای او داشته باشد که هزارون یکه موسمي داشت بهنی معین و معاون و
کمک و وزیر او بوده باشد. خود علی به هر دیرباز رسل اكرم و تربیت
خودش در زیر دست بیمهر می فرماید:
و قَدْ قُرْنَ اللَّهُ مَنْ لَدَىَ أَنَّهُ أَقْضَأَ أَغْضَبَ مَا مَكْرُكَهُ
يُنْفِكُ الْعَمَّ وَ تَمْهِرُ مَعْلَمَاءَ الْعَالَمِ لَيْنَ وَ تَقْهَرُ وَ
قَدْ تَكُنَّ أَنَّهُ اِبْتُغَ أَحْسَنَ الْفَضْلَ أَنْ أُخْفِقَ لِقَ مُنْ أَنَّهُ
أَخْلَقَكَ عَلَيْهِ وَ تَأْمُرُكَ بِالْإِلْهَامِ وَ يَدَأَبُكَ

1. نهج البلاغة، خطبة 124، فاصعه.
تریبیت علی‌الدین
خداوند متعال موجودی غیبی و فرشته‌ای بزرگ‌هرام
بغیر نبود. چنان که او را به قوا، قوام و مکارم، شب و روز
رهبری و تأیید میدهد و من همانند بهبه که دنبال مادر می‌رود.
همیشه او را دنبال می‌کرد، هرگز از آن دست از تأیید الهی
می‌گرفت از دست دیگر بگیرد. می‌رساند و امر می‌کرد در
عمل او و اقتدا منم.

این بود نشانات و تربیت و تعلیم علی‌الدین که برای شیبی و نظری
تمی توان تصور کرد. او و بیگیمر مانند دو درختنی بودند که از یک ریشه
آب بخورند. تا این اندازه توافق روی و تشابه اخلاقی داشتند. خودش
می‌فرمایند:

و آن‌ان را از رسول‌الله کالانه صنمین انی نه تنها از
من و بیگیمر مانند دو درخت توأم بودند که یک ریشه داشته
باشند و من برای او مانند دراز برای بازو بودم.

این یک کتابی و اتصال و پیوستگی، در تمام شوینده‌نویسی
امیرالمومنین فاطمی امیرالمومنین را جمع کرده
و ایشان را تهیه می‌کند. گذاشته در مقدمه نهج البلاغه در توصیف کلام
آن حضور می‌گوید:

علیه متشقّه از علم‌الله و فیه عبّّة از علم‌الله از طبیب
سخن‌سازی‌ها و علم‌آموزی از علم‌الله و ببینی از سخن‌سازی رسل خدا
دارد.

1. نهج البلاغه، نامه ۴۵.
ابن هماهنگی و شیباهت و سنگینت که بین کلمات امیرالمومنین و
کلمات رسول اکرم هست تا ناشی از همان هم‌ریشه و هم‌اصول است، از
ابن اسکه امیرالمومنین در بوستان رسول اکرم شفته و آب خورده و
رشد کرده است و امیرالمومنین علاوه بر اینکه با رسول خدا قرایت نمی
دارد و هم‌خون است، قرایت روحی و تربیتی دارد، دست بروردید شخص
رسول اکرم اسکه: من تنهایی از تعیینات رسول خدا استفاده کرده، بلهکه مری
خصوصی و خانگی و شخص رسول خدا بوده، نهج البلاغه... که عرض
کرده مجموعه‌ای است از کلمات امیرالمومنین و سید رضی آنها را جمع
کرده، گذشته از اینکه آیت فضاحت و بلاغت و سخنوری است و سید
رضی که خود مردی ادیب و شاعر بوده به همین متن‌های آنها را جمع
و این‌نام را یعنی «نهج البلاغه» روي آن گذاشته یک گنجینه نفیسی است
از معایف اسلامی و بعد از قرآن بهترین آن‌تر اسکه که از اسلام در دست
است. کلمات امیرالمومنین از همان صدر اسلام مورد عنايی و توجه
دوست و دشنام بوده، بینی دشنامان و مخالبان آن حضرت ـ آنها که اهل
[فکر] و فضل و ادب بودند از توجه و ضبط و حفظ آنها نمی‌توانند
خودداری کنند.

عبدالکریم. کتاب معروف و کتاب مردان بن محمد آخرین خلیفه
اموی بود و اصلاً همه اهل شام است: این مردخرب مثل بلاغت و
فصاحت و نویسنده است تا نهجا که گفتند: «دیوانی، کتابی بی‌خیال، بی‌خیال»
و چنین نویسنده از این حمیدیت با عبدالکریم شروع شد و به ابن العبد
ختم شد. وقتی که ابن اسکه اسکه ری‌رسیدند: «ما اُن‌ذی دیوانی چی‌ setti
اتباعی؟» جه جیز تاریخا به ابن بلاغت رساندند: گفت: «خرفه، کلام المانع‌
کلمات اصلی ـ معنی علی ـ را حفظ کرده، ابن مردخربان طوری که عرض
کرده از نزدیکی امروزه است و اصلاً اهل شام است و در عین حال اقرار
می‌کنند که استاد من در این فن علی بن اطیالب است.
جاحظ در البيان و التنبيين جلد اول. اين جمله ما از علي نقل

وقد كتب: "قيمة كل أثر مهما تعمّته". بعد ما غويد أدرك في خلقه ابن كتاب جزء كله نعود كافي بود. بل كله فوق كأين بود و بنهر بين سخن أن است كه در عين اختصار معاينا عالي دربر داشته باشد. فغويدي: "و كأن الله عز و
جل قد أبدته من الجوانب و الأشياء من تر و الحكمة على حسنية صاحب و
نقول قليله" يعني مثل ابن استه كن خداوند منعались ابن جمله رابجاء

از جلاله و نورى از حكمة بوشانيد، است و روح و نبى و تقوى
غويدان، اذ ذو ظاهر نشهد است بعد ما غويد. "وا أدركنا إز نباح من النا
عالى و از نباح لنظف. فصيح باشد و تكلّف در أو كار ترفته باشد باقلب
آدم و أن طور ما كند كان بارائيا زمين بازياء ما كند". اين شخصهم كه

ابن تعبر را ما كند ما عيشان و دوستان أمير المؤمنين نيسنت. بل رك

فتهان: "و كان مازلنا إلى التصميم و خاصي شعر داد.

عذيب بن حام طائي از أصحاب بزغوار أمير المؤمنين است و در
صنعين در خمست حضرت بود و هم بسرش به تام طريف و طارف و طرفه
شهد شدن: بعد از شهاد أمير المؤمنين و انتقال خلافته به معاوبه. يك
روج معاوبه وارد شدت معاوبه به او غفت: "يا عذب اين الطرفات" يعني
كو بسرارة طريف و طارف و طرفه؟ غفت: "قنيو يووم صيغتين نبين بدء...
على اين أبي طاني" در صنعين در خمست على شهد شدن. معاوية غفت:
علي با انصف نداد. بسان تورا جلو فرستاد كشته شدن و بسان
خوشن سالم مانند. غفت: "شي أدي ما أتصلبت عليا إذ اقلي و انقبث" بل رك
من با انصف نداد كه او رفت و من مانند. معاوية غفت: "يضف لي
عليا" على را بردى من توصيف كن. غفت: مر معاف بدار. غفت: "مع
نيت". عدد غفت: "كان و الله ثديه تليد في أثقي يسول عددلا
و تحكم قضايا تنتخب الحكمة من خوجا و ألم عنم من نباحيه" به منها درجه
از عزت و كرامت بود. بسبيار قدري و فيرموند بود. به عدالتا مي غفت و

مقام نهج البلاغة

١٢٩
معتقد می‌باشد که می‌توان از اطراف و جوانیش مثل آب که از جشنده می‌جوشد، می‌جوشد.

همین طور به گفتگو خودش ادامه داد و از حالات آن حضور گفت که اشکالی معاون به جای سید و یا استبیش اشکالها را پاک کرده و بعد خودش گفت: «زحمت این آب انتخابی که گذشته» خدا ابا جسم را پیامد.

همین طور بود که توجهی بزد. بعد گفت: «فکرک که توضیح می‌کنم؟» حالا تود در فراق اور در جهابی؟ گفت: «مثل کسی که بسرش را در دانشگاه سربرده باشند». دوست و دشمن معروف بود که «تنها که می‌گناهکم عنجیاوه و آبیم مبنی توازیه» علم و حکمت از اطرافش می‌جوشد.

نهج البلاغه واقعاً کتاب تنفیسی است. گنجینه است. روح را غذا می‌دهد، آرامش و اطمینان می‌بخشه، نور می‌پاشد، به منزله یک دانشگاهی است. جو دو موضوع مختلف در این کتاب مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار نگرفته، از توحید و صفات باری و نبوت و معاد و آفرینش عالم و تکون انسان، راجع به اسلام و قرآن و حکمت و فلسفه احكام و بعثت خاتم انبه و آنار دعوت رسول اکرم در جهان بیناتی علیه دارد و علاوه بر اینها مشتمل است بر موعود و اخلالات، بر صبوری شجاعت، عشق، تعقیب، استقامت، همت و اراده، تفکر و عیرت، حرفی و تهیه نفس، منع از عصیبی و تنها از تفاخره، کیفر، دروغ، ظلم، ربا و امثال اینها.

علاوه بر اینها یک سلسله مباحث اجتماعی دارد: راجع به فتنته و علل آنها و آثار آنها، راجع به اتحاد و اختلاف و آثار آنها، عمران و شروک‌ها، ذلک و اسارت‌ها، راجع به اصول عدل و مسایل و حقوق و حکومت و قانون و وظایف حاکم و رعایت و وظایف مردم نسبت به یکدیگر و امثال اینها. راجع به همه اینها مباحثی در این کتاب دارد.

مباحثی عالی و حکیمانه، راجع به جهاد دارد. دستورهای جنگی دارد.
مجال نهج البلاغة

مسائل اجتماعي وفنية عصر خوشندا كاملًا تفعيل وتحليل كرده.
مثل حادثة أقلاع عليه عثمان وقائل أو فتنة جمل وضح من ودستان حكين وخروج علاوة برهمة اينها مشتغل است برقسمتى ملامح وخيرها
آبدة كم فرماندا زنجم الملك وحاجين خاتمة كار أمها. قسمتها راجع به شخص خوشندا وروش وسياسو كه تروى مكن ومقاطع ميل مردم أن خورنود داره إشاره مختصرة في تاريخ انيفاء دارد. حكمت وفلسفة احكام دارد. راجع به نعم وروز وجع جهاد ويزن وت صلة رحم وامر به معروف ونهى امنكر بحث كرده. در اطراف علم ومال ومقاييس بين أنها مطالبة هست. حماسه هوا جنكي بسيار عالى وجاندار دارد. بحثي وعرفان تدوي ودوي تر اطراف قلب وسهر وسلوك وذكر خدا وصفا ومعنوي وتوبي واستغفار ودعا دارد.
مجمع موضوعاتي كده اين كتاب نفيسا هست اگر شمرده شود.
در حدود صد موضوع اسم وهم جالب توجه اسم بعضي اجاي موضوعات بيشتر از سابير موضوعات في كلمات اميرالمؤمنين مورود بحث وافق شده واميرالمؤمنين به أنها عناية مخصوع تشنان داده. ان جمله مسالة توحيد وصفات بربري اسم. در اطراف سطاط ويانگي وعلم وقدرت وعنايت وحكمة خدواند زيان بحث شده. گاهي يک خطبه مفصل در اطراف همین موضوع اسم. ایستگذار این مباحث، عالى وحكمانه اسم كه جز آنکه در بیشگاه شخصیت معتى اميرالمؤمنين افزان [کتاب] که قلب مبارک او علم وعارف را از مشکات نبیت گرفته وبا عالم جدا اتصال داشته و به قول جبران خليل جبران: «جزاً الزوّر»
الکلیه وسایلها» تارقای نداشید.
از جمله موضوعاتي که زياد مورد عنایت حضرت است مسألة
ترک دنبال زهد و ور ع و توجه کلی به آختر و تذکر موت و مغتم شعردن ایام عمر است. سخنان حضرت در این زمینه آنها بهخش تزئه و پایگاه حفیر شعردن خزاف و زیورها و زینتهای درسی است. مادیات را در نظر حفیق کره و کره یکم می‌کند و ارزش معنویت را به میثاق پرگری بالا می‌برد. سید رضی در مقدمه تهیه البلاغه می‌گوید: از مختصات امیرالمومنین یکی این است که وقتی که آدمی غرق در مواضع و سخنان زندگی کرده، احساساتی و افکاری جز همین نوع افکار بر روی حمل مستسل نبست، آدمی باور نمی‌کند که اینها را مدرکی گفته که در عین حال یک سرباز دریز میدان نگاه است. و قسمتی از عمر خود را در زد و خورده با خونرها و گردن‌کشان گذرانده است. می‌گوید این جمع بین اضداد از مختصات عجب امیرالمومنین است و من مکرر این موضوع را بنا دوستمان در میان می‌گذارم و آنها هم مانند من در عجب می‌مانند.

موضوع دیگری که در این کتاب یکدید زمینه امیرالمومنین است موضوع حقوق اجتماعی و عدالت و مساوات و مبارزه با ظلم و استمگی و تجاوز است. در بسیاری از کلمات خود روا این موضوع عنایت بالخصوصی به خرج داده. همان طوری که خودش در عمل مجمعه عدل و مساوات بود در کلماتش هم ظهور و بروز دارد. در اینجا آنکه در این را کوشش می‌کرد که قوت و ضعیف، نمی‌شناخته و می‌گفت قوی در ند بینی ضعیف است و وقتی که حقیقی را بامال کرد، از او بس بگیرم و ضعیف در ند از قوتی است و وقتی که حق سلب شده، از او برای بگیرم. آنجا که باعث عدالت و حقیقت بودن دیگر نه فرستاد می‌شناید و به مراد و به خویشاوندان به دوست و به هیچ چیز دیگر.
کلمات امیرالمومنین ببته‌ای زیادی [است] راجع به انواع حقوقی که در جامعه بشری هست. راجع به اینکه «حق» یکی مطلوب عمومی است. لیکن دسته و علیه دسته دیگر وضع نشده، له رهکس هست علیه آن هست. هرچگونه حکایت است وظیفه‌ای هم به‌هدو و وجود دارد. این طور نیست که حق مال بعضی و وظیفه ی به‌هده بعضی می‌باشد.

از جمله مسئائلی که در کلمات امیرالمومنین نسبتاً یزید مورد اشاره است سیاست مخصوص و روش خاصی اجتماع است که خودش بیروی می‌کند؛ یعنی همان روش صاف و صادقانه می‌باشد و غش و خالی از مکر و خدعه و فربی و نفافی که در اداره امور داست و حاضر نبود به هیچ قبیرت نیزگ و قربی و خدعه و خلف از کار خود دخالت دهد. بعضی از این موضوعات باشته است از روی دقت و توجه به همه جوانب کلام آن حضرت تفسیر و توجه شود. بسیار دیده شده که کسانی گوشی از کلمات آن حضرت را گرفته‌اند و بدون توجه به سایر کلمات حضرت و بدون توجه به طرز عمل و سیرت آن حضرت به یک نحوی تفسیر کرده‌اند که با روح تعالیم آن حضرت سازگار نیست. انساء‌الله در این سه چهار شب دیگر که این سخن‌نامه هست شد یکی از این موضوعات را که احیا به توضیح و تفسیر دارد موضوع سخن قرار می‌دهیم.

از جمله چیزهایی که در زندگی امیرالمومنین کمال‌النیمان است آن هماهنگی و هم عنوانی قول و عمل است. امیرالمومنین قبل از آنکه سخنور خوبی باشد و مثلاً خوب در اطراف زهده و تقوا سخنوری کند، خودش در ممنه‌ها درجه زهده و تقوا و تنهایی بود، و همچنین بیش از آنکه در اطراف حالات قلب و معانی طوفانی خروف جنوب خودش عملاً سالک و عارف و صاحب‌دل و روحانی ضعیر بود. علی در اطراف مصالح عالیه

مقام نهج البلاغه

۱۳۲
اسلامی، هم حرف زد و هم نشان داد که در مثنی‌های جوان‌مردی از حقوق شخصی خود به خاطر حفظ مصالح عالیه اسلامی جشن بوده و مصلحت اسلام را بر مصلحت شخص خودش مقدم داشت. هماهنگی و هم عناصر قول و عمل، گفتار و کردار، پزشک و کردار، پزشکت فضیلت انسانی است و این است رمز محبوبیت بی نظیر علیه.

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته
روح سياسي على

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارى الخلق اجمعين و الصلوة و السلام
على عبد الله و رسوله و حبيبه و صفيه محمد و آلله الظاهرين. و
من كلام الله تعالى:

إن أزفته تؤذّم الصداق لا أعلم جنّة أوق فيها ولا يقدر من
علم كيف المرجح. و لقد أضحتنا في زمان قد أتخذ أكثر أهله
القدر كأساً و تعادت أهل الجهل فيه إلى شحن الجهل. ما هم؟
فأطقهم الله قد يرى الجهل الذهبي رجاء الجهلية و دونه منغ صن
أمر الله و دهيئة تبدعها رأى عينه نعود السفرة عالياً و يستهو
فوضتها من لا خريجة فيه الذين أ

از كلمات على الله است: وفاته به عهد و ببيان و صداقت و راستى.

١. نهج البلاغة، خطبة ٤١.
اینده قرین یکدیگرند. من سیری بهتر از وفا سراغ ندارم، کمی که به بازگشت به سوی خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند هرگز با مرمز با غدر و فریب رفتار نمی کنند. در روزگار ما بعضی تا دانان خدوع و قرب، یک نوع حس سیاست و حس تدبیر به حساب می آورند. گاه هست که اشخاص یکی یا دو تغلق های از دیگر امور را به همراه می آورند و نه تنها به وضعیت و فضاهای شیطانی اشاره می دانند ولی امروز همان باید به کار بردن آن نقطه شیطانی است. لذا در عین قدرت و توانایی کامل از پی کار بردن آن صرف نظر می کنند، ولی آنها باید دین و حقیقت نیستند تنبیه این گونه فرسته های شیطانی را می کنند که در موقع خود استفاده کنند.»

دبیش ضمن اینکه به محترمی نه در اظهار نه در مجموعه‌ای از سخنان بلند و آسمانی امیرالمؤمنین علیه السلام است اشاره گردید. عرض كردم در این کتاب درباره بعضی موضوعات، مکرر بیان شده و جنده موضوع را به عنوان مثال عرض کردم. یکی از آن موضوعات توییب و دفاع از روش مخصوصی است که علی اکبر در سیاست و اداره امروز خلافت به کار می برد، و جوهر آن راه و روش و آن سیاست برای غالب افراد که خود را اهل تدبیر و سیاست ما دانستند غیرقابل حضمرود این مکرر در اطراف این مطلب توضیحاتی داده و از آن دفاع فرموده است.

مقدشان باشد عرض کنن که از همان اینکه علی رضی الله علیه وره بی‌شک بستر از دوستان و علاقه مندان آن حضرت راجع به دو موضوع بیشتر باز شده و حضور به سیاست آن حضرت اعتراض داشتند. در دو شب قبل عرض کردم که علی اکبر در آن مدت بر انقلاب و پیروزی خلافت، دشمنانش از آن را به دوکار منهم مکررند که علی از آنها بری به و بلکه مسئول آن دو کار خود متنه کنندگان بودند: یکی خون اعتماد که مستمسک اصحاب جمل و اصحاب صنایع بود. در صورتی که خود آنها در آن کار دست داشتند، و یکی دانستن حکم‌گان که
روش سیاسی علی محمد رضا...

که انحراف بود و خود آن‌ها به وجود آورندن، آن داستان بودند…

اکنون عرضم یکم دو موضوع دیگر هم بود که بعضی دیگر از راه خیرخواهی و کمک به امرالمؤمنین پیشنهاد می‌کردند ولی برای آن حضورت اخلاقیّ مقدور بود که بی‌بی‌دردی، آن دو موضوعی که تقسیم بیت الامال بود که آن حضورت استیازی برای بعضی نسبت به بعضی قانل، نمی شد، فریق دیگر به کار بردن اصل صراحت و امانت و صداقت در سیاست بود که به همراه حاضری بودند از آن‌ها گذشته، و که دیگر به کار بردن صرفاً به کار بود. هم‌هناک اینها گذشته از این که در تاریخ ضبط شده، در سخنان خود آن حضورت متعنک و موجود است راجع به تقسیم علی السویه و رعایت اصل مسایلات و بهبود فاقدان نشده، می‌فرماید؛ «ان‌آیزوی آن، آلتال النصر بالجوهر فيم و لثیب علیته و اللهو لا آطور به ما حییب»، به مینیشنی، می‌کنند و موفقیت را از راه جور و ستم بر مردم، به قید از هم‌تارکیب کنن? به خدا قسم که تا دنیا دنبال جنگی پرای بر ممکن نبیست، (اللّه، مال‌الّالّه،) اگر اینها مال، صحتی خود می‌بود و می‌خواستند بر مردم تقسیم گردن تبعیضی قابل نمی‌شود. تا جه رسد به آنها بیت الامال است. مال خداست و مال شخصی کسی به‌ثبت بعد فرمود: «اللّاه و این آقامتن‌الّالّه فی غیر حقیقی الفرید و اسراف و هو مزین مصافحه‌ی فی الدینا و وضعیت‌ی فی الأخلاق، و وكلمك‌ی فی الناس و استحکامه‌ی عند اللهو» مال را در غیر مورد هم‌چون دردها و غیر مستحکم داده اسراف و نقضی است؛ این کار، کم‌درد خود را در دنیا پالا می‌برد اما در آخرین زمان‌هایی می‌آورد، در نزد مردم دنیا و اهل طمع غزیب و محترم می‌کند ویلی در نزد خدا خوار و

1. نهج البلاغه، خلفیه، ۱۳۷
پی مقدار می‌سازد. بعد فرمود: مالی که به این طریق مصرف شود و به ناحیه
به اشخاصی داده شود در عین حال عاپیت ندارد؛ این طور صرف مال که
گیرند، هم توجه دارد روابط خیانت صورت می‌گیرد. شکر و سپاس
نیا آورد. خداوند باید آن را از شک‌گزاری و تصادف‌گزاری آنها محروم
می‌کند؛ می‌گیرند و می‌خورند و ممنون هم نمی‌شوند، اگر یک روزی این
شخص باشی بله‌گرد و بپیداند و احتمال به کمک آنها داشته باشد، از همه
بدتر همانها خواهند بود.

راجع به این مطلب بیان اصل مسئوال و عدم تبعیض در توزیع
پیت المال داستان‌ها هست؛ همین پس که عقیق پرادر برگزید امیرالمؤمنین
تنوانست برای خودش سهم پیشتری بپردازد کند:

شبه عقیق به عنوان مهان بر آن حضرت در کوفه وارد شد. حضرت
مقدم برادر را گرامی شمرد و احترام کرد. امام حسن علیه السلام به اشیاء بدرش
یک یارایه و یک را. از مال خودش به عقیق اهدای کرد. هوا گرم بود.
علی و عقیق روی یک دارالامراء کوچه نشسته بودند. عقیق انتظار سفره
نگیشی داشت. برخای انتظار نشان داد. سه‌ساعت پیش نبود. بعد عقیق
حاچ‌خود را اظهار کرد و گفت: زودتر یاد بده خانم پرگردم و خیلی
مقرری شد. چندادم شما دستور به دهد قرضی از را دهند. فرمود: جقدر
مقرری؟ گفت: صد هزار ده‌هم فرمود: جقدر زیدا! بعد فرمود: مناست‌م
که اینقدر تعمیمی ندادم که همه فرضیه‌ی تو را دهد و همه کم‌موقع
حقوق و تنسمی سهمی‌ها هستند. از هم خودم تا آن انداده‌ای که مقدور
است خواهم داد. عقیق گفت: سهم تو که چنی نیست. جقدر شا
می خواهی خودت پرادری و جقدر شا به من دهد. دستور به از
پیت المال به‌دهند. فرمود: پیت المال که ملک شگفتی من امین
مال مردم. نعی نوانست از پیت المال به تو دهد. بعد که دید عقیق خیلی
سماجت سی کند از همان پیش بام که به بزاز مصرف بود و صندوق‌های
روش سیاسی علی بن موسی الرضا

تجار دیده می‌شد به صندوق‌ها اشاره کرد و گفته: من یک بیشته‌دازه‌ی تو می‌کنم که اگر عمل کنی همه قرض‌ها را می‌دهی و آن اینه که این مردم تدریجاً به خانه‌ها می‌روند و اینجا خلوت می‌شود و صندوق‌هاشان که بر از درهم و دینار است اینجا هست، همین که خلوت شد برو و این صندوق‌ها را خالی کن و قرض‌ها را باده، عقلی گفت: برادرجان سره‌سر من می‌گذری، به من بیشته‌دازدی می‌کنی. مگر من دزدم که بروم مال مردم بیچاره‌ای را که راحت در خانه‌های خود خوابیدن بزنم؟ گفتم: چه فرق می‌کند که از بیت المال به ناحیه بگردد و یا این صندوق‌ها را بزنی، هردو دردی است. بعد فرمود: بیشته‌دازدی دیگری به تو می‌کنم، در این نزدیکی که همه شهر قدیمی، جبه است و مرکز بازرگانان و شهرت‌داران عمده‌ای است. شباهت دنفری می‌روم و پریکی از آنها شیخوخون می‌زنم. عقلی گفت: برادرجان من از بیت المال مسلمین کمک می‌خواهم و تو این حرفها را به من می‌زنی؟ گفتم: اتفاقاً اگر مال یک نفر را بیزدی بهتر است از اینه که مال سیاها زیر نفر را بیزدی. جبه است که ریبون مال یک نفر اسم‌زدی دارد و ریبون اموال عمومی دزدی نیست؟

علی بن موسی، در یک نامه، اینکی از عقایلش می‌نویسد:

و بی‌فایتاً یعنی خصمتی عندل الله الافرا و المساکین و السائحون و المصدوعون و الافارم و ابن السیلیل و انَّ أعظم الخیالات الامة و افیی فی عیش النعیم

وای به حال آن کس که می‌خوای و چلچیرش در تز خدا فقر و ضعفا و بیچارگان و قرض داران و رادمانداگان باشند. بالاخرین اقسام خیالات، خیال بدون اجتماع است و بدترین اقسام...
دغل بازی، دغل بازی با پیشواین است.

و اما راجع به قسمت دوم یعنی به گزار شکری و خدیعه در
سیاست و منحرف شدن از اصول صراحت و صداقت و وفا. انتقلاً کمی
که در یک قسمت دیگر از دنبالای اسلامی داشته و خلافت داشت
معاوضه پرداخته که از حیله گرگریان و خدیعه و گزینه های راه ها به مقامات
شوم و پاپید خود می رسدی. روی همین جهت روش سیاسی حضرت با
روش سیاسی معاوضه در همان زمان مورد مقامه قرار می گرفت و بعضی
که پیشروی معاوضه را در مقامات خود و پاپیدش می دیدند تأسیف
می خورده که چرا علی ها راه ها را پاپیده که این جوهر موفقیتی
در یک ندارد و بعضی این را به حساب دها و زیرکی معاوضه می گذشتند.
روی این جهت است که مکرر علی ها در اطراف روش سیاسی خود
توپیزناها می دهد و از سیاست خود دفاع می کند و می گوید مربوط به
وفور هم و دکا نیست. در یک جا می گوید: گمان تکنیک که معاوضه از
من تزیبن نش است; نه، این طور نیست. او حده زا و فجور و تهیکاری در
سیاست به کار می پرد و من از آن پیارم؛ هدف او یک هدف شوم و پاپید
است و از راه پاپید می شود و هری به سلسله آدمکشی و هنگ نوازی و
وعده و عیدهای دروغ و نامه دروغ به اطراف نوشته و با گزارنی بردن و
اراعاب کردن باشد به سوی مفسدنش می رود. برای هدف پاپید. اسای و
اجازه و طرق پاپید می شود انتخاب کردن. اما من که به خاطر عادل
اسلامی و انسانی قیام به امر کردم و هدف اصحلان انسانی و مبارزه با
این زشت یها و خراکارهاست نم توانم با روي هدف خودم می گذردم و
سیاستی مبنی بر ظلم و ستم و دروغ و دارایی پاپیدیکه: اگر نبود که
غذاری و مکاری و منافق گری مبیغوش خواوند است آن وقت می دیدیم
روش سیاسی علی بن ابی طالب

که من چه انداده توانا هستم. من هرگز نقش شیطانی به کار نخواهم برد.
من و او در دو راه گام بریم داریم و دو هدف مختلف و متناین داریم.
وقتی که هدف‌های مختلف است و وسیله‌ها نمی‌تواند یکی باشد و وسیله‌ای که
او به کار می‌برد با هدف خود اورا تندارد و به‌های هدف من منافات
دارد، یکی من نمی‌توانم و نمی‌یاد آن و وسیله‌ها استفاده کنم.
در اینجا برای مقایسه یک فرمانی که از امیرالمومنین علی است.

عذرخواهی می‌کنم که آن را برای یکی از سردارانش به نام تعقیب بن قیس ریاحی
صار دارد در وقتی که او را در رأس هزار نفر به عنوان مقدّم جنگ
به طرف شام که قلمرو معاویه بود فرستاد و یک فرمان و دستور هم از
معاونی نقل می‌کنم که به نام دو نفر از سردارانش یکی بسر بن ارطّید و
یکی سفيان غامدی صادر کرد در وقتی که ایندی را یک هریک در یک
زمانی به حقد در قلمرو و حکومت علی اکثر فرستاد. از این دو فرمان و دو
دستور به خوبی دو روایت کاملی منتشر و به روش مختلف و به هدف
مختلف نمایان است.

در سردار خود این طور دستور می‌دهد: «الّهَ اِلَیْهِ نُبُوَّةُۖ حکم
لَکَ مِنْ قَتَوْلِهِ وَ لَ مَنْ بِهِ مَنْ فَائِلِهِ» اول جزئی که
می‌فرمانید این است‌: از خدا پیرو، خدا را در نظر بگیر. بعد می‌گویید، تا
دشمن به چنین شروع نکند تو شروع نکن، بعد قسمت‌ها یی‌ب در همین زمینه
می‌فرماید که کاری نکن که آنها را تحریک به چنین بکنی، و وقت
می‌فرماید: «وَ لَا تَحْرِیکُۢ مُعَلَّمٍ مِّنۡ قَتَوُّلِهِۢ وَ الأَذَارَ اِلَّهِۢ»
میادا کینه و مشتاق آنها تو را وادار کند که قبل از آنکه آنها را کاملاً دعوت
کنی و اعمال حجت کنی به زد و خوره می‌دارد کنی.
ولی معاونی به بسر بن ارطّید این طور دستور می‌دهد: «سَرُّ مَنْ عَلِیْهِ»

1. تهیه: الیاف، نامه 17.
 Delicious cuisine at its best! Enjoy our special dishes today.

142

حكمتها و اندلؤها (11)

بالإضافة إلى ذلك، فإننا نقدم أيضًا بوفيه gratuito لجميع الزوار.

143

حكمتها و اندلؤها (12)

معاونين به مقصود و هدف خوف نزديك شد اما با حسه و سيلة و ايزاري؟

144

حكمتها و اندلؤها (13)

خبائيه، بما خبائيه در بين الخلاص، بما خبائيه در بين الخلاص، بما خبائيه در بين الخلاص.
حالة ضربت شمثيب فرقص را شكافته، وقنتى كه فرزندان عبد المطلب
يغنى خوانان و أقرئي نزديك خود را آنچا مي بيد و دريقائه خشنمكا
اینها مي خواند كه ممكن است شهدت أو مرگ و سيب شود كه آنها به
عنوان مسبح و شريک جرم، خون عدهاى را برزيست خطاب به آنها
مي فرمايد: «يا بني عبد الطبل لا أقبل لكم نفعاً في إفطاركم، لا تبسنكم في إلا قابل. أظروا إذا
انا معتى من ضربه هذى فاطربون ضربة ضربة». 
لكن بعد از من در خون
مردم وارد شويد وقتل اميرالمؤمنين واشعار خود قرار دهيد: من أگر با
ابن ضربت مردم شما فقط يک ضربت به او یزبید ته بیستر.
امیرالمؤمنین سیاست و هدف‌های آیت الله مسیحی به همین درخت هم
که افتاده پیدا هم‌مان سیاست و همان هدف ورد ذیانکه پیدا: به
حسین حضرت: مي فرمايد:

أوسيكگا و تجیب ولدًا و اهلی و من پلید كنیا يقیتی اللہ و تنظم
أفرمگ و صلاح ذاتين تبینكم فنی حیثت خذ كنا صل الله عليه و
اینگی تقول: صلاح ذاتين أفضل من عامةالمسلمون و الاعلام.
اللہ في الانتقام فلاغتیا آفاهم و لا تضیعوا بعض دیگرهم و
اللہ في جهانكم قاپتیم و صبره تبینكم مارال بوص پیت قیملتیا
آنهم سیزوینهم، و اللہ الله في الفتران لا تسیفیکم بالعمل و غیرکم و
اللہ الله في الصلاة قائما عمود دینكم و اللہ الله في نبی رکم لا
حقكم سادهیم سبیله ان شرک لمشترطا، و اللہ الله في المجاهد
یاملككم و نفیکم و آلینكم في سبيل اللہ و عليكم بالتوالی
و الدنایی، و لایاتهم و التذکیر و التفاطر، لا تسیفیکم الاضمر

1. نهج البلاغه، نامة 477.
پاتشکروی و نهایی عیان شکری فیوی علیکم آشراکم ثم تذکرون
فلا یستجبب لکم ۱.
دشمنان عقل

در تجربیات و مشاهدات روزانه خود می‌پیشیم که میزان اثر چیزها جلوگیری از فکر ساده‌سازی آن را از گیرند و اثر آنها را کننده ممکن است مثلاً دارویی اثری داشته باشد و دارویی دیگر اثر آن را کننده کند و جلوگیری را پیگیرد. ممکن است یک چیز سهیم داشته باشد و یک چیز دیگر مانع تاثیر این سم گردد. عیناً مانند این است که همواره جنگی و کشمکشی میان اجزای این جهان پرقرار باشد:

این جهان جنگ است چون کل یک گروه همچون دین با کافران
جنگ طبعی، جنگ فعلی. جنگ قول
در میان جنگ‌ها حربی است هول
بعضی از مفکرین جهان مبادله کرده و ادعاکردن‌که قانون اصلی و اول جهان جنگ و نزاع و تصادم و تراحم است؛ هر موجودی می‌خواهد اثر موجود دیگر را خشته کند. البته این نظر بسیار مبادله‌ای است ویلی
شکنی نیست که تصادم و تضاد و تأثیر مخالف در یکدیگر کردن اصولی است در این جهان.

از طرف دیگر می‌دانیم که وجود انسان یک نسخه جامعی است از جهان بزرگ؛ از هرچه در جهان بزرگ هست نمونه‌ای در وجود انسان هست. روی همین اصل است که می‌پیشین حالات و قوای معنوی بشر در یکدیگر تأثیر مخالف می‌کند. بعضی که قوت یافتند و رشد نمودند اثر بعضی دیگر را خنثی می‌کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جمله‌ای دارد که مضمونش این است: «یکی از اموری که با عقل انسان حسادت می‌ورزد و دشمنی می‌کند خودبستگی اوست» و هم آن حضورت می‌فرماید: «بیشتر زمین خوردن‌های عقلها آنجاست که برق طمع خستن می‌کند». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هو و هوس دو شن عقل است». از این قبیل بیانات در آثار دینی ما بارها هست. از همه اینها این حقیقت عالی استفاده می‌کند که هوسسانتی و خودبستگی و طعم و تعصب و نجاح و خشم همه دشمنان عقل می‌باشد! عقل که جمعی می‌باشد؟ عقل می‌باشد که اثر عقل را خنثی می‌کند. روح بشر را تاریک می‌کند. جلو بصر انسان دارد و نور قلب را گیرنده. این همان نمونه‌زنا و تصادم جهان بزرگ است که در وجود آدمی موجود است. آنان که عقل را ذکر می‌کنند و می‌گوید هزینه دارند و نمی‌پیشند. گوش دارند و نمی‌شنودند. دل دارند و فهم نمی‌کنند: یا اینه که می‌فرماید: «جنگها ناپایی نیست بلکه دلها ناپایانست.» مقصود از همه اینها یا است که در این مردم حالات وصفات روحی موجود است که اثر عقل و دانش و بیش را در آنها خنثی کرده است. در اینها میل به تقلید از روش بدتن و مادران است. تعصب و حمیت و نجاح دارند. منافع مادی و معنوی دنبال آنها به آنها اجازه نمی‌دهد که در برابر حاصل تسلیم شوند. سعدی می‌گوید:
بشود به دیده‌شدن در این طرح مرجع و ماهیت به بند می‌گویند بزگ‌ترین دشمنان بشر احساسات سرکش و نفس آثاره اوست، هیچ‌دشمنی به یافتن این دشمن نمی‌رسد.

علت این امر این است که این دشمن به نقشه‌ای دسترسی دارد و مرکزی یا خراب می‌کند که هیچ‌دشمن دیگری به آن نمی‌رسد و به آن مرکز دسترسی ندارد. آن نقشه و آن مرکز دستگاه تشخیص و پیش انسان است. آدمی در برابر هر دشمنی در عقل و تدبیر ابتدایی و پشت این دشمنی توانست در مرکز تدبیر و پیش احتیالی به وجود آورد و به این است که از هر دشمنی خطرناک تر است.

درباره بی‌شماران فرمان‌گان که آنها خدمتگزار عقل و قدرت آند همانطوری که طبیب خدمتگزار طبیعت و مرزبان بدن است خدمتی که بی‌شماران به عنوان بشر می‌کنند از نوع خدمت یک آموختگان نسبت به شاگردان خود نیست که یک کتاب معین و یا یک اخلاق و فن معین را به شاگرد تعیین کند. بلکه بی‌شماران از همان راه که به تنها عقل و باک‌گرده داشتن نفس مردم به آنها خدمت می‌کنند از همان راه به عقلها و خردتای آنها نیز کمک می‌کنند. اگر اخلاق آدمی تعیین شود و جمله حکومتی و هویت و حضور و عقل و خشم و شهوت گرفته شود برای عقل و فکر آدمی آزادی پیدا می‌شود. دست عقل پاز می‌گردد.

فرمانر کریم می‌فرمانید:

اگر تقوای الیه داشته باشید خداوند به شما مایه تمرکز حق و باطل عنايت می‌فرمانید.

علی علی ؛ می‌فرمانید:
تقدوا و روشن بینی

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن کریم می‌فرماید:

اگر یک و یک هر یک بوده، پاسخ خداوند بیش شما روشن بینی

می‌دهد و یک بصرت شما می‌افزاید.

کتاب مقدس ما قرآن به موجب این آیه و آیه‌های دیگری صریحاً

بین قرآن و یک هر یک با یک طرف و روشن بینی و یک با هر یک بصرت

از طرف دیگر رابطه مستقیم قائل است؛ یعنی به هر انداده، آدمی یک یا دو

برهگزانتر و یک یا دو یا در مقابل حقایق تسلیم‌تر باشد.

نور افکن عقل و فکری روش‌تان و نافذ و ناپذیر است. در حیرت معروفی آمدید.

است که:

۱. انتخاب / ۲۹
از قرارست مرد یا ایمان در حذر پاشید که او با نور خدا می‌نگردد.

مقصود این است که مرد یا ایمان به موجب ایمانی که دارد همواره دل و روح خوشی را از آن‌ها براکنگ می‌دارد و نه گذارده آینده روحش با غبار حسادت و کیه توزی و خودخواهی و عنا و لجاج و تعصب مکدر شود و برای عقل که نور خدا می‌دهد حجابی و برده‌ای پیدا آید و به‌هاد این نور خدا در حداکثر استفاده را می‌برد و به برده حقایق را مشاهده می‌نماید.

یکی دیگر که به نواحی احساسات و عواطف است و عقل که کانون مشاعر و ادراکات است ارتباط و بی‌پروازی برقرار است. از دل محبیت و آرزوعی و میل و عاطفه برکت و آزار فکر و منطق و استندال و استننتاج سرمی زند. اگر باخواهی عقل را در کار فکری و منطق و استندال و استننتاج آزاد بگذاریم یا پد می‌شکی و عواطف نیک و بد خود را تخت نظر بگیریم، اگر بر مانند ما در حکومت کند. اگر اسر عیناد و لجاج و تعصب باشد. اگر گفتار عقیده حسادت و کیه توزی باشم و این آتش‌ها در وجود ما شعله و باشد با بدترد که از این آتش‌ها که هیپم جز وجود ما سلامت خود ما و اعتقاد و قلب و اعتصاع خود ما جیزی نیست دوهدای تبیر برکت و فضای روح ما را از تیر و تاز می‌کند. وقتی که تبیر فضای روح را گرفت چشم عقل نعید تواند بیستند. علی و الله، می‌فرماید:

بیشتر زمین‌خورده‌های بله‌مان عقل همادا در فضای حکومت طعم‌هاست.

١. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۹.
نزیع علی می‌گوید:

خودبینی و بزرگ‌بینی انسان نسبت به خود (که از آن به
"عجب" تعبیر می‌شود) یکی از حساسان عقل و خرد اوسط 1

شاعر عرب می‌گوید:

دو چهی این که از یک پستان شیر خورده‌اند و آندو تقوا و
حکمت اینش و دو چهی این که اهل یک شهر و دیار محسوب
می‌شوند و آندو ثروت و سرکشی است.

شاعر فارسی زبان می‌گوید:

حقیقت سربایی است آرایسته هوا و هوش گرد برخاسته
نیست که هرگاه که برخاست گرد تبیبن نظر گرچه تنها مورد
تو را تا دهان باشد از حرص یاد
تا یاد به گوش دل از غپ راز در قرآن کریم این تعبیر زیاد آمده که «بردید نفتها زده شده است» و
با اینکه "گوش هست و شنوایی نیست و جشن هست و بینایی نیست»
درباره عدایی از مردم می‌گویند: "کریم و لالان و کوثران و امیدی به
پازگشت آنها نیست". واقعاً هم‌هیم طور است که ادمی در اثر یک نوع
پیماری‌های روانی و اخلاقی قوة تبعید و ادرک خود را از دست می‌دهد. از
حوادث جهان عبرت نمی‌گیرد. در مکتب‌ندگی که بر است از تجربه و
بند و اندرز در سر فرا نمی‌گردد. مدرسه روزگار آموزند ترین مدارس
اين است. تاریخ جهان و سرگذشت جهانیان و نشیب و فراهایی که برای

1. نهج البلاغه، حکمت 212.
افراد و ملتها همراه بیش آنده و بیش می‌آید بهترین معلم است. رمز
سعادت در کیفیت استفاده و بهره‌های است که انسان از آموزش‌های تکوین
می‌شود. خود حسن بن علی را کبدی توصیه
می‌کند که در تاریخ گذشته‌گان فکر کن و آثار آنان را مطالعه نمایی.
و می‌فرامی‌دانم خودم هرچند در این زمان‌ها بوده‌ام و از تزدیک شاهد
وقایع آنان و زبر و روشن اوضاع آنان بوده‌ام و لیل در تاریخ زندگانی
آن‌ها سیر و مطالعه کرده‌ام. رمزکار آنان و تشيیع و فرازهای زندگانی آنان
را به دست آورده‌ام. حالاً مثل این است که هنر آنان بوده‌ام. جون
اطلاعات کافی در این زمانه دارم و یک‌ما مثل این است که از اول دنبال
امروز زندگی بوده و همراه همه آنان بوده‌ام. تجربه‌های فراوان آموزش‌های
درس‌های زبانی یاد گرفته‌ام، اکنون گنجینه‌ای هستم از تجربه‌ها و
حمکتی‌ها که به صورت یک و اندربرز یک و دگران یکان می‌کنم.
که عناد و لجاح و سایر صفات رژیه او را نیز و تاریک کرده است و در تاریکی گام برمی‌دارد. در میان شک و حیرت و خرید و اضطراب گرفتار است و راه بیرون شدن را نمی‌داند. آیا این دو نفر مساوی با یکدیگرند؟ این است که بزرگان و بیشتران دین و اخلاق گفتندان تا انسان روشین بین نباید راه سعادت خویش را پیدا نمی‌کند و تا دودهای آتش حس و کبکه و خونسری و تکر و دیوسه و سایر صفات رژیه را از بین نبرد نور افکن عقلش نمی‌تواند راه را پر او روشند.
روحیه سالم

بسم الله الرحمن الرحیم

агر درختی از لحاظ ریشه و تن سالم بوده باشد و آنگاه به واسطه بعضی پیشامدها و در اثر برخی علل و عوامل خارجی می‌یورد از بین برود و یا برق بزسع و یا شاخه‌اش قطع شود. سرما شکوفه‌اش را بزند و یا برگ و یا شاخه‌گان می‌یورد را منقار بزند و قاسم کند و تنظیر اینها در عین اینکه موجب تاسف است باعث نگرانی نیست، چرا؟ زیرا خود درخت اگر سالم باشد بار دیگر برق و شکوفه خواهد داد. میوه خواهد داد. از نو جوانگ خواهد زد و سایه خواهد ازآنها. در این گونه مواقع است که آدمی به خود حک می‌دهد که خود را تسکیل داده و بگوید: «سر خود درخت سلامت باشد.»

وجود آدمی نیز مانند یک درخت بارده و شریخ است: اگر سالم و بی عیب باشد خرم و بانشات ایست، میوه‌ها و شکوفه‌ها می‌دهد. بر سرها سایه می‌افکند، رهگذران در سایه‌اش از رنج افتاد می‌آیند. مانند همان درخت انواع حوادث و پیشامدها ممکن است داشته باشد.
روحیه سالم

ممکن است کودکان به این سنگ بپراکنند. آدمی سالم‌ها زحمت می‌کشند و برنج می‌برد و دستنبی به‌نهب می‌نماید، بعد در اثر حوادثی آن دستنبی از دستش می‌رود. سرماها فقر آراپی برگ و نوا می‌سازد؛ مناعیدنیا روبه‌شدن و سوختگی و غرق شدن و هزاران آفت دیگر دارد؛ در عین اینکه این حوادث موجب تأسف است. برای یک روحیه سالم و بانشاط و امیدوار جایی نگرانی نیست. همان‌طوری که اگر یک بدن جوان و سالم بود وارد شدن جراحاتی مبهم که نگرانی ندارد، زیرا دوباره نسجها به هم می‌آید و لی‌بند ناسالم و مبتلا به مرض قدر مثال‌ها مدت‌ها وقت لازم است تا‌توانند یک زخم کوچک را چپ‌تان کنند؛ روحیه سالم و بانشاط و امیدوار تزیز جنین است. هر فقری را چپ‌تان کنند. مصیبت آن وقتی است که آفت به‌رهیشه درخت می‌خورد؛ اگر آفت به‌رهیشه خورده محفوظ‌ماندوی شاخه و میوه و برگ و شکوه آن دارد. اگر خدادایی ناخواسته آدمی در ناحیه روح و قلب و احساسات زمرده و افزوده باشد، ناراضی و نااختنشد باشد، به جهان بدین‌باشد، خودش را نگنگ نماید و مطمئن نماید. دیگر همچنان شخصی نه برای خودش و هن برای دیگران مسفید نخواهد بود؛ آنجانان زندگی با مراک شدن تفاوتی دارد هرچند هزاران برگ و نوا داشته‌باشند.

در قرن‌های این تعبیر زیادی آدم که خسارت و بدیختی انجامی که آدمی در ناحیه معنی و روح بیاورد؛ باختر اثرات و تاثیرات زندگی و جنین اهمیت ندارد. زندگی اگر باشد، همیشه اثرات و تاثیرات دارد، وی خدادایی ناخواسته اگر آدمی مثالی امید و رجای خود را بپدید و دست‌پدید اهمیت فوق‌العاده دارد. با این‌الذالک آن، هنگامی است که اینم و معرفت خود را بپاورد، زیرا اینم است که منبع امید و رجاسه. اینم است که توانست و اعتماد و امیدواری می‌آورد. آدمی اینم هیچ وقت خودش را تک و پی‌مدکار و پی‌غم‌خوار نمی‌پنیت، همیشه در نمای می‌گوید: «خدایا
تو را می‌پرستیم و از تو مدد می‌خواهیم. آدم مؤمن می‌گوید: «خدایا ما به تو توجیه کردی ایم و به سوی تو بازمی‌گشتیم.» آدم با ایمان فرض‌آمده در اثر بیشماره‌ای روزگار صدمات و لطامات بیپنده، می‌خواهد نگرانی ندارد. در مورد این افراد و اشخاص پاییز و شکسته، سر ایمان و عقیده و روایت آن‌ها سلامت باشد.

قرآن کریم خطاب به رسول آدام می‌فرماید: «یا یوگاند شما بشری هستم، مثل شما خواب و خوابان و احتیاجات دارم، مثل شما میل و فکر و آرزو دارم. آنچه نوع بشرباپ شده‌ای داشت، این فرق که بی‌احترام و موهای شما را خدا آنها می‌رسد. هرکس که امید لقائی بروریگان خود را دارد، لازم است عمل نیک انجام دهد و با هدایت یکی قربانی نسازد.»

و سخت می‌دهد. آزمایش سلامت آزاد را می‌گیرد و شعر آزاد را اغلب رشد کند. آدمی در ناحیه آرزو‌های کوچک خود محدودیت‌های زیادی لازم ندارد؛ گاهی آرزوی آمر و محل آزاد می‌کند مثلاً حادثه‌ای در گذشته واقع شده و با یک کمیت مخصوص واقع شده و آدمی آرزو می‌کند که ای کشش واقع شود. آن‌ها آرزوی می‌کند که ای کشش به فلان کمیت واقع شده و ای کشش می‌کند که ای کشش به فلان بزرگ داده و آرزوی یکدیگر، آرزوی یکدیگر که ای پر جوانی بزرگ داده و فعالی فلان شخص باشد: هیچ کدام از اینها واقع شدنی نیست؛ جزیی که در گذشته واقع شده ممکن نیست تا یکدیگر شود و یکدیگر دیگر جای آن را بگیرد. در نهایت حس جمل آزاد و نیمی از سر گرفته. از همین جای می‌توان فهمید که آرزو در ذات خود منطق و قاعده‌ای ندارد. یعنی نابیان منطق و قاعده عمل نیست. تابع قوانین غلط و فکر نیست و به همین دلیل لازم است اصلاح شود و تحت نظم و قاعده درآید آرزویی بی‌نظم و قاعده همان‌هاست که در زبان دین «آمال شیطانی» نامیده شده همان‌هاست که
روه‌یه سالم

آدمی را می‌فریبید و وقت و عمر او را تیه‌ی می‌سازد، نیروی خیال و فکر او را، وقت و فرضت او را تیه‌ی می‌سازد. نیروی خیال و فکر او را، وقت و فرضت او را به‌هده صرف می‌کند؛ عیناً باز مانند همان درخت که مثال زدیم: درخت احتیاج به باغیان دارد اما نه تنها براش اینکه به او آب برسند و مواظب‌کنند که آفت به او ترسد. علاوه بر اینها و وجود باغیان برای اصلاح و زدن شاخه‌های زیادی ضرورت دارد. همان شاخه‌های زیادی که به جهت نیروی حیاتی درخت را مصرف می‌کند. آرزوهای باطل و بی‌نور هم در وجود انسان مثل همان شاخه‌ای زیادی است. این شاخه‌ها که زده شده بهتر امیدهای واقعی و عملی قوتوت و وضع می‌گیرد. لذا اگر بشر ببخواه در ناحیه امیدهای صادق و واقعی شود موفقیت‌یافته کند و در آن ناحیه نگهدارند و نموده‌دهد جاری‌های ندارد از اینکه با آرزوهای کاذب و خیالات و ای شیطانی بارز می‌شود که آنها جز غرور و فربی جزی نیست. قرآن کریم می‌فرماید: «شیطان و عده‌ها می‌دهد و آرزوهایی را در مردمی بر می‌انگیزد، آما آن آرزوهای امیدهای صادق و واقعی نیست، فقط غرور است و فربی.»
آرزوهای دراز

به امام حضوری امرالمومنین علیه السلام و عرض کردند: چند کلمه

شخصی آمد حضور امیرالمومنین علیه السلام و عرض کردند: چند کلمه

از آن کسان میان که آرزوی سعادت آخرب را دارد وی بدون
سعی و علم؛ و از آن کسان میان که می‌داند راهی که می‌روند
غلط و خطایست و می‌باشد تویه و بی‌ آتش گست کند و می‌خواهد
تصمیم به تویه و بی‌ آتش گست بگیرد وی همیشه این تصمیم را به
تأثیر می‌اندازد به خیال اینکه هنوز وقت زیاد است و فرضت
باقی است، هنگام سخن گفتان زاهدانه سخن می‌گوید؛ همه‌ از
فنا و زوال مادیات و دوام و دنیای مکانیوت دم می‌زنند و می‌گوید
دنیا نبیزد آنکه پریبان کی دل‌ و انسان نباید گوه نفیس
جان خود را به امور پشت و حفیظ مادی بی‌کوشند، وی همین که
از سخن به عمل می‌آید حريصانه و طمعکارانه عمل می‌کند و
توجه سخنان زاهدانه و عارفانه خود را از یاد می‌برد؛ اگر دنبال‌های او روبای‌ها هزک سیر نشود و همیشه فراموش کنند که «کل من مزید» وی بی‌لیست است و آگر دنبال‌های او بی‌شناسی کرد و محروم شد نمی‌تواند عزت و از آزادی‌شناسی خود را در سایه فناعت حفظ کند و تن به خوایی و یا للم می‌دهد؛ از شکر و سپاسگزاری آنچه دارد عاجز است و نمی‌تواند آنها را آویزان که می‌باشد اداره کند و طمع به زیادتر بیسته است؛ نیکان و سالاحان را دوست می‌دارد ولی مثی آنها عمل نمی‌کند و گنگ‌هایشان را به هم می‌دارد و در عین حال داخل حزب و جمعیت آن‌هاست و خودش یکی از آن‌هاست؛ از مردن سخت می‌ترسد جون می‌داند چه‌ام‌دی‌اگاه گناه‌گری است و در عین ترسی که مارک دارد باز به اعمال زشت خود داده‌اند می‌دهد؛ وقتی پیمار می‌شود و در بستر می‌افتد از کردار خود پیشینه می‌شود و جون به‌هم پایگاه و سلامت پازگشت دوم‌ترا به غفلت برخواهد و در وقتی که ابتلا و گرفته‌ای (نادرد) مغز تو از خون‌درد است و همین‌که یک نوع گرفتن‌ز دیوانی پیش آمد به ناجی‌خود اعتراز و اقرار می‌کند؛ در امور مادی دنیایی یک خیالی ار با حکمران و جنب و مهمی می‌آورد ولی برای حقایقی که به‌سادگی‌های او وابسته به آن‌هاست در عین اینکه شک تدارد و پیچیدارهزین جا گذشته‌هایی و مقیم می‌دارد از جا گذشته‌هایی و مقیم می‌دارد از جا گذشته‌هایی و مقیم می‌دارد از جا گذشته‌هایی و مقیم می‌دارد از جا گذشته‌هایی و مقیم می‌دارد از جا گذشته‌هایی و مقیم می‌دارد
متن درسی در فارسی
وجود شان هم‌ت و ارادة‌ای موجود نیست یپیشتر بر مکب سریع‌السیر خیال سوار می‌شوند و با خیالات خود را سرگرم می‌سازند و کم‌تر به‌عمال و فعالیت توجه می‌کنند و به اصلاح دینی مبتلا به طول امل می‌شوند و آرزوهای نامعلوم می‌کنند؛ همان طوری که افراد ضعیف یک خاصیت دیگر هم دارند و آن اینکه زیاد آه و ناله می‌کنند. در فکر جهاد و اصلاح کار خود نیستند.

مثل اینکه در وجود انسان یک مقدار معیین لزومی مغز و عضلانی وجود دارد که باید مصرف شود؛ این نیروی افکار در مغز به صورت خیالات اهی و آرزوهای دور و دراز مصرف شد دیگر موردی برای فکر صحیح باقی نمی‌ماند و اگر به صورت آه و ناله و برخی مصرف شد زمینه‌ای برای عمل مفید و مثبت باقی نمی‌ماند و به همین دلیل است که مدردان متفکر کمتر گرفتنار خیالات اهی می‌شوند و مردمان مثبت و عملی و فعال کمتر حرف می‌زنند و آه و ناله و شکایت می‌نمایند.
مرگ در نظر مردان خدا

بسم الله الرحمن الرحیم

در مرگ از مرگ، غریزی و طبیعی هر موجود جاندار است؛ چون مرگ ترین طبقات موجودات زند، مانند حشرات و بی‌جانگی که از جاندارها تکسولی گرفته تا پرگردن و زورآمیختی به جهان ایزرتین و زیر اهمیت مرگ فرار می‌کنند، آن‌جا که می‌پیشنهاید که نهایی مرگ در میان است راه فرار پیش می‌گیرند. فکر مرگ و تصویر مرگ و حشتنک ترین تصویر است. آدمی از هیچ چیزی به اندازه مرگ نمی‌ترسد. بلکه از هر چیزی دبیرکه می‌ترسد به خاطر مرگ می‌ترسد. از آن جهت می‌ترسد که آن چیز موجب مرگ وی گردد. اگر یا می‌رود مرگ در میان توده آدمی از چیزی وحشت نداشت. قوی ترین مردان جهان آن وقت که خود را در جنگ به‌مینگ می‌گذارد، چون این‌گونه وانشانی که راه می‌بندند، کوچک و حکمت‌گوشته‌اند. فکر‌شان و عقیده‌شان عوض شده و جزئی مزینه مقتدر عبایی، آن وقت که آخرين لحظات عمر خود را طی می‌کرد و دانست که دیگر آتش‌نشانه عمر به لب پام بی‌بیش دستور داد و را در میان خیمه گاهها و خرگاههای سیاه‌دانش
مرگ در نظر مردان خدا

برنده شبوه دشت و سیله از آتشها که نقطه به نقطه از طرف سپاهان روش شده بود جلوه خاصی داشت، دید تمام آرواره‌ای برابر زرفته، این قدرت‌ها و عرصه‌ها نمی‌تواند سودی به او پرساند. با کمال عجرم و لایه دست به آسیما بستند کرد و گفت: ای آن که ملک تو دام و ثابت و همیشهی است روح کن بر آن که ملکش از دستش مورود.

سلطان سنجر سلجوقی در آخرین لحظات زندگی خود این اشعار را با خود زمزمه می‌گردید:

به ضرب تبیغ جهانگیر و گرگ قلله گشایی
جهر مسخر من شد جون را مسخر را
پس قلاع گشود به یک نهودن دست
پس مصاف شکسته به یک فشرون بای
جو می‌گر تاختن آورد هیج سود ندشت.

بتا پایای خدای ایست و ملک ملک خدا بر
کاخ آمال و آروزه‌ای انسان سخت ست بیاد ایست، آدم ای زار و
پرود امل و آژرد در خیال خود نشته‌ها می سازد و یک حریف، یک حادثه
کچ که همه آنها رانش قرب آب می‌کند. فکر و غفتو، امل و آژرد اورا
یکن عوض می‌کند. فرض کنید آدمی را که سالم در کوشه و خیابان راه
می‌رود و در سر نشته‌ها می‌روند، یک حمایت به این کمال تأسف به
او خبر به‌دیدن که می‌باده سرطان است و چاره‌دیبر نیست؛ فکر کنید حی
غایی در جهر آمال و آژرد و النگار و نقض‌های این آدم چیز
بی‌شمار، مانند شهرو که سبل در آن افتاده، باشد و همه‌ها و خانه‌ها
را گرفته باشد دیوارها و خانه‌ها یکی پس از دیگری و یکی پس از دیگری;
 بلکه مانند شهرو که عکس‌ای در آن اندیخته باشد و همه‌ها و روز
ماهنگ گاهی مشاهده یک منظوره و حشتباز که بدون آنکه می‌نهی به مهر
پسید آفکار و عقاید آدمی را عوض می‌کند؛ مثلًا هوا‌های اندوه می‌کند و
او جان به سلامت می‌پرداز و یا آنکه کشتنی طوفانی می‌شوید و او به چمد \(\text{C6E/CB1/C7E/CC7/C55/C2C/C53/C77/C41/C6A/C42/CBC/CAE/C4D/CBB/C4D} \) امکان به ساحل می‌رسد ولی خاطره‌اند منظم و وحشتکا که مرگ را در جلو جشن خود می‌دهد هیچ گاه از هدف محاوره می‌شود. سختی و هم‌نهادی کاشف امل و آرزو در این گونه مطالعه خوب ظاهر می‌گردد. آری اگر کاشف روشن آدمی کاشف امل و آرزو باشد سختی پنیاد است. تصور مرگ و فکر نتیجگی شدن مرگ مانند بعیض آن را فرو می‌رزد؛ ولی اگر این کاشف ایمان و عقیده و علم باشد، تصور مرگ و بیلکه خود مرگ کوچکترین تأثیری در آن نخواهد داشت. کاشف ایمان پنیادی مکمل دارد، مثل کاشف امل و آرزو سختی پنیاد. افلاطون می‌گوید: «سراط، حکیم الله بزرگ و یزدان جهان در آخرین لحظات حیات و در مرگ باز هم دست از افاضه و تعلیم بر نمی‌دارد حتی در روز آخر و لحظات آخر عمرش که سابعی بعد می‌یابد جام زهرا بیوشد و شاگردان دورش جمع بودند همچنان به افاضه و تعلیم و بیان ایتپک ایام با مردن تماشایم و بیدار شد و بعد از مرگ بانی ملیاد ایام می‌داد. ما شاگردان عقده که بزرگ‌تر را گرفته بود و لی ملاحظه استاد که ما از اهمیت می‌کرد جرخت نه کردیم صدا به گریه بلند کنیم. بالا راه درس خود را به اتمام رسائد و سپس جام زهرا بیا کمال گشاده و روبی نوشید.»

آری مرگ تا شکل و صورت علم و نبستی و نشان داده آدمی از آن وحشت دارد. زیرا آن جزئی که وحشتکا است عدوم و نبستی است. فنا و زوال است. لی همین که تغیر شکل و قیافه داد و به صورت تناقل و چابچا شدن در آماد دیگر وحشتکا نیست، بلکه برای مردان خدا جز در راه حق غم برنداشته‌اند مرگ قیافه‌ای جذاب و گبیده‌دار دارد. مردان خدا به استقبال مرگ می‌روند. هنگامی که آن ضریب محکم شرطی‌الاً را می‌شکافد، بدون ذره‌ای تعلیم، مثل کسی که سالانه به دنیال مطلوب و محبوب هست و ناگاه به وصال آن می‌رسد. می‌گوید: «قسم به
بروده‌گاه کسی که فائز شد.» در پیستر مرگ به مردم می‌گوید:

به خدا ایسیره که این حادثه برای من مکروه و ناگوار نبود، حتی
به غیرمترقبه یا نیو، بلکه با لازم، یعنی انتحار این حادثه را اعمال
مانند جویندهای که مطلوب خود را می‌جوید و مانند کسی که
در شب تار به دنبال جان آب و سرچشمهای می‌گردد و در آن
تاریکی آن را پیدا می‌کند.

نه تنها مرگ و معاونته مرگ رواناست رشته‌ی افکار و نیثات علی‌رغم
کند بلکه محاکم ترکه کاغذی و نیثات و افکار و رفتارهای علمی از آمال و
آرزوها و شخصیت بنا نشده، یعنی آن ضریب تنزل خراب کند. در پیستر
مرگ هم می‌پنیم همان افکار عالی و نورانی خود را دنبال می‌کنیم. در
فاضلاب ضریب خوردند و وفات سخن‌ها و پیام‌هایی دارند. آخرین
سخنانش این بود:

على بن ابیطالب به یگانگی خدا و رسالت بيغمر غرامی گواهي
می‌دهد، خدا را شریک نیست و او محمد را فرشته‌یا یا پرچم
هدایت را برافراز و دین حق را بر نشر عرض بدارد هرچند
مشارکان ناراضی باشد. نماز من و عبادات من، زندگی و
مردن من همه برای خداوند ربه العالمين است. فرزندم حسن!
تو را و جمع خاندان و فرزندان و هرکس از امروز تا پیمان
جهان که این نوشته به اموی رسید سفارش می‌کنم به تقوی آبنکه
کوشش کنید اسلام را تا دم آخر برای خود حفظ کنید. همگی
به رسمان الهی چنگ زنده و متفق نشوید. از بیغمر شبهدا م
که «اصلاح مبان مردم از اینکه همبشه نماز بخوانند و روژه

motahari.ir
یگیرید بافضایتتر است و چیزی که این امت را هلاک می‌کند فساد کردن و درهم زدن است.» ملاحظه خروشانده‌ان و ارحام را داشته باشید که دلته برح حساب خدا را آسان می‌کند. خدا را خدا را در دیوانیان، به طور دانش مراقب آنها باشد؛ خدا را خدا را در مورد قرآن. نکنید دیگران در عمل به قرآن بر شما پیشی بپیچید؛ خدا را خدا را در دیوانیان همسایگان که بیبیم آتقدر در دیوانیان توصیه کرد که گمان کردم آنها را در اثر هم شریک خواهد ساخت؛ خدا را را در مورد حق خانه خدا، نکنید آنها را خالی بگذارید، خدا را خدا را در دیوانیان نمای که پیشین عمل و عمل دین است؛ خدا را خدا را در مورد زکات که خشتم ایلی را فر می‌شناسند، خدا را خدا را در مورد روزه‌ماد رمضان که سری از آنچه جهش است؛ خدا را را در مورد جهد با مال و با جان و با زبان ویلی انتبه به جز امام بپی و یا آن کس که به امر اوست کسی حق جهاد با کفار را ندارد، خدا را را خدا را در مورد ذریه بیبیم که مظالم واقع نشوند. ملاحظه و رعایت آن عده از صحابه را که بدعنی در دین ایجاد نکردهاند بیکنیک. طنان و همچنین بریگان را در نظر داشته باشید که بیبیم در دیوانیان سفارش کرد، آمر به معروف و به در منگرا ترک نکنید که [ترک آن] موجب می‌شود ظلم بر شما مسلط شود و آنوقت دعا کنید و دعا شما مستجاب نگردد.

فرزندا! یا روا کجا یک مک می‌کنی به مهریانی با یکدیگر و یک کمک به یکدیگر، یا سازنر می‌دارم از شرق و قطع علاقه با یکدیگر؛ همیشه در کارهای خیر و در افکار ونوازی نکنید. یاز توصیه می‌کنم شما را به تقوای الیه. خداوند شما را حفظ کند و
مرگ در نظر مردان خدا

دین پیغمبر را در میان شما محفوظ بدارد. شما را به خدا

می سپارم.

بعد از این بیانات، کلمه مبارکه «لا اله الا الله» را جنین بار بر زبان
آورده تا جان به جان آفرین تسلیم کرد و به ملا اعلی ملحق گشت؛ و صلی
الله عليه و علی اولاده الطاهرین.
سروماية خلق نیک

رسول اکرم ﷺ فرمود: "شما الیه قادر نیستید که همه مردم را با پول و مال از خود راضی کنید و آنچه بخشید و بیانید که شامل همه بشود ولی می توانید با اخلاق و رفتار خود طوری عمل کنید که همه مردم را راضی سازید". سروماه خلق نیک و کار نیک مانند سروماه مالی محدود نیست که به دست یک نفر بهره و هزاران نفر دیگر از آن محسوم بهانند و بلهک موجب بغض و کینه و فرت دیگران گردد: نیک خو یا ک سر شت بودن، مزین به صفات عالی انسانیت بودن، خیر خواه بودن، خردام بودن. مطعع امر حق بودن، خدا را بده بودن، اینها همگی اموری هستند که بدون آنکه کسی انتظار داشته باشد یک فردی شخصی از اینها عادت و به‌دست او نیک باشد آنها را دوست می‌دارد. وقتی یک حقيقة رفت و عظمت یبدا کند، از اختصاص به یک فرد و جدید فرد خارج می‌شود؛ آیا می‌توان زیبایی و تلاش سازگاری را در شب و منظوره بدن افق را در شامگاهان و با نور خورشید را در روز در انحصار یک طبیعت معین قرار داد؟ چرا می‌دان
سرمایه خلق نیک

بزرگ بشریت که معلم و مرتب، هادی و پیشرو دیگران اند از حدود منطقه و رنگ و تزدای و زبان و خصوصیات یک ملت بالخصوص خارج می‌باشند؟ رای آنها عظمت و رفت آنها آن‌را در مقامی قرار داده که با همه فاردها و منطقه‌ها، رنگ‌ها و تزدای‌ها، زبان‌ها و عادتها نسبت منساوی دارند. دینی به این حقيقة معترف است که بزرگان علم و دانش و اخلاق و معنویت متعلق به همه جهان می‌باشند.

رسول خدا فرمود: اگر می‌خواهید وجود شما مثل ابر و پاران و ماه و خورشید نمتم شامل و جامعی بیشود که به همه احاطه بیدا کند، رفعت و عظمت بیدا کنید. چه رفعت و چه عظمت که یک صفات عالی انسانان برای انسانان بیدا می‌شود. رفعت و عظمتی که می‌توان به مال و ثروت نیست که که خطر دزدیدن و سوخت و غرق شدن داشته باشد. وابسته به مقام اجتماعی نیست که با یک تصریح مافوقی یکباره معدوم شود. رفعت و عظمتی که با روح و جان شما یکی بیشود.

تراحمها و تصادما و تنازعها مولود محدودیت و صیق است؛ وقتی که طالب زیاد شد و مطلوب کم، وقتی گرسته زیاد شد و طعمه واقع نبود. خواه ناخواه جنگ و نزاع و خومنیزی بیدا می‌شود. اما یکی نکنی را باید در نظر داشت که گاهی این ضیق است و نه محدودیت و در عین حال مزاحمت وجود دارد. و آن در وقتی است که روح انسان گرفتار ضیق و محدودیت یعنی ضربت و حرث و آز پیشود؛ در این وقت است که برای رهایی سالم بودن در نبودن بیدا می‌شود. حاضر است برای نبودن جهان سالم بودن در نبودن بیدا می‌شود. ژان دانگ با خودش برای موج‌های زبان و پیشین دیگران را می‌گوید نمی‌خواهد. سازد. آدمی که گرفتار حرث و طعم است نمی‌تواند در فکر سایر افراد سالمان بوده باشد و در حقیقت نمی‌تواند یک سالمان واقعی بوده باشد. زیرا رسول اکرم فرمود: اگر کسی صبح از پیستر بخیه و در تیمی اصلاح امور سالمان نیست و سالمان نیست و هم رسول اکرم فرمود:
مسلمان کسی است که سایر افراد مسلمانان از دست و زبان او در آسیاب بوده باشند و بیدهی است که اختصاص به دست و زبان ندارد.

مقصرد این است که یک فرد مسلمان یا دیگر مجموعه اعمال و افعالش در جهت خیر مسلمانان بوده باشد. در جهت وقت مجموعه اعمال و افعال یک فرد در جهت خیر جامعه خواهد بود؟ در وقتی که بیانیه فرد صد درصد روشنی اجتماعی یا نشانه خود را جزو لایه‌ک اجتماع بداند. حیات و سعادت و نشانه و همین جیب خود را ویسته به اجتماع بدانند.

ابن دستور، یکی از مظاهر اجتماعی و پیشین تعلیمی عالی اسلامی است.

ولی دین، خیرخواهی مسلمانان را فرضیه داشته خویش می‌دانستند و در مقابل، کاری را که اندکی صده به جامعه مسلمانان داشت یپ‌هایی از آن احتراد داشتند. امام صادق علیه السلام در اثر عاملیه زیاد و افراشته هزینه‌های زندگی به فکر افتاد که از طریق کسب و تجارت عاداتی به دست آورد که جوابای زندگی زیاد در دهد. امام هزار دنیای سرمایه فراهم کرد و به غلام خویش که «مصادف» نام داشت فرود و یونی یک بگیر و آماده تجارت و مسافرت مصرف باش. مصادف رفت و با آن یک نوع متاعی که در آن وقت به سوی مصر حل می‌شد خرید و با جمعی از تجار که همه از همان نوع متاع خریده بودند به طرف مصر می‌حال کرد. در تنازی‌های مقدس، قافله‌ی دیگری از شهر خارج شده بود و به هم بروخوردند. اوضع از اوراق را یک چپ‌بستگ بر سینا. ضمن گفتگوی معلوم شد که اخبار متاعی که مصادف و رفتای حمل می‌کند کمیاب شده و پازار خویش بیدا کرده است. مصادف و رفتای خوشحال شدند و به خشت خویش آفرین گفتند و از خوشحالی در بوست خود می‌گفتند. در همسان وقت دورهم جمع شدند و تصمیم گرفتند تصمیم گرفتند بازار سیاه به وجد و جنبه و غذا رده کمتر از صد درصد سود خالص بعد
از وضع همه مخالب به مسیره پرگرداند؛ هم عهد شدن و قسم خوردن که همه یا هم قیمتها را پرداختند. بعد از این پیمان وارد شهروند. مطلب همان طور بود که در بین راه اطلاع یافته بودند. طبق پیمانی که با هم بسته بودند و هم قسم شده بودند. بازار سیاه به وجود آوردند و هرطور دلشان می‌خواست جنس خود را فروختند و به سفر خود خاتمه دادند.

مصادف خوشحال و خوششیته به مسیره پرگشت و یکسره به حضور امام صادق رفت و دو کیسه که هرکدام هزار دینار زر داشت جلو امام گذاشت و گفت یکی از این دو کیسه سرمایه شماست و یکی دیگر که مساوی اصل سرمایه است. سود خالصی است که به دست آمده. امام فرمود: چه سود زیادی! یک گوشه جلو هسته یا مصادف ماجرای هم قسم شدن برای گزارش را شرح داد امام با تعمیم فراوان فرمود: سبب‌اند! شما که نام خود را مسلمان می‌گذارد چنین کاری کردید؟ هم قسم شدید که به کمتر از صد درصد سود خالص نرفشدید! سپس فرمود: همه کسب و تجارته بدرد فرمود این سرمایه، و به آن کیسه‌دیگر که توانان آن را سود گذاشتند کار ندارد.
قلب سیم

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن کریم آنجا که قیامت را وصف می‌کند می‌فرماید: «روزی که که نه مال و
نه فرزندان به حال کسی سود نمی‌بخشد» آیه‌ای مهم و فرزندان زینت و
کمال و ما باید رونمایی از همین زندگانی دنبال می‌باشند و پس، آنچه در آن جهان
برای پیشرفت و نعمت است و موجب سعادت وی است چیز دیگری است و آن
قلب سیم است. قلب سلام به معنی دلی که هیچ نوع پیمانی از قبیل کیسه و
حساست و سایر عادات مذموم نداشته باشد. دلی که مردن باشد به نور
معرضت خدا و در آن شکی و شرکی و وجود نداشته باشد. دلی که گواهی
دهد که جهان را صاحب باشد خدا نام. دلی که حس کند نفوذ و عبت و
یپیده در جهان وجود تدارک و هیچ گونه تراکم در آن گم نمی‌شود و
پی باداش نمی‌ماند و هیچ ظلم و بیدث فراموش نمی‌شود و بدون کیفر

١. نعرهٔ ٧٨ متم‌آنآبایه بعد چنین است: یوم لا تلقع مال ولا تنون. إلاآ من آن‌الله
بکل سلام.
مقاله

نوع‌مانند، دلیل که احساس‌های آگرفرآیند از تأثیر دیگر ارتباط‌های دنبال‌هایی در ارتباط هست و لیکن می‌شود.

دبای محدود است و آخرت ناهم‌ساز. دنبای محاور است و آخرت متعادل. دنبای منتفی است و آخرت ثابت. دنبای کوچک است و آخرت بزرگ. دنبای محل تراهم و تصادم و برخورد و اصطلاح است و آخرت مربع و باز. دنبای تاریک است و آخرت روشن. از این رو آنچه سرمایه‌های زندگی دنبایی است. نمی‌توانید سرمایه‌های زندگی و زندگی آخرت هم واقع شود. زیرا چگونه ممکن است که مایه محدود برای نامحدود می‌باشد و افزار و وسیله کوچک و محاور به کار جایی که می‌خور و بزرگ و مطابق است.

بخوره و لی سرمایه‌های آخرت علیه یک‌پاره سرمایه‌ای آخرت است. سرمایه‌ای زندگی دنبای هست. زیرا نامحدود شاخص محدود در نوع می‌باشد و محیط. محاور و در پی دارد. آدمی که از این جهان می‌میرد و به جهانی دیگر منتقل می‌شود، از این آمر که از موارد و عناصر این جهان تشکیل یافته‌اند. جهاد به شور و آنها را می‌گذارد و می‌روند؛ ولی قلب سالم و صفات عالی انسانی مانند خداوندی و محبت و انسانیت و عدالت و راستی و درستی و ملکه‌ها فاضل‌علی و علمی و عملی و اعمال صلاحیت‌که سرمایه‌های زندگی عالم آخرت می‌باشد موجب سعادت و خوش‌بختی انسان در همین زندگانی دنبای نیاز می‌باشد.

آیا انسان بی‌پایان‌اند آن‌که قلب‌اش از عقل که در تاریکت یک شک و برنر باک به دانست و به نور معرفت خدا، منفی‌گردد می‌تواند تا اعماق قلب و روشهای خشونت و راهی باشد؟ آیا می‌تواند حوادث زندگی را که بالاگیر و پایین و به سمت و بلندی و نشیب و فراز دارد، همه را با آغوش و هم‌گرمی و حرارت استقبال نماید؟ یکی از دانشمندان می‌گوید بعضی از افراد با نیروی عقل برای خود اخلاقی ساخته‌اند و در بین آن اخلاق عالی عقلی زندگی می‌کند و کم و پیچ از مشتق‌های سخت‌خیال زندگی
کاستناد: اینها دانستنند که از قوانین و قواعد این جهان باید اطاعت کنند. اما این اطاعت با ملامت و سنگینی همراه است که در قلب خود هیچ گونه حرارت و شوقی ندارد و هیچ وقت احساس اینکه این قوانین مانند یوگی است به گردن آنها از آنها جدا نمی شود. اما در اخلاق مذهبی، یعنی اخلاقی که منگی به خداوند و اعتقاد به خداوند یکسانی، این اطاعت سرد و غم انگیز چای خود را به استقبال و یاد عشق، که همه چیز زندگی را بر از لطف و شوق و صمیمیت و نشاط می سازد و ام گذرد.

امیرالمؤمنین علیا در فرمانی که برای محمدین ایبی بیک مرقوم داشته‌اند: نسبت به افراد عزیز نرم و متواضع باش، با جهش باز و گشاده با آنها روبو بشو، حتی در نگاه و توجه رضا و عدلت را بیک و مباداکه در خطابه‌ای خود فقط یک نفر را مورد توجه قرار دهی و جشنه را به صورت همان یک نفر بذوری، زیرا اگر تها اوکاها را مورد توجه قرار دهی آنها در توطئه می‌پنداند که تو را وسیله یک‌کننده‌ای برای ضعف قرار دهند و ضعفا از تو می‌پرسند خداوند از جمع اعمال بندگان، چه کوچک و چه بزرگ، سوال می‌کند. بعد این طور به سخن خود ادامه می‌دهد. می‌فرماید: یادانه که مرمان بانوان و خداوند هم بهره دنبالی نقد و هم آختر آناد. با اهل دنیا در سعادت دنبی شرکت کرده‌اند، مسئله‌ای خوب را سکن کرده‌اند و ما کلات خوب را خود را و بپلاو دلز و زده و مناعت و قناعت را. چنین‌کرده‌اند، سپس با تو هم کافی و观 وماهی‌ای واپی به آن جهان منتقل می‌شوند و می‌دانند که فرآیند قیامت در جوار رحمت اهلی می‌پاشند و هرچه به‌خواهد و آرزو کنند در آنجا وجود دارد و هیچ گونه محرومیت ندارند.

قلب سلیم و تنیت یاد و دل نوازند سعادت دنبی را رابه سعادت آخرت
رابط می‌کند، آدمی را از داپره‌های خود پیشی خارج می‌کند. خالص سیر خود برای خدا می‌گردد. آن وقت است که از همین ملال و جا و ابزارهای دنباله‌خانه آخرت می‌سازد. رسول اکرم، بپرود: چه بهتر از اینکه مال حلال و باک در دست آدم صالح و شایسته باشد.

مال راگر به دین باشی حمولهٔ مال صالح خواندن را بپرود چه بست دنبه؟ از خدا غافل شدن یک قماش و خانه و فرزند و زن آب در کشته‌های بزرگ کشته است یک این در زیر کشته بسته است...
تأثیر کار در تهذیب اخلاق

بسم الله الرحمن الرحیم

روزی حضارت امام جعفر صادق علیه السلام زیر کار گرفت یک تن و بیل در دست داشت و در سرعتی داشت خویش سرگرم کار کردند و بیل زدن یک جنگ فعالیت کرده بود که سوراخی را غرق کرده بود. در همه این حال بود که اتفاقاً مردی به نام ابومرو شیبانی وارد شد و امام در آن رنگ و تعب مشاهده کرد. بخش خود گفت شاید اینکه امام شخصاً بیل به دست گرفته و متصدی کار شده این است که کسی دیگر نبوده که انجام دهد و امام از روی ناجاری، خودش بیل روی دست گرفته و مشغول کار شده است. لذا جلو آمد و عرض کرد: این بیل ای به من بدیده تا مین این کار را انجام دهم. امام حاضر نشود و فرمود تمی دهم. بعد برای آنکه به طرف به پفهمانده این بیل به دست گرفته می‌روی اجباری نبود. فرمود: من به طور کلی دوست می‌دارم که مرد در راه تحصیل روی رنج یکشک و آغذای پخورده.

کار و عمل از نظر اسلام بسیار محترم و مورد تکریم است، زیرا
تأثیر کار در تهیه اخلاق

احترام و قابلیت تکریم بهره ویک جزئی تابع توانایی آن قبیل است، وقتنی که به توانایی کار و تجربه توجه می‌شود می‌پذیرفته که توانایی کار تنها خلاصی از فقر و نگرانی نیست. بلکه جذب و جهش دیگر به دنبال ماند. از آن جمله اینکه کار به علت و شخصیت انسان می‌تواند و او در نظر خودش محترم می‌نماید. به عنوان حس احترام به ذات و اعتماد به شخصیت در ایجاد می‌کنند و به‌هیچ‌کار است که هر جزئی که باعث و سبب محترم شدن شخصیت انسان در نظر خودش و در نظر دیگران باشد. پیداش که محترم و شایسته تکریم و تعظیم است و به همین دلیل است که در اسلام کار مورد احترام و شایسته تکریم است. در مقابل کار، بیکاری است که کوچکترین اثر این است که احترام و شخصیت انسان را پیش دیگران و پیش خودش از بین می‌برد. و همین درهم شکستن شخصیت انسان سبب می‌شود که به هر بستی و بی‌چارگی بدهد و انواع ابتلاات ناشی از گناه برای بی‌دعا شود.

گذشتگی از همه این کار و فعالیت موجب سرگرمی فکری است. به عنوان فکر انسان متوجه اصلاح کار خویش است و این به نوبه خود به توانایی یابد. یکی اینکه دیگر مجسمه برای فعالیت فرد است خیالی و همین‌هاش شیطانی باقی نمی‌ماند: دیگر اینکه فکر انسان عادت می‌کند که هوازه منظم کار کند. از یک نظم‌آمیز و بردن از یک شاخه به شاخه دیگر خلاص. گردید. بی‌اعتمادی است که یکی از اصول شخصیت انسان همان استوار و استحکام و انظمان فکری است. در علاوه بر اینکه کار و فعالیت به مصرف رسیدن درست انرژی‌های ذخیره‌بند به روح صفا و به دل نرمی و خشوع می‌دهد، برغمی بیکاری که موجب کدورت و تاریکی شدن روح و موجب قساوت و سختی دل است.

از رابطه کار با تهیه اخلاق و رابطه بیکاری با فساد اخلاق و
هرزگی روح و فكر و احساسات نبايد غافل بود. آدم بيكار اگر غيبت نکند و به تعيبر قرار كردم اگر گوشت مردار نخورد پس چه بكند؟ روح آدمي نيز مانده معدش غذا مي خواهد. اگر غذاي كافی نرسيد به هرخ
رسيد سد جوع مي كند ولوا يا جبزي كه مستقرد و مورد تنق نياشد. در
سالهای قحطی و گرسنه عمومی دیده شده که افراد گوشت یکدیگر را
خورده‌اند. اگر به روح آدمی نوت نه نویس به طوری که این نویسها قطع
نشود غذاي کافی نرسيد بعین جبزي که روح را سپری و راضی و قاعن نگه
دارد. جبژی که توجه را به خود جلب کند و اندیشه‌ها و احساسات
ارا متمرکز سازد. در این صورت روح گرسنه می‌ماند و ناجار به گوشت
برادر مؤمن در حالی که مرده باشد تغذیه می‌نماید بعین غیبت می‌کند.
زنانی که معمولاً در خانه‌ها می‌نشینند و هیچ کاری ندارند، بیش از هر
طبیعت و طایفه دیگر به غیبت کردن مشغول می‌شوند زون پیش از هر طبیعت
دیگر از لحاظ روحی گرسنه و اذیتی می‌کشند. به هر حال آدم
پیکار به اتکای مفاهیم اخلاقی و مبارزه‌ای روانت و عصبی مبتلا می‌شود و
زنده‌گانی اش سیب و تباه می‌گردید.
در قرن دوم تاریخ اسلام مردم بی‌بدا شدند که افکار منحرفی بیدا
کردند. یکی از افکار منحرف آنها یک بوید که کار و فعالیت را منفی با توانا
و دبانگت می‌دانستند. این دسته از مردم وقتی که می‌دانستند انتظار
اتهار غیر منتظری کار می‌کردند و زحمت می‌کشیدند. زراعت و تجارت می‌کردند.
حفر فقانت و یا درختکاری می‌کردند. این کار را بر آنها عیب می‌گرفتند.
یک روز گرمی هواه نابیستان شدت كرد، بوید. آتاقب بر مذینه و
بابگاه و مزارع اطراف مذینه به شدت می‌تابید. در همين حال یکي از
این طبقه اتفاقا به نواحی پیرون مذینه آمده بوید؛ ناهان جهش و افتاد به
مرد فربه و درشتاندايی که معلوم بوید در اين وقت برای سرکشی به
مزارع خود پیبرن آمد، و به واسطه فرحی و خستگی به كمک چند نفر که
تأثیر کار در تهذیب اخلاق

از کسان خودش پرده‌رها می‌رفت. آن مرد زاهد مسلک با خود انديشيک که اين مرد فرهنگ کليست که به خاطر مال دنيا در اين هواي گرم پیرون آمده است؟ تزه‌پيکر شد، ديد اين مرد فرهنگ محمد بن علي بن الحسين بعثى. امام باقر گفت اين مرد زاهد مسلک به خيال خود خواست امام را مورد ملامت قرار دهد، تزهيديک آمد و سلام كرد و جواب سلام گرفت. بعد گفت:

آيا سزاوار است كسي مثل تو دنبال کار دنيا پيرون رود؟ اگر در همين حالت اجلاPrecio جواب خدا را چيه؟ امام خود را به ديوار تكبه داد و فرمود: اگر در همين حال اجلا مين برسد خوشوقتم كه درحال عبادات از دنيا رفتهام. من آدمي هستم عيانم. زندگي و خرج دارم، اگر زحمت نکشم و كار نکنم بيد دست حاجت بيش تو و امثال تو دراز كنم. زاهد همين که اين بيان منطقني را شنيد گفت راست گفتی. من خواستم تو را نصيبت كنم اما دانستم من در اشتباه و تو مارا نيبو تصحیح كردي.
لزوم همگامی کار و دانش

بسم الله الرحمن الرحیم
و قُلِّ رَبِّ زَدْنَا عَلَمًا.
یگو خداویا بر دانش من بیفزای

قرآن کریم یک روش و سیک خاصی دارد که گاهی مطلوبی را که می‌خواهد به عموم امت بگوید و عموم را مخاطب قرار دهد شخص رسول اکرم را به عنوان سخنگو و سخن‌شنوی امت انتخاب می‌کند و او را مخاطب قرار می‌دهد. البته این قاعده کلی نیست بلکه قرآن عنايت دارد که مستقیماً با خود مردم سخن بگوید و خود آنها را مخاطب قرار دهد و لذا کلمه‌ی «با ایها الناس» که به معنای «ای مردم» است از کلمات رایج و شایع قرآن است. ولی در عین حال در بیان‌های از موارد به واسطه ملاحظاتی در مطلوبی که مربوط به عموم مردم است شخص بی‌دغدغه را

۱. ماهور/۱۱۴
لزوم همگامی کار و دانش

مخاطب قرار می‌دهد. معالجاتی این گونه خط‌پایا در جایی است که توهمن
این مردم که استاندار در کار است. ولی وقتی که شخص اول اسلام
مخاطب قرار گرفت، یک احتمال تبعید و استنداد نمی‌روید. مثال‌گذار یک
جا می‌فرماید تو اگر مشیت بکنی چنین و جنای خواهی شد. البته اگر
عوموم مردم به طور مستقیم طرف سخن می‌ودند یا این توهمن برای
بعضی از خودخواهان بود که این قانون شالام حال ما که دارای فلان
امپراز نزادی و خوین و یا انتسابی هستیم نمی‌باشد. ولی وقتی که شخص
رسول اکرم طرف خطاب و عانت قرار گرفت هیچ عاقلی نمی‌تواند تصور
کند که دریابی که استندایی است.

از جمله موادی که شخص رسول اکرم مخاطب قرار گرفته همان
آیه است که در آغاز سخن تلالوت شد: «یک برو و از علم و دانش» به
یاغی بگو: «برورود گزارا بر علم و دانش من پیفوخت!» بس وقتی که رسول
اکرم یا به می‌ویزد و الهام سروکار دارد موظف است که از خداوند افراشیش
معلومات خود را بخواهد حال دگران معلوم است. همه هم اسلامیه که
به تعليمات او گردن نه‌دادن باید یا هم آواز و هماهنگ و شنید و یگوند
خداوند بر علم و دانش ما پیفوخت! البته واضح است این دستور، دستور
گفتار فقط نیست که ته‌ها یکیم «خداوند بر دانش من پیفوخت!» بلکه
خواستار است، باید بخواهم و طلب کنیم و جستجو نماییم. مخاطب این
جمله همان کمی است که در تعليمات خود فرموده: «علم را جستجو کنید
و لیکی لازم باشد تا چنین بروید.» پس تنویه گفتار نیست بلکه خواستار
است، خواستار فقط هم نیست، کردار و رفتار و حركت و تکبیر و
جستجو است.

در آثار دینی ما مکرر به این نکته اشاره شده که علم است که به
عمل ارزش می‌دهد و آن را بالا میرد؛ اثر و ارزش یک کاری که یا
نیروی علم و معرفت صورت گیرد صدها پراب کاری است که جاهالته
صهره: علم، افزایش دهنده اثر و ارزش کار است. هر کاری را که در نظر بگیریم می‌بینیم اگر با علم و شناسایی و معنویت توأم گرد اثر و ارزش بسیار بیشتری بیا گذیده. روی همین اصل است که در اسلام دو چیز محترم است: کار و دانش. و دو چیز مردود است: بیکاری و نادانی.

ولی این نکته را از اسلام نباید فراموش کرد که کار و دانش که محترم است از یکدیگر جدا نیستند؛ بینه‌ای این است که برای بعضی یک مدت این کار و برای بعضی دیگر دانش. بعضی اهل کار باشند و بعضی اهل دانش. این طور نیست: کار و دانش اگر از یکدیگر جدا افتاده‌اند محبت تداشند. این دو اصل مقدس هنگامی بیاید بیشتر به صورت دو بال درمیآیند که معاون یکدیگر و کمک یکدیگر بهداشته باشند. بینه‌ای کار در روشنایی علم صورت گیرد، و اگر یکی عالم باشد و گوشتخانه و دیگری کارگر باشد و جاهل، مثل این است که در یک شب تازیک یکی جراح به دست بگیرد و در گوششای پنیشند و دیگری، راوهیرینی کند و یکی درست بیگرد و در گوششای پنیشند و دیگری راوهیرینی کند و یکی جراح نداشته باشد. با همان کس که چراهیرینی می‌کند چراگ در دانش‌اش باشد و همان کس که چراگ دارد راوهیرینی کند؛ بینه‌ای هموگی به نوبه خود و سهم خود در زندگی حکمت و فعالیت و راوهیرینی کند و هموگی چراگ در دست دانش‌اش باشد.

تعنی و همکاری اصل مقدسی است، ولی هیچ همکاری و همراهی و همکاری مقدس و بارز و اهمیتی بر از همکاری و همکاری کار و دانش نیست. بینه‌ای کارگر دانشمند و مطلب و عالم باشد و عالم اهل عمل و کار و فعالیت باشد.

در دوره‌هایی از تاریخ در میان بعضی از ملتها فاصله‌ای بین کار و دانش وجود داشته است. گذشته از این که این جدایی بین علم و عمل ظلمی عظیم بوده که عامل مهم رکود بشریت همین بود. بکی از خدمات بزرگی که اسلام به بشریت کرد این بود که بیان وظیفه‌های علمی و دانش
را حق همگانی دانست. گمان نمی‌کنم کسی فی الجمله به منطق اسلام آشنا باشد و منطق این آیین مقدس را در مورد عمومیت و ظرفیت مقدس شغل داشته و کار کردن بین‌زمین و از طرف دیگر منطق این دین مقدس را در مورد اهمیت علم و اینکه این حق، اختصاصی نیست و حق عموم مردم است بداند. کوچک‌ترین شکی و ترده‌بندی در مطلبی که گفتند شد بتواند بکنند و وظیفه کار کردن اختصاص به دسته‌ای دارد و حق علم و دانش از منصوبات دسته‌ای دیگر است.

گذشته از همه اینها اسلام، علم و عمل، دانش و کار به همکاری و همگامی یکدیگر دعوت کرد، از طرفی فرمود علم بدون عمل مانند درخت یکی نمی‌باشد. فایده و ارزش ندارد، از طرف دیگر هنگام مقابله عمل توأم با علم و عمل بدون علم ارزش عمل توأم با علم را صدها برابر خود بداند.

کاره نوع کاری باشد. همین که صحیح و لازم و وظیفه شد باید باشد توانایی و اثر زیاد نداشد.

مگرنه این است که پیغمبر اهل بیت کار و نیرو تناسب مستقیم است، نیروی پیشمرگ کار پیشمرگ و عالی تر نویدی می‌کند، و مگرنه این است که برای بشر، دانش برگزیدن منبع نیرو و قدرت است قدرت ظلم انسان که جمع و نبات و حیوانو و صحرآ و دریا و فضا را بسیاری کرد، از منبع عظیم علم سرچشمه می‌گیرد. انسان ماهینی نبست که قادرنش بستگی به میزان خار و برق و حرارت داشته باشد. حیوانا هم نبست که مانند اسب و قیف همه قدرتش بسیاری که در دست و با و پشت اوست، قدرت پیشمرگ انسان قدرت فکری و مغزی است؛ به وجوه این قدرت است که جنین تمدنی عظیم به وجود آورد. قدرت‌های برق و بخار و قدرت‌های ماده‌ای اسب و قیف و هر جانوی دیگر را به استفاده خوشی درآورده است.

اگر کار از علم و دانش جدا شود حداکثر اثر و ارزش کار این است.
که کارگر از زمین، جو و گندم و سیزی و پنیه تولید می‌کند. از ایند زغال و فلزات استخراج می‌کند. به وسیله دامداری شیر و گرمه و ماسب و نیتر و پشم به وجود می‌آورد. و دیگر از این حد تجاوز نمی‌کند: ولی اگر کار و دانش به کمک یکدیگر آماده و دست یکدیگرا فشردن علاوه بر همه اینها از همان پنیه و از همان پنی به یکطرف و خروجی می‌فروده و از همان ایراد که به بهای مناسب به بازار می‌آورد. بارجه‌های گرانقیمت که به واحد متر خرد و فروش بشود به وجود می‌آورد و از همان فلز قیمتی مانند گرانقیمت به وجود می‌آورد. این است معنای اینکه دانش اثر و ارزش کار را بالا می‌برد. و این است معنای هنر و صنعت و کار توأم با دانش. سعدی در اول باب هفتم گلستان می‌گوید:

حکیمی پسران را یاد همی داد که جانان پدر هنر آموزند که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشانده و سیم و زور در پر محل خطر است. یا دزد به یک بار برد با خواجته به تقاریب بخورد. اما هنر جشن‌ها زاهد است و ملت فانده و اگر هنرمند است دولت بیفتد و مبنایی که هنرمند در نفس خود دولت است. هرچا که رود قدر بیند و در صدر تشیب و به هنر آنه چند و سختی بییند.
صبر و ظفر

اسم الله الرحمن الرحيم

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرماید:

آدم صبور و پیروزی برای او داده نخواهد داد هرچند
مدت درازی برای رسمی به آن طول پخش نکردد.

ظرف و موقتی، آن محبوب و معشوق عمومی است که همه افراد بشر در هر رشته و هر مقام که هستند و سیله و راه آن را جستجو می کنند.

پیدهی است که هرکسی محبوب و مطلوبی دارد و آرزوزی رسمی به آن محبوب همواره دل آن را زنده می دارد و دائماً در اندیشه است که به
وسیله ای از راهای خواهد کرد که موفق شود به محبوب و مطلوب خود برسد.

1. نهج البلاغه، حکمت 351.
افراد و اشخاص در تشخیص این وسیله یکسان نیستند. کسانی که
همگونی واقعیت‌پذیری در آنها نیستند و باهم و با خیال قضایا را بخواهند حل
کنند خیال می‌کنند یگانه جنیزی که باشد به کمک و یاری آدمی بیاید. و در
او ظرف و موفقیت بده بخخت و تصادف است؛ گمان می‌کنند هرکسی با
یک بخخت و شانس مخصوص به دنیا آمد است؛ اگر خوشبختی به دنیا
آمد، باشند هیچ چیز نمی‌تواند را یا ببخخت کند، و برود راحت بخوابید که
بخخت و اقبالش بیدار است؛ و اگر ببخخت و بذاشان به دنیا آمد باشد
هیچ چیز قادبه نخواهد بود اگر خوشبخت سازد، هن علم و هن ایمان و هن
عمل و هن اخلاق و ملکات فاضل‌هانه؛ به هر راه راست و ضرای مستقیم که
قدم بگذارد آن بخخت و سیاست مانند ساوه همان اروست، نمی‌گذرد به
تنبیه برسد:

بدبخت آمر گمسجد آدیه‌دی بسازند
با سقف فرود آید و بایله که آید
به گمان این اشخاص هیچ قدرتی در جهان قادر نیست گهم
خوشبخت را ببخخت و بدخخت را خوشبخت نماید زیرا;
گلیم بخخت کسی را که بافرند سیاء
به آب زمزم و کوثر سفید توان کرد
این یک طرز تفکر است در میان پیام برای از مردم که مناسفانه شیوع
دارد. بدهیست که اگر بشر اندکی واقعیتن باشد و روایت علیه و معلولی
حوادث و قضایای عالم را درک کند اگر اندکی در مسائل جهان علمی
فکر کند اگر کمی عقل و اندیشه خود را به کمک بخوابید که
مسأله شناس و ببخخت، یک خیال و یک واهه شیطانی پیش یکنیست.
به عقل مسأله شناس و ببخخت را به رسیدن می‌شکسته و نه دین.
خداوند
اقدی را خوشبخت باذات و بدخخت باذات تیرافرده، گلیم ببخخت هیچ
کس نه آنجیان سفید باقته شده است که قابل سیاه شدن نباشد و نه آنجیان

۳۸۶
سیب‌های بافته شده است که قابل سفید شدن نباشند، گلیم بخت هرکس همان
صرفه روح و آب‌یابی قلب خود اوست، این صفحه، هم قابل سفید شدن و
صرف بالا شدن است و هم قابل سیب‌های فاقد و تکثیر بالا گرفت. علم و معرفت,
ایمان و تقوای مداوم بر عمل صالح هم با سیب‌های سفید و صوریلی و
نورانی می‌کند؛ جهل و خرافات و تعصبان و فضو و فجور، آن را سیب‌های
تاریک می‌سازند. قرآن مجدد در سوخته‌های دیگر می‌فرماید: «ما یسر را
آفریدیم از طرف ای که آن نطفه ترکیبی است از استعدادات مختلف. همه
گونه استعداد در سردم هست. همه گونه را به دو زیر در این جهان باز
است. این آزاد و مختار آفریده شده است و این خود اوست که باید راه
راست را تشخیص بدهد و درست عمل کند و سقوط نکند.
برخی دیگر از مردم که در جستجوی وسيلة ظفر و موفقیت هستند
این قدری می‌فهمند که به یک عامل موهم و غیرواقعی تکیه نکنند. تکیه
خود را روی عوامل موجود می‌آند و زن در میان عوامل موجود، خود
را فراموش می‌کنند و فقط دیگران را به حساب می‌آوردند. جشن طمع به
دیگران دارد، می‌خواهد پارزی و توصیه همواره کارشان را روی شنک.
دامستان این اشخاص در سال همان فردی است که ماری بر سکوتی خفته
دید و گفت دریغ از مردی و سنگی، جزی را که به حساب نمی‌آورد
همان شخصیت خودشان است؛ فکر نمی‌کنند که در همان جامعه‌ای که
آنها در آن زندگی می‌کنند و معتقدند که جامعه‌ای است، کمال و
لباقت بی‌اثر است و نتایج توصیه و پارزی است که اشخاص را بالا یا پایین
می‌برد، در همان جامعه بالاخره مردم دو دسته‌اند: یک دسته آنها که با
توصیه بالا می‌زنند و یک دسته آنها که با توصیه بالا می‌زنند.
پس بالاخره در همان جامعه نیز یک عدخلول عقلی و وجود دارد که
مستقل و متفاوت به خود می‌پاشند و دیگران متفاوت به آنها می‌پاشند؛ یک
تقریب صحیح است که در آن جامعه تا این حد باریک و توصیه
حكیم‌ها مسئّل، انسانی مسئّل می‌دانند از آن اقلیم‌های مستقل و متکی به خود بی‌غیر.

راه صبحی هنگام، که انسان شخصیت خود و استعداد‌های مکتوب خود را فراموش نکند، بدیع که درست است که عالم، عالم اسباب است اما در این عالم اسباب از همه اسباب بهتر همان اسبابی است که همه و وجود خود ماست؛ خداوند هر موجودی راکه آفریده، از را مجهز ساخته به استعدادها و تجهیزاتی که جزء شخصیت خود است. اختصاصی به انسان ندارد، همه موجودات در داخل و وجود خود مجزه‌سازی به تجهیزاتی که همانها و سیله سعادت آنها می‌باشد.

یکی از اموری که در توقفی بانی وانسان دخالت زیادی دارد و شرط موفقیت در کارها بایا بایا در کارهای زیادی است، حوصله و صبر زیاد است. کم حوصلگی و کم صبر مانع است که انسان در یک کار می‌فید که مناسب با استعداد او در دامنه می‌کند. همگی گویدها را ناقص می‌گذارد و دائماً از این شاخ به آن شاخ می‌پردازد و از این کار به آن کار را می‌آورد و در تنبیه هیچ کاری را به طور کامل انجام نمی‌دهد. بسیاری افراد دیده شده‌اند که استعداد یک کار علیعی یا فنی و صنعتی یا ادبی و فنی را تا حد نیوگر دارند ولی در اثر این شاخ به آن شاخ برده و از این کار به آن کار را آوردی هیچ کاری را به طور کامل انجام نمی‌دهند و حال آنکه دیگری که نیوگر از نیوگر و استعداد او رد ندارد، می‌گذارند این دو مقری بسیاری است و محصولاً در دوره‌ساز همیشه از او عقب بوده، در اثر مداومت و صبر و حوصله‌ای زیادتر و بیشترین می‌کنند که موجب اعجاب همگان واقع می‌گردد.

هر وقت دیه، با شبده شود که شخصی کار مهمی انجام داد. مثال‌یکی با هم باید گردد که از اختراعی کرده، از فوق العاده‌ای انجام داده، اول جیبی که در می‌گردد معمول‌گی خطر می‌کند این است که چه نابغه‌ای بوده‌اقد استعداد فوق العاده‌ای داشته‌اچ مگر عجیبی داشتنا! همه موفقیت‌ها را به حساب
نص و ظفر

نبغ و مغز بزرگ و فکر بلند و هوش تیز می‌گذارند؛ خیال می‌کند نبوغش به قدری یزید بوده که فقط چند ساعت یا چند روز به خود زحمت داده و جنین توانایی حاصل کرده است. هیچ کس مستویه یک مطلب دیگر که آن هم به نویه خود یک رک اساسی است نمی‌شود و آن حوصله یزای است: فکر نمی‌کند که سی سال این مرد مثلاً خاکرا در پیباتنها ۱۲ و رو کرده و انواع مشتاقی را متحمل شده‌اند فلان کشف تاریخی را کرده و فلان اثر را به دست آورده و تحقيق کرده است. نمی‌توان به طور حتم ادعا کرد که مخترعان و مکتشفین هر عصری با استعدادترين افراد آن عصر بوده‌اند. زیرا ممکن است افراد مستعمری بوده‌اند ولی فاقد یک شرط دیگر بوده‌اند و آن حوصله و صبر یزای است. صبر و حوصله است که دوست قدمی ظفر و موفقیت است: در اثر صبر و حوصله است که ثبوت ظفر می‌رسد. اگر صبر و استقامت و حوصله باشد بی استعدادترين افراد هم ولی در یک زمان طولانی به هدف خواهند رسید. همان طوری که مولی على الله فرمود: آدم باحوصله ظفر را به چنگ خواهد آورد ولی بعد از یک زمان طولانی".
اختیار، امتیاز بر اساس انسان

سم امام الحسن الرحمم

حكما و فلسفه درباره انسان» گفتند که انسان حیوان اجتماعی است. یعنی انسان جانداری است که زیست وی موقعیت به هم‌پیمانی است. «باهم زیستن» کلمه ساده‌ای است، شامل و مستلزم یک جهان معنی است. با هم زیستن نظریه‌ای هم را رفت و یا با هم نشستن نیست که یک عمل ساده باشد؛ با هم زیستن یعنی یار می‌دارد و زندگی را با هم به دوش کشیدند، و به هم‌بین جهت هزاران قانون و مقررات و معلومه و صنایع و هنر و تفسیر کار و اختلاف‌های مخصوص اجتماعی از قبیل عدالت و انصاف و همداری و احسان و غیره لازم دارد. یک نفر با مقداری و گل و آه گو یک و سیمان را به کار می‌برد و ساختمانی به وجود می‌آورد؛ سالها چندین هزار جنگر آمریکایی و چندین خرها آهن و گل و چیز با هم یک جا مانند و به یک نوع همکاری می‌کنند؛ آیا همکاری یک گروه انسان هم به همین سادگی است؟ البته اینکه برخی حیوانات مانند زنبور عسل و موریانه و مورچه و گزال‌ها یا بعضی از درندگان و حیوانات
اختیار، امتیاز‌بردن انسان

که و چنگالی نیاز زندگی اجتماعی دارند و بعضاً از آنها به طور دقیقی تقریب کار و وظیفه کرده عملیات اجتماعی حیبرtetانگزی انجام می‌دهند و شاید آخر کام در زندگی بی‌پیچیده و وسیع اجتماعی بخشی حشرات مطالعه کند گمان کند که آنها به درجاتی در زندگی اجتماعی جلوتر رفته‌اند. اما در عین حال زندگی انسان با زندگی آنها قابل مقایسه نیست. لاقب‌ال از نظر سادگی و پیچیدگی قابل مقایسه نیست. جرایت راه‌یکه آن جان‌دارنده به حکم غربی، فعالیت می‌کند. به حکم غربی، کارها را تقریب کرده‌اند. به حکم غربی، پیچیده و نظم را رعایت می‌کند. به حکم غربی، انجام وظیفه می‌کند. طرز فعالیت‌های غربی آنها شبیه است به عملیات طبیعی بدن ما نظیر حرکات منظم قلب و میوه و گرده خون و غیره. بین‌ریز یک نوع جبر و ضرورت و عدم امکان تخلیه حکم‌فرمان: اما انسان در فعالیت‌های خود این‌چنین نیست، مختار و آزاد است. باید کارها را میزان افراد خود تقریب کند اما با اختیار و تشخیص و انتخاب، باید نظم و اضباط داشته باشد آن‌ها با اختیار و انتخاب غرب برگزی که انسان با حیوان دارد همین است که همیشه دو راه در جلو خود می‌یابد و همیشه خود را بر سر دوره‌های مشابه می‌کند و باید یک بکی از این‌درو را انتخاب کند. اما حیوانات اجتماعی از قبل موربته و مورچه و زنبور عسل این طور نیستند. فقط یک راه در جلو دارند و بس این است که قرار داشته که جایگاه انسان می‌فرماي‌د: «آیا ما باید انسان دو جست و دکترین زبان و دلب قرار ندادیم دو امر و این انتخاب رهتمایی نکرده؟» ۱ مقصود از «دو انتخاب» دو راه حق و باطل است. ساند دو راهی که به طرف کوه بالا می‌رود و یکی از آنها آمدی را از گرده بدرد. در عین حال دیگری به باتنه می‌گردد. در جای دیگر می‌فرماید:

۱. آئتم نیوسته ۱۳۸۱. و لیسن و نظیره. و قانون‌الاجرا (بدرد / ۱۰۰-۸).
مانسان را از نظریه آفریدیم که دارای خلیفتاها و رشته‌ها است، امکان‌پذیر است. راه را به او تغییر دادیم. راه را به او تغییر دادیم، اما راه را به آفریدیم که مجبر نبودن آنها، یا انتخاب کند، از آزادی و حرریلگی آفریدیم فراموش نکنیم. شدید، با یک شخصاً خودش راه را انتخاب کند، مرا را به او تغییر دادیم، اما راه دادنی که قدرتان یا ناسیابی بوده‌باشد.

این است؛ انتخاب بزرگ انسان از غیر انسان، و این است؛ مبنای قانون، و اخلاق، و مقررات، و این است؛ مبنای تویت و رسالت و کتاب آسمانی کتاب آسمانی و انتیا، عظایمی که جدید هدف مقدس‌های این است که عدل و انسان‌ها و مساوات و پرآرایی را در میان بشری دادن. قوانین مجید در سیره مبارکی حضور می‌کند که هدف رسالتی این است که مردم به عدل زندگی کند. در حقيقة انتیا و کتاب آسمانی آمده‌اند که جامعه این موجود را معادل کند؛ آزادی انسان است که هزاران قوانین و مقررات و تعلیمات و فلسفه‌ها و اخلاق، و آداب و تطبیق به وجود آورده و صدای عزاداری این موجود که اشتباهی است. در نهایت از آزادی و خود‌خوانی این موجود که اشتباهی است. باز هزار برابر کرده است؛ اگر همان طوری که نفس می‌کشد و قلب و تطبیق منظوم حرکت می‌کند و خونش جریان و دوران دارد و سالن‌های اعصاب و خون و نسبته و استخوانش به طور طبیعی و جبری کارهای خود را انجام می‌دهند خود آدمی هم نسبت به وظایف اجتماعی همین طور بوده، یعنی مردم به حکم طبیعت دسته‌شده شده بودند و هر دسته‌ای بدون جون و چرا به فرمان

1. اگر خلق‌ها انسان‌ند از نظر افکار نبیند فکر خطرناک است. اما، فکر‌نامهٔ نسل‌ها، (دهم) ۹۷ / ۷۳.
اختیار، امتیاز بزرگ انسان

غیره، و به طور خودکار و ظاها خود را انجام می‌دادند، دیگر احتیاج به قانون و مقررات و با دانش و کیفیت و این همه دستور و فرمان و کتاب و نطق و خطبه و بیان نبود؛ هم‌اکنون احیایت را آزادی طبیعی و فطری انسان به وجود آورده است. و باز همین آزادی است که بینای فضیلت و تقدم انسان بر فرشتگان است. دیگر فرشتگان طوری افرادی شدند که جز یک راه نمی‌شناسند و جز در یک راه نمی‌توانند گام بزنند و آن راه قدس و عبادت و طهارت است، اما آدمی هم استعداد بالا رفتن و پیوستن به ملاک اعلی را دارد و هم استعداد فرو رفتن در طبیعت و استغراق در پستی و دنئت، و اگر راه کمال و برخی را گرفت و با می‌پردازند و سعی و عمل با هواپیستی مبارزه کرده و روش پیشتری دارد، که بايد با نیروی تصمیم راه صحیح خود را انتخاب کند.

motahari.ir
نعت زبان و نطق

نعت الله هر اندیشه، یزدگرد یوده به‌اشد. شکر و سپاس‌گزاری به‌شتری را ایجاب می‌کند. معنای شکر کردن ذات اقداس الله این نیست که سراند مردمان متملک و جرب زبان فقط زبان خود را با لفظ «شکر» و «سپاس» گردش دهیم؛ با این اولاً، احساس شکر و امتنان در قلب ما بی‌بی که و ثانیاً با این توجه داشته باشیم که کسی که ما می‌خواهیم شکر او را بجا آوریم ذات مقدس خداوند است که از مخلوقات خود پیتاز است: یه شکر زبانی و نه امتنان قلبی ما هیچ کدام نمی‌تواند سودی برای خداوند متعال داشته باشد. شکر واقعی یک نعمت به این است که ما بدانیم وظیفه تکلیفی که در مورد آن نعمت و موهبت داریم چیست. همان وظیفه و همان تکلیف را یکا بیاوریم. یک نعمت و موهبتی ما نیست که یک نعمت از نعمت‌های پروذگار چنین جز این نیست که خداوند طرز استفاده صحیح معمول از آن نعمت و موهبت را تحت عنوان «وظیفه» و به نام «تکلیف» به ما آموخته است.
نمط زبان و نقش

مثالی یکی از نمایه‌های زرگ پرور دگار نسبت به ما آدمیان نمت زبان و نقش و بایان است. حکم‌ها برخی‌انسان‌ها را از سایر جانداران همان‌نام و بایان دانستن آن که از رؤیت و فهم و درک است به‌هرین مظهر و نیک‌ترین نمایش باقل و فکر انسان است.

در قرآن کریم می‌فرماید: «خدا رحمان پی موجب رحمانتی خودش انسان را افرادی و به آن‌ها نقش و بایان آمخته». به موجب همین قوّه بایان است که آدم‌ها منویت‌ی ضمیر خود را به یک‌دیگر می‌فهمانند و آن‌ها را از فکر خود و اطلاع خود و حالت خود آگاه می‌سازند. به موجب همین قوّه بایان است که علم از فردی به فردی و از نسلی به نسلی متنقل می‌گردد. اگر این قوّه به نمی‌بود باید بیشتر و بیشتری اجتماعی مقدور نبود.

این نمت بزرگ به نوبه خود شکری دارد. شکر این نمت به این است که زبان و سیله حقیقت‌های و راستگویی باشد و عزله دروغ و خلاف‌گویی با غیبت و هتهم و سخن جنی و دشنام‌گویی این زبان راکه خداوند افریده، برای این است که انسانی که از فردیت نمایش می‌کشد قرار دهد و سیله پوشاند حقیقت، باشد و سیله هدایت و راهنمایی مقدم واقع شود و سیله ضلالات و گمراهی و نفاق و دوروری.

علی‌پناه می‌فرماید از جمله امواری که در ستی ابه تا نمایش است این است که هیچ عملی از اعمال آدمی و لیکن بی‌زیاد زحمت شکنه‌ای پاشید، قبول نمی‌شود مگر آنکه کنسرت را نداشته و با اگر داشته‌تو به کرد، باشد. یکی از آن‌ها شریک قرار دادن برای خدایی است در عبادات و تندگی، کمک‌ی که نبود یا را عبادات کند هیچ گونه عملی از او یا به‌بخت خود و دیگرانی خون به ناحق نخستین است که یک نفر به حکم کاتب شخصی و برای آن‌ها خشم خود را فروشاند برگناهی را بهکشاند. دیگرانی آن کس که عملی را که کس دیگر کرده به خودش نسبت به‌دهد. یکی دیگرانی آن کس که برای جلب رضایت مردم به‌دنی در دین خدا ایجاد کنی یعنی جایی
را که از دین نیست جزء امور دین قلمداد کند و فکر مردم را از این جهت گمرا دهد. یکی دیگر آدمهای دو رو و دو زبان; در جلو روی یک نفر خودشان را دوست و صمیمی معرفی می‌کند و در پشت سر طوری دیگر هستند. با هر دسته‌ای که هستند می‌گویند ما جزء شما هستیم.

نیز علیه آن‌ها از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کنند که هر مردم می‌اند. طالع‌تنش به این فوشد اطمینان دارم که از ناحیه آنها به امت مین‌گندی نمی‌رسد و نسبت به یک طایفه دیگر نگران و هرچه بر سر امت من بی‌پایه از ناحیه این طایفه است. آن دو طالع‌تنی که من از ناحیه آنها مطمئن‌ترین یکی طبیعت مومن خالص است و یکی طایفه کافر خالص اما مومن خالص بدهی است که همان ایمان وی کافی است که او مانع شود از اینکه قدی بی‌بی ضرر مسلمان پردازد؛ و اما کافر محض که هم باطلش کافر است و هم ظاهرش. از ناحیه او هم نگرانی نیست، زیرا هر وقت کفر صرف باین صرف، و باطل آشکار با حقت آشکار روبرو شود از ایمان شکست می‌خورد؛ و اما آن طالع‌تنی که من از ناحیه آنها نگران مردمان مختلف و رو و دو زبانی می‌باشد که در غفتار و در ظاهر مومن می‌باشد و در باطن خود کفر را مستور کرده‌اند. در ظاهر مسند گودسند سالم و در قفق همچون گرگ آدم خوار می‌باشد.

این زبان که پرگذرین نمتوان آلیه است موضوع زیرگذرین گاهان نیز می‌باشد. زیرا نفاذ و رو و دو روی و تهمت و غیبت و سنن جهانی و دستان گویی که هرکدام از آنها یکی از گاهان کبیر به شمار می‌رود ناشی از زبان است.

علياً در دعا و مناجات با پروردگار می‌فرماید: خداوند مرا ببخش نسبت به آنچه به خودم و عده دادم که عمل کنم و بعد وفا نکردم، خداوند مرا ببخش نسبت به آن جزی‌ها که با زبانی به تو تقصیر جستم ولي بعد قلب من با زبان مخاله کرد. خداوند مغفرت و ببخش خود را شامل
حالما یک گردان نسبت به اشاراتی که با جسم کرده‌ایم و اشتباهاتی که با زبان کرده‌ایم و غفلت‌ها و سهو‌ها که دل ما کرده است و لغزش‌ها که به زبان ما جاری شده است.
تأثیر عمل در هدايت بشر

به اسم الرحمن الرحيم

در حديث است: مردم را به سوى خیر و نیکی بخوانند و لی به وسیله غیر
زبان، بیانی به وسیله عمل و بیشترین شدن فرزندان آدم با آنکه دارای قوّه
فکر و تشخیص می‌پاشند و می‌پاهاست همواره مستقل فکر کنند و مستقل
عمل نمایند کم و بیش تحقیب تأثیر عمل دیگران و روش دیگران
می‌پاشند. ما وقتی که یک گله گوسفند را می‌خواهیم از راهی عبور دهیم
این‌داج دیگر اشکالی که به‌ویژه هیچ یک از گوسفندان حاضر نیست به
تهایی آن راه را پیش کرده. همه گوسفندان به دور هم جمع و سر و
گردش‌ها را نزدیک هم می‌آورند و لی همین که به یک وسیله یک یک با جنگ
از آنها در آن راه قدم برداشت موسیخی به دنبال آنها روانه
می‌شوند تا کار به چاپی می‌رسد که منصرف کرد آنها ایجاد اشکال
می‌کنند. این حالت را ما در گوسفندان بی‌زبان و بی‌شعوری می‌پینیم و این‌دانه
برای ما ایجاد تعجب می‌کند. ولی اگر ایندی در اعمال خود ما آزمایشی دان
دقت کنیم می‌پینیم قسمت اعظم اعمال و حرکات و عادات ما
تأثیر عمل در هدایت بشر

گوستفاده‌آمیزه است یعنی روی حس تقفید و حکایت پیروی از دیگران
از ما سر می‌زند. این حس اختصاص به کار به یکار خیر ندارد. در هردو
تاریکی هست و به همین دلیل است که بیشتری در کار خیر مزد و پاداشی
برای با سایر افراد پیرو دارد و بیشترند در فساد و خرابی هم که گرفت
مساوی با همه بیروان خوش دارد.

حالا که چنین حسی در بشر هست که از عمل دیگران پیروی
می‌کند به چه بهتر که علاقه‌تان واقعی به نیک و خیر و صلاح از
همین حس عمومی بشر استفاده کنند و با بیشتریشان در راه خیر، بشر
را به راه خیر هدايت و راهنمایی کنند. آن گونه بیشتری می‌شود دو کار به
صورت یک کار انجام می‌دهد. یکی این که خود آن عمل را کرده است
انجام می‌دهد، دیگر اینکه سیستم هدايت و راهنمایی بی‌قدرت است.

برای هدايت و راهنمایی پیش دو راه است: یکی را یافتن و نوشتند و
دیگر را بیشتر من‌تان. و هر گونه بی‌پرداز شدن که در بیشتریشان اثر ندارد.
پژوهان گفتند: «دوم چنین جهت نیست که را بی‌پردازمند.» یک فرق میان
مکتب انسان و مکتب فلاسفه و حکماً این است که حکماً تا اهل تحقیر
و تعلیم و تدریس می‌باشند و سروکارشان تنها در راهزمان با افکار و
ادراکات بشر است ولی بی‌پردازمان به آنچه می‌گویند قبل از آن که از دیگران
تلقیشان عمل کنند خودشان عمل می‌کند و لذا این اعمال روح بشر
نفوذ می‌نمایند. قلب و احساسات بشر را تحت تصرف خوشی
درمی آورند. مسخر از دیگران می‌آید و از قولش می‌گذرد ولی عمل
و موجی و انعکاسی عمیق در روح دیگری یبدبد می‌آورد. اثر سخن هم
وقتی هست که توانی باین‌مان و عقیده، و دانی روایی و اگر روایی با
ایبان بود قهرآ عمل را هم به کمال دارد و بی اثر نمی‌ماند. اولیاء خدا مرمد
را با عمل خود تحت تأثیر قرار دادن‌نه دنها با‌سخن
در اطراف حق و عدل و انصاف و کرم و نت‌وا و گذشت و فدا کاری
و حیرت و آزادی، سخن زیادگی‌شته شده و از این جهت کم و کسری وجود ندارد. به شکل و به‌هم‌صورتی که خواهای سخنرانی در این زمان‌های موجود است. چیزی که کمتر یافتنی می‌شود عمل به حق و طبق عدالت و انصاف است. آنچه کمتر یافتنی می‌شود خوش‌گرم و تقویست چیزی که کم‌یمیست و واقعیت فیکاری و گذشته است؛ اکسیر نایاب، بی‌کن روح‌های آزاد است. از این روست که بیش کمتر به سخن و فکر کن و فقهی می‌گذرد اما در مقابل عمل سر تعظیم فرود می‌آورد؛ یعنی آن‌جا که با شخصیتی روبرو می‌شود که قطعاً از حق و عدالت منحرف نمی‌شود و تنها و برخی‌کاری را بیشتر می‌سازد و روحی حقو آزاد دارد خود به خود خاطر و علایق‌های می‌شود. این است سر این که سخن هکا و فلسفه‌ای از متن کتاب کمتر تجاوز می‌کند و تعلیمات انسانی جهان‌گیر می‌شود؛ پس از قرن‌ها که نظر می‌افکند می‌بینیم موجی که پیغمبران و اولیاء خدا ایجاد کرده‌اند هنوز باقی است بلکه روز به روز بر عظیم و اهمیت افزوده می‌شود. این موج، موج عمل و بیش‌ترین ورش نشته است؛ سخن هرزگی می‌تواند جنبی موجی عظیم به وجود آورد؛ موج سخن، کوجک و ضعیف است و زود با برخورد به موجی بزرگتر از خود ناپدید می‌گردد.

از سخن‌های عالی‌تر است که فرمود: «سیدان حق برای سخن وسیع‌ترین و بی‌ازن‌ترین سخن‌های است ولی برای عمل تنگ‌ترین وسیع‌ترین» یعنی اگر انسان بخواهد برای حقیقت و عدالت و راستی و درستی و امانت سخن بگوید از هر وضعیت بهتر می‌شود داد سخن داد و استناد کردن و قیاس تشکیل داد و خطابه‌ی سراپی برآید کردن به بی‌پایان و به‌گنگ است ولی اگر بخواهد عمل کن جون مستنزم این است که بخود را جمع و مقید سازد و از حدود خود تجاوز نکند و متعزیت حقوق دیگران نشود. عیب‌های خودش را مانتد عیب‌های دیگران پسیند. آن‌وقت می‌بیند که مثل این است که از چای تنگی می‌خواهی عبور کند و برایش

حکمت‌ها و اندزه‌ها (۱)
تاثیر عمل در هدایت بشر

زحمت است.
هم از سخنان خود علی اکرم که قسم می خورد و می فرماید: «مکان نیست که من شما را امروز کنن به کار نیکی مگر آنکه قبل از خودم آن عمل نیک را انجام داده‌ام و ممکن نیست که شما را از کار زشتی نهی کنم مگر آنکه خودم در نهایت کار انجام داده‌ام و ممکن نیست که شما را در بهترین کار نهی کنم مگر برافتن‌نارنجی‌ی عقل دلیل قاطع این ادعاهای صیلی کسانی می توانند ادعا کند که در عمل و عبادت خدا هنر را و خدمت به خلق خدا و رعایت اصول و عدالت و انصاف به یای علی می‌رسد؟»
روح اجتماعی‌می‌باشد، در این‌جا حکایتی می‌باشد که به‌طور کلی می‌تواند به شرح زیر باشد:

همچنین، ترکیبی‌هایی که انسان‌ها در دوست داشتن به خاطر خدا و دشن «داشتند به خاطر خدا است».

مهمان است آدمی‌نداشتند و به حکم عادات نماز بخوانند و یا روزه یا زکات به‌دلیل یا به حج برود و یا تحت تأثیر یک گروه مذهبی یا جهاد کند و دلایل‌های خودش خالص نشود و افکار و احساسات رفاه و تعلیم بیدا نکند ممکن نیست که به خاطر حق دوست داشته باشد و مهر بورزند و به خاطر حق تنفیذ داشته باشد و کرایه بورزند. زیرا دوست داشتن و مهر ورزیدن، آنهم برای خدا و رضای خدا.

چگونه نیست که عادات برگرداند.

در اخبار و روایات ما وارد است که چگونه حقی چه مؤمن نسبت به

مبدایان می‌گفت این است که بايد هرچه را برای خود دوست می‌دارد

برای او دوست بدارد و حس کرده را برای خود مکروه می‌دارد برای او مکروه

بیمار گم‌ترین حق او این است که خود را به جایی که گهیم کند و

همان طوری که به حس طبیعت و غریبه، بیشتر وقت برای خود جز خبر

سعادت آورد نمی‌کند و جز آن شیر و بیدنی کرده ندارد. برای سایر افراد

مؤمن نیاز به اینچنین باشد: مثال آن‌ها که این پیام است و خودش طبیب,

بايد چنین فرصت کند به خودش پیام دارد، و

به‌دلیل علت‌های این‌ها که در امر معاونت و بی‌سراغی ای دقت شود آنها

که دیگران حاچی در مؤسسه‌ای دارند که خودشان در آن مؤسس‌های کار

مست و برادران و فرزندان و هم‌های مساعدان که من به آنها علاقه‌طلبی

دارم. پس نباید این مراجعه کند گان معلول بشودند و وقت به‌همه تلف کند

و عصبی پیشودن و کاری که مشابه شود؛ و یا آنها که جستی از ما که و

مشروبات و ملیوس و وسائط و کارفرما برای مزد تهیه می‌کند باید چنین
فرش کند که این کار نمی‌تواند این آذوقه را برای خانه خود به تنهایی کنم.
پس دیگر نباید غیر و ناقل به کار بپردازم و یا در وقتی که معامله می‌کنند پایید این طور فکر کنند که خود می‌خندند.

علت را یکم.

 رسول خدا فرمود: مثلاً اهل ایمان در دوستی مبتاد و عاطفة مشترک همان مثل یک بیگر است که جون غلبه درد می‌گیرد سایر اعضای جسد بی‌قراری و هم‌ماندگی می‌کنند؛ درجه حراست بدن بالا می‌رود و تب عارض می‌گردد، استراحت و آسانی از تب‌نمایی و خستگی برمی‌پردازد. بیخویی ییده می‌شود. خاصیت موجود زنده این است که بین اعضا و اجزا همکاری و هم‌ماندگی هستند و آن جامد و مرهق است که از خراب شدن یک جزء اثر در سایر اجزاء دیده، نمی‌شود. جامعه نیز به تویه خود حیات و معاین دارد؛ روح اجتماعی تیز به نوعی خود حقیقتی است. این چه یا آن جهانی گر روی اجتماعی وجود داشته باشد و جامعه زنده و جاندار باشیدند، شک هم‌ماندگی و همکاری در آن جامعه وجود دارد. به گذرنامه یک یادگیری تیمه نمی‌کند. به یکدیگر کم نمی‌فرمودند، رفع استعفای انصاف و عادالت را می‌نمایند. در خوشی و ناخوشی دیگران شریک می‌باشند.

سالم در مدیری خشن‌سالاری بیشتر شد اما صادق از نظر خرج منزل خود استاد: اساسیما در خانه به دارایی؟ او گفت: جایی نگرانی نیست. به دوست‌های‌اش ما را افتخار کند از گندم تهیه و ذخیره کرده‌ام. امام رفرو: نه این است؟ گفت: این مراکز اسلام در خانه‌ای که برای خورد غذا روز به روز به دکان نانونی تهیه می‌کنند و به واسطه کم‌بینی گنبد نان معمولی مردم نمی‌گند و نمی‌جو است. امام رفرو: برخی هرچه گندم در خانه ما هسته به مردم پروش او گفت: این کار صالح نیست، زیرا دیگر برای ما می‌سر نخواهد شد گندم بخوریم. امام
روح اجتماعی مؤمن

فرمود: منعی ندارد همه اینها را پفکش. بعدما هم مانند دیگران روزانه از نانواییها از همان تنها که نیمی گندم و نیمی چوب است می‌خوریم و مصرف می‌کنیم؛ هرچند برای من مقدور است که تنها سالخوردگی و کسانیم گندم خالص مصرف کنیم ویلی من دوست دارم با سایر مسلمانان شریک و همدیگر باشم.

این است معناي روح اجتماعی و این است معناي اینکه جامعه زندگی باشد. زندگی پیدا اجتماع به این است که در افراد آن اجتماع روح اجتماعی و حس اجتماعی و عاطفه اجتماعی وجود داشته باشد؛ يعني همان طوری باشد که امام صادق علیه السلام فرمود: خودت را همواره همه چی چی دیگران بگذاری و برای آنها همان را بی‌سندی که برای خود می‌بسندی و همان را کاره‌ای داشته باشی که برای خوبی یا خرابی کاهش دارید. خداوند ما را موفق بدارد که در برخی اطلاعات بیلند آسمانی دارای روحوی اجتماعی بشویم و همیشه سرافراز و سریبدی زندگی کنیم.
رعايت جنبه‌های معنی‌و اخلاقی در افتخاق

سم الله الرحمن الرحیم

امیرالمؤمنین علیه السلام در یک وقت که مقداری خرما از مال شخصی خود در میان فقر رفت، مقداری برای یک نفر فرستاد که آن شخص هیچ‌گونه عرض حاجت و اظهار اعتراض نکرد. خود او می‌گفت: اگر بویه از این بچه‌ها نخواهد، مردی به امیرالمؤمنین اعتراض کرده که آن شخصی که از تو جزیی نخواسته و عرض حاجتی نکرده و با این‌طور برای او کافی است، تو چرا اصلاً برای او که از تو جزیی نخواسته می‌فرستی و چرا اینقدر زیاد می‌فرستی؟ سختی که امیرالمؤمنین علی در جواب این رد می‌گفت: اگر بویه خدا اکتفا کرده که در میان مسلمانان زیاد نگذرد، تو چقدر آدم پست دیکه، من می‌خشم و تو برخی می‌ورزی و بعلاوه اگر بتا شود از فقیر به کسانی بپیشنه که از من تمامی و نقاضا. اگر به خشکی کنید، بی‌پوش آنها از آنهایی که به آنها داده‌ایم، آنهایی را وادار کرده‌ایم که روی خود راک هنگام سجده برای خداً
رعایت جنبه‌های معنوی و اخلاقی در افراز

خود بر خاک می‌نهد و از خداوند مستثنی می‌نمایند. این رواج می‌توخه من کند و به‌من ببخشند. یس آنچه من نام "بخشش" روی آن گذاشت‌هم ببخشش نیست. معاشی تفاوت در عوض بندی آورده کسی چیزی به او ببخشیدم. بعد فرمود: کسی که اینچنین فعلی داشته باشد و منظور باشد که محتاجان در خانه او راینده یا با دو کوچ و بازار جلو او را بگیرند تا دست قسم به سوی آنها دراز کند یا در دعاه خود هنگامی که می‌گوید: "الله‌م افزای ولی‌ولایت و الوداع" دروغی است. زیرا کسی که از کوچکترين مناع دیوی نسبت به دیگران بخشی باشد چگونه ممکن است به آسانی برازی دیگران تعلیم بهشت و سعادت ابدی نماید؟

در قرآن کریم، سورة مبارکة بقره آیات زیادی هست در موضوع افراز مال در راه خدا. افراز و کمک به مستثنیان و محبت زدگان و بلاذدگان در دنیا همیشه بوده و هستد. موضوعی که قرآن مجدی به آن اهمیت می‌دهد رعایت جنبه‌های معنوی و اخلاقی است. زیرا اگر رعایت جنبه‌های روحی نشود، ممکن است زبان یک عمل از فاقدش بیشتر باشد. جنبه‌های روحی که باید رعایت شود بعضی مربوط به افراد افراز کنند، است و بعضی مربوط به روح آفراد مستثنی و بیمارانی است که می‌خواهند از آن کمک‌ها بهره ببرند. جنبه‌های مربوط به روحیه افراز کنندگان این است که باید خالی از هر نوع ریا و نظاره و خودمدایی باشد. باید صرفاً جنبه‌های همدیدی داشته باشد، باید حلال افراز صرفاً منابع از ایمان و وجدان زنده و حساس شخص بوده باشد. که بی‌گمان اکرم فرمان: "مثل مسلمانان از لحاظ همدیدی و حساسیت نسبت به یکدیگر مثل بدن این است که جون عضوی به درد می‌آید همه اعضای دیگر با تب و دیگر خوابی اظهار نمی‌کند". عملی که منبع از ریا و تظاهر باشد ضرورت از فاقدش بیشتر است. این است که قرآن مجدد هر جا نام افراز می‌برد کلمه "فی سبيل الله" را آن توأم می‌کند. به‌عنی
انفاضی فقط برای رضاى حق باشد نه برای اراضى جامدطبیعى و نه در راه اطفاى شهوات نفسى.

و اما جنبهى روحى طرف مقابلى که به رعایت شود این است که،
کمک و دستگیرى نباید به صورتى درآید که شخصیت روحى طرف مقابلى را خرد کند:

با آنهاى اللهى آمتو لا تبیذوا ضداقیکم سالىىوى الدى کلدى
یقین مالى رؤاه الناس.

ای مردم با ایمان از راه منت گفتن بر کسان و از راه آزاردادن به قبران اعمال خبر و انفادات و احسانات خود را باطل و ضایع نکنيد کسی که به وسطه ربا کارى و تظاهر و خودنامهى مال خود را اتفاق مى کند و عمل خود را ضایع مى گردد.

امنهِ اظهارهمٔ خویى و عادتشان این بود که مخفیانه به این و آن کمک کنند؛ همه برای این بود که افراد محتاج احساس ذلک و خوارى در خود نکنند و روحى و شخصیتشان درهم شکسته نشود. این گونه عمل است که اثرى یک بر صد بلکه یک بر هزار است. که خدا مى فرماید:

مثلى کسانى که در راه خدا بخشىى مى کنند مثلى دانىى گنبدى
است که به زمين باشندى مى شود و از آن بى هوى دارىى هفت خوشىى (پدید) مى آید که هر خوشىىىى صد دانىى داشته باشند و خدا برایى هرکسى که بخواهد از این هم پیشتر قرار مى دهد.
فقر روحي و فكري

با اسم الرحمن الرحيم

در سال دهم هجری که کمرت از بک سال از عمر رسول اکرم باقی مانده بود، علی (ع) به آمر رسول اکرم با عدهایی به سوی بمن رهسیرار شد. این سفر به شکل این بود که ایبودگانی عظمت از مردم می‌پنوم اسلام آورده بودند و به ایبودگانی خدا در پیش یگانه و رسالت حضرت خاتم که ایمان پیدا کرده بودند و احتیاج داشتند که کسی یاد رهبان و تعالیم مقدس دین اسلام را کامل‌بی‌آن تعلیم دهد و بعلاوه هنوز بقایا بی‌این بیل و پیت برستند و خود داشت که لازم بود محو شود و از این پرود، هنگامی که رسول خدا را علی را روانه می‌کرد این جمله را به وی فرمود: «اگر خداوند یک نفر را به دست تو و بی‌پرسته تو هدایت کند و اورا از گمراهی نجات پخش بپرداز تو بهتر است از اینکه تمام مشرق و مغرب را داشته باشی» و به روایت فرمود: «بهتر است از اینکه تروت تمام دنیا را داشته باشی و همه را در راه خداوند بکشی». در سوره مباركة یتقریم: «این کتاب هدایت است برای
مردمان بافتاها که به جهان غیب ایمان دارند و نمای را یابا می‌دارند و از آنچه می‌باشد آنها روزی کردایم به دیگران بهره می‌دهند. در حضور است که مقصد از جمله آخیر ان است که از علم‌هامی خود به دیگران بهره می‌دهند و آنها را ارزش و هدایت می‌کنند.

در حضور دیگر است که هیچ‌کاری و هدایای ساده‌تر و پارزشتر از این نبست که کسی فکر کرده و حکمی و باستوانال عدل صمجی سرای زندگی به دیگری هدیه کند.

نتایج این تعبیرها و بیانها در آثار دیگری می‌زیاد است. از همین اینکه به فهمیدن که از نظر اسلام راهنمایی فکر و علمی و عقیده مورد در جه دیده از اهمیت است. فقر روحی و فکری بالاتر از فقر مالی و اقتصادی است با داشتن ثروت روحی و فکری و اخلالتی می‌توان فقر مالی و اقتصادی را علاج کرد ولی با وجود فقر روحی و معنوی یکپارچه مالی سودی ندارد و ممکن است نراحتی و شقاوت انسان بی‌پایید.

مقصد این نبست که فقر مالی و اختیار مادی امر ممدوح است و نباید آن را چانه کرد. بلکه مقصد این است که انسان نیاز فقر را متحضر به فقر مالی بداند و توجه به فقر های فکری و روحی و اخلالتی نداشه باشد. چیزی که منشاً یک‌ساده‌سازی انسان هم‌توجه خوشی بی‌معنی بی‌معنی بی‌معنی رفع فقر مالی بدنی این است که انسان خودش فقر‌مادی را بپوشد از دیگران احساس می‌کند و رنج فقر مادی را پیش از کسان دیگر حس می‌کند.

برخلاف فقر‌های روحی و معنوی که خود شخص آن فقر و عوارض و آثار آن فقر را احساس نمی‌کند، دیگران و مخصوصاً از این تروث معنوی بهره‌کاری دارند بهتر احساس می‌کند. از این جهت است که می‌بینیم بی‌شماران و بیشتران قابلیت به شیرت بی‌نتیجه‌ی خود را به رفع نواقص روحی و معنوی معفون کردند. جون می‌دانند که تواضع مادی‌یا خود مدرم خواب درک می‌کنند و در این ناحیه جدیدی احتمالی به تنه‌ی
فقر روحي و فكري

و تذگرف و بیداری نیست.

خداوند متعال در قرآن آنکه می خواده نعمت‌های خود را
نسبت به بند؛ صالح خود حضرت محمدین عبادت به
قسمت‌ها چه مادی و چه معنوی را ذکر می كند. هم رفع فقرهای مادي را
ذکر می کند و هم رفع فقرهای معنوی را. می فرماید: "مگر چه این است که
تو بستیم و بی بانده بودی و خداوند تو را در بناء خود گرفته؟ مگر چه این
است که تو مرا به عنوان و خداوند تو را با نوع خوشن هدایت کرده؟ مگر چه
این است که تو فقیر بودی و خداوند تو را مال و خوستر فراوان بی نیاز
کرده؟ یک پنیمان و بی نیاز هم زیر رست قرار نده و آنها را پناده، و هم
سئالان و فقیران راز خود مران و نعمت‌های پور دگار را بی‌گوی کن".

علی علیه می فرماید: یکی از اجزاه و بیدختی‌ها فقر مالی است و از فقر
بالاتر و سخت‌تر بی‌علیه است که آدمی مالی و مرضی بوده باشد. و
از بی‌علیه تن سخت‌تر و بدتر بی‌علیه روح و روان است که آدمی گرفتار
امراش روی و بوده باشد. مبتلا به حکم و خوشن و حدسیدی یا حسیدت یا
عناد و تاج‌ها با خرید و خشت و نظرتیکی با ترس و جبانی و امتأ اینها
بوده باشد.

هرکسی که به دیگری کمکی بنماید یک نوع حقیه به عهده او بیدا
می کند؛ مقدار و انداده آن حق تابع مقدار و میزان ارزش کمکی است که
کرده است. بالاترین حقیه که کسی بر کس دیگر بی‌بدا می کند. حق تعییم و
ارضای و هدایت است. علی علیه‌ می فرماید: "اگر کسی بی‌حرف، مرا
بی‌مورد ما برده خوشن ساخته است". دانشمند بلدرگ اسمی اسلامی سیبید
رضی که جمع کندن تهجیه ملاده است به مناعت و عرّف نسم معرف
است؛ در هم اسما عمر از کسی ذیل گل نکرد و حتی رویه که پدرین
چیزی به او هدیه کرد تذبیرفته، تا آنکه اتفاقاتدا که بکی از استادان و
معلم‌ان و کتابی یا چنین دیگری به او ادا کرد، ابتدا خواست تذبیر و
جانین عذر آورد که در همه عمر از اهدا چیزی تبدیلی نمی‌گرددتام و حتی زیر
پار متفکر نیاز رفته‌ام، استاد گفت: مگر نعمه‌ی دانی که در اسلام حق
استاد و معلم از حق بدر بالاتر است؟ در مقابل این منطق، سید رضی
تنوانست مقاومت کند و ناجار بی‌پرده‌شناس.
علم در ذات خود شفیف است. فراگرفتن علم، عبادت و طاعتنمایی
است. تعلیم دادن و یاد دادن به شاگردان بالاترین عبادات‌های حق
استاد و معلم و راهنمایی از هر حقی پرتره و بالاتر است.
فقر معنی

بسم الله الرحمن الرحیم

از سخنان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است که می‌فرماید:

عجب است از کسی که دیوانه‌ای چنین می‌دارد، و خودش به خود و خودش خود را می‌گذراند و به دست درآورده‌ای خود، همیشه دیده‌ای به خود راه نمی‌دهد.

انسان از فقر و کمبود طبیعی طبعاً گریزان است؛ اگر احساس نقص و فقر در یک گوشته زندگی خود متوقف کرده‌ای به این حسی که آن نقص را تکمیل و آن فقر را برطرف سازد، که قدرت که هست تخصص و فطرها مالی خلبان واحذ و محسوس است برخلاف فقرها و نقصهای معنی معنی ملی از فقر مالی یا از همه کس حس می‌کند و این نقص برای خود بازکرده، نوع فقر مبارزه کند و گاه این تلاش به حد افرادی بررسی و به صورت حرص و طمع درمی‌آید و منشا خرابی‌ها و ظلم‌ها و حق‌کشی‌ها و
اجتماعی می‌گردد. و همچنین فقر شاک و حیثیت؛ هرکسی زود می‌فهمد که جدید در جامعه آب و حیثیت دارد و جدید از این لحاظ کسری دارد و لذا دائمًا در فکر جیران این کس‌ها بر می‌آید. و همچنین است فقر و نقص‌های عضوی و اندازی در فقر در تربیت و ادب کمک باید خود شخص قابل ادرار است. کسی که فاقد ادب معاشرت و اخلاق انسانی و تربیت صحیح اجتماعی است فقردش کسری خودش را از این لحاظ نمی‌فهمد. خصوصاً اگر اختلال زشت وی در روشنی رسوخ یافته باشد و به اصطلاح ملکه شده باشد و بالا آگر آن طرز اختلال در اجتماع هم معمول و شایع باشد. دیگر در این صورت آن خلق زشت در نظر از مسلمی و قابل دفاع است و همیشه از طرز رفتار فقردش و هم مسکن‌نشست حمایت می‌کند. و از همین قبیل است فقر علمی و فکری آدم جاهل و کم خرد: چیزی را که هرگز احساس نمی‌کند. همان جهالت و کم خردن است.

پس علت این که بشر درباره مکان‌ها و خوردن‌های خود می‌ندیند و تلاش می‌کند اما درباره معقولات و تحقیق انگیزه صحیح تلاش و کوشش نمی‌کند همان متفاوتی جهالت و کم خردن اوست. اساساً او لین درجه دانش و علم توجه به فقر علمی و احتجاج علمی است. یعنی این که انسان فقردش منتوخ گردید که کسری و کم‌بود علم دارد؛ به مر اندارزه که بایده علی و معروفش بیشتر با او رود. بیشتر جهالت و ندانایی خود را احساس می‌کند. بلکه وقتی که حکیمی آزموده و فیلسوفی پخته و کاملاً گست می‌گوید: «تا بدحال رسید دانش‌مندی چه بدحال همی که نادانی» بای می‌گوید: «هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز – معلوم شد که هیچ معلوم نشد.»

غرض این است که اگر گویند لازم تربین و مستقل‌ترین دانایی‌ها و توجه‌ها برای بشر جیست؟ یا چه گفت توجه به فقر علمی و توجه به
نادانی: این توجه است که عطش شدیدی و تنش‌سنتی در بشر برای طلب علم و تکمیل عقل و معرفت ایجاد می‌کند. همان حرصی که جویده مال و ثروت به صورت یک عطش شدید خاموش‌نشدنی بی‌پایان می‌کند عیناً در طلب علم و جویده معرفت بی‌پایان می‌شود. داستان‌ها از مردان حیرت در تاریخ و قصص آمدند که حیرت انگیز است و آدمی در شغفت می‌شود که چگونه یک بشر تا این اندازه قلاده حرص و طمع را به گردن خود می‌اندازد. نظیر همین داستانها از یک عده طالبان علم و معرفت در تاریخ به یادگار مانده است. نوشته‌کنندگان حکیمی و ریاضی‌دان معرفت اوریخان پیروی در پست‌های افتاده بود و ساعات‌های آن‌ها را در همان حال فقیهی به عبادت وی آمد. اوریخان با همین سنگینی و سختی مرض هوشمندی کامل‌پذیری به پایه و مشاعرش به خویی کار می‌کرد. در همان حال فرست را غنی‌نشسته شمرده و یک مسئله‌ی فقیه‌ی را طرح کرده و مورد افتن‌دونش در شغفت ماند و به یکدگان خواندن و مذاکره علمی است؟ اوریخان جواب داد: «فرمگیم کم اگر این مسئله‌ی را بدانم و بعید بهتر است از اینکه این مسئله‌ی را ندانم و بعید».

علم و فکر غذای روح است. آدمی باید به همان اندازه‌ی که درباره معاش‌خود فکر می‌کند درباره غذای روح خود نیز بپنداشته و به خود مقادیر موانعی که در غذاهای جسمی لازم و ضروری است، در غذاهای روحی نیز لازم و ضروری است. علی‌چه‌ی می‌فرماید: می‌گویم: اگر در شب تاریک آنها را بر سر سفره‌ای نشانند. تا چرا غر و روشن نکنند دست به این دراز تماشا کنند و متوجه شوند که چرا غر و روشن نکنند تا با چشم ببینند این غذا روحی که وارد روشنی‌های می‌شود چه نوع غذاهایی است. همان طوری که غذاهای جسمانی غذایی و غذاهایی ضعف‌آور است، بعضی نشاط‌گذار و بعضی سختی‌آور و بعضی حال کننده است. بعضی موجب
سلامت و بعضی مسمومیت‌های است. گذاشته‌ای فکری نیز همین طور است؛
تغییراتی که آدمی فراگیری و کتابیتی که مطالعه می‌کند و مقالاتی که
می‌خواند و ساختار‌هایی که گوش می‌کند از لحاظ آثاری هم به یکسان
یپسند. بعضی‌ها را استی فکر و اراده را قوی می‌پسند و بعضی یا خود
نوبتی می‌پسند. بعضی از تغییرات است که آدمی را به حیات و زندگی
و نظام آفرینش خوشبین می‌کند. تغییرات دیگر به صورت درستی
آموخته شده. ارزش حیات و زندگی و هدف آن را بالا می‌برد و نظام
آفرینش را محیج و دوست داشتنی می‌کند. آدمی را به سروش و
دیگران علاقه می‌شود و رضایت را به مفت خودش و
زندگی را در نظر انسان‌پنهان و یقین و خلق را به خودش
روحب‌داری ای را به عنوان بهره خورده و همه کس حتی نسبت به خودش
بدین‌یا می‌نواهند. تغییرات بسیاری از آفرادی که خودشان روحیه‌ی
دینی دارند یا حتی افرادی که به مسیره روزگار مشغول هستند
می‌شود. مکرر نواحی و خوانی که فلان جوان خودشان کرده و نامی‌ای از او به
دست آمده که به نشانه است احتمالی مسئول قتل من نبسته. من خودم
شخصاً دست به این اقدام زدم. علت اصلی مطلب این است که از زندگی
خسته شدم. بعد به تخفیف کرده‌اند دیده شد که کتاب‌ها که مورد مطالعه
این موجود بی‌خیج بود، کتاب‌هایی بود که به وسیله یک بی‌خیج بود. او به
ویژه بر پیشنهاد و پیدایش از حیات و خلق تغییر پایان است. اگر
احساس به‌منو معلومی می‌شود که این گونه کتاب‌ها در انتقال اشکال را به
زندگی یک علاقه‌کرده و چه روحیه‌های سالم و معصومی را مسئول کرده
و چه خانواده‌ها را متلاشی کرده و چه عزیزان را را راگز و بین برده
است.

اگر کسی مثلی بستنی مسمومی بخورد به فاصلة بعد ساعت اترش
ظاهر می‌شود و فوراً به بیمارستان منتقل می‌گردد و آن بستنی فروش هم
تحت تعقیب قرار می‌گیرد، ولی جه بسیار اشخاص که کتاب‌های مسومی را می‌خوانند و آن کتاب‌ها روحیه آنها را فلج و بی‌حس می‌کند ولی نه خود آنها و نه مقامات مسئول متوسط نمی‌گردد که جنین ضایع‌آی رخ داده است.

آری، آمام حسن مجتبی اَنَّه فرود: عجبی که مردم درباره مکولات خود ماندیشند که مثلًا غذای مسومان نخورند و اگر کسی غذای مسیم به خورد آنها بدهد، آن را تحت تعقیب قرار می‌دهند، اما درباره افکار و معلومات و معتقدات که به مغز خود فرو می‌کنند هیچ نمی‌اندیشند و توجه ندارند و یا از دست‌های هستند نسبت به آن شخص مسیم و مکولات که منتسب به هم هستند می‌یابند و او از دست‌های ورودی می‌گردد، عجبی و مهم‌ترین این است که فکر مسیم و خطر ناکافی، زندگی دینی و صیغة مذهبی هم مانده‌است. به‌طور کلی، دیگر خطر از عید برای محتور است. در تاریخ گذشته‌ها متأسفانه جقدر زیاد افکار مسیمی با رنگ و شکل دینی وارد بازار شده و خریداران زیاد با کار خود و کم‌ترین هم می‌توانند به سدهٔ این مسئول تقلیل است. آیا باور می‌کنید که این روحیه نتیجه و جامد و سرود و خشک ما مقبول همان مسئول‌های تقلیل ورودی است؟

لایه‌شیده، ایبکه در اسلام، دستور و قانونی هست مبنی بر اینکه نشر و خرید و فروش و حتی قرائت کتبی پیش‌تر حرام است. مگر پیش از افراد معدودی که تحت تأثیر آن کتاب‌ها قرار نمی‌گیرد و با خوانندی و قرائت آنها گمراه نمی‌شود. این دستور در حالی است که روحانی این است که قبل از نظر ضعیفی به جلده‌کند و منافعی با اصول آرامید نتیجه شود و لیاگ بررسی توجه کنیم. می‌بینیم از نظر کلی، این قانون نه تنها به اشکال است که بنیان هم لازم و ضروری است. کتبی پیش‌تر به نشایش معرفی شده‌اند، خواهید گفت که میان احترام و ضلالات جست؟ جواب این است که خوبی و بیده هر چیزی را از روی آن راه باید شناخت، باید دیده بکنیم، هر چیزی را
(۱) هم‌اکنون برای اجرای آنالیز‌های گویشی از لحاظ زبانی، درمانی، اجتماعی و سیاسی باید توجه شود که جامعه‌های جهانی در یک معاصری خاصی قرار دارند که این معاصری در حین تغییرات جهانی عمومی و دیدگاه‌های جهانی در حال تغییر است. به طوری که تغییرات جهانی باعث شده است که تغییرات در جامعه‌های جهانی به صورت عمومی و اجتماعی شکل گیرد. 

در این متن، اشاره به تغییرات جهانی در جامعه‌های جهانی که باعث شده است تغییرات در جامعه‌های جهانی به صورت عمومی و اجتماعی شکل گیرد. 

(۲) در حال حاضر، برای اجرای آنالیز‌های گویشی از لحاظ زبانی، درمانی، اجتماعی و سیاسی باید توجه شود که جامعه‌های جهانی در یک معاصری خاصی قرار دارند که این معاصری در حین تغییرات جهانی عمومی و دیدگاه‌های جهانی در حال تغییر است. به طوری که تغییرات جهانی باعث شده است که تغییرات در جامعه‌های جهانی به صورت عمومی و اجتماعی شکل گیرد. 

در این متن، اشاره به تغییرات جهانی در جامعه‌های جهانی که باعث شده است تغییرات در جامعه‌های جهانی به صورت عمومی و اجتماعی شکل گیرد.
تعصب باطل

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم از گروهی از مردم زمان نزول قرآن که منکر و مخالف قرآن بویشندن می‌کند که می‌گفتند: «خداوند اگر این قرآن حق است یک سنگی از آسمان بر سر ما بفرست که ما یک آنج از نماییم.» خلیفه عجب است که پیمان به حالات دریایی که حیاتیان تندر برای شریف و ناگوار و غیرقابل تحمل باشد که با جای خود اگر حق و حقیقت است و ناپذیر خواهد ماند و نفوذ بی‌پاسا خواهد کرد. من را نپرده که آن را پنجم؛ در صورتی که مردم بايد اینچنین باشند که از خدا بخواهند که اگر فلان مطلب حق است سیبیه مرا براي درک و فهم آن بازگی و مو آمده؛ بذریشان آن گردان. پیش این طور است. پرگاهی به قدری مراج روحی و اخلاقی و فکری شیعه مبایین و منافعی با حق و عدلت و درستی و ایمان می‌گردد که حاضر است بعید و با حقیقت روبرو شود.

در عرف ما شایع است که می‌گویند: «با حقیقت تلخی روی رو شدم.» اینجا این سوال هست که مگر حقیقت هم ممکن است تلخ باشد؟ مگر نه
این است که در انسان میل و عشق به حقیقت آفریده شده، پس چرا حقیقت تلخ گردید؟

جواب این است که از یک نظر هر چیزی در ذات خود تلخ یا شیرین، زشته یا زیبا، خوشبو یا بدبو نیست؛ این امور جیب‌هایی هستند که ذهن ما آنها را خلق می‌کند اما نه به طور گرفت و پی حساب. مقصود این است که تلخی و یا شیرینی و یا زشته و زیبایی و بدبویی با سایرناشان و اوضاع و احوال طبع ما و مزاج روحی و جسمی ما ارتباط دارد. مثلاً فقد و عمل در ذاته اشخاص سالم شیرین است، ولی ممکن است بیاید یک بیمار یا اواحال خودش طور دیگر است. قند و عمل طعم تلخی داشته باشد. اینکه ما گوییم حقیقت شیرین و نباید است، برای طبیعتها و روح‌های سالم و بی‌غرض است که خواهان واقعیاتی می‌پیشند که هستند، اما یک بیمار یک روشنی بیمار و آلوه به اغراض، گاهی حقیقتی از هر تلخی تلختر است تا آنجا که تاب مواج شدن یا آن را ندارد و از خدا می‌خواهد که اگر فلان چیز حق است مرا بیماران که آن را بیشتر.

از علی‌ممالی: سوال شد که اسلام را توصیف کنند، فرمود: طوری توصیف خواهی کرد که تا اکنون کسی توصیف تکرد که است: فرمود: «اسلام تسلیم است». این کلمه بسیار زیباست، اینی حقیقت اسلام عیان نداشت و تعصب نداشت و لحاظ نداشت با حقیقت است: اسلام این است که بشر درباره حقیقت تسلیم باشد. قرآن کریم عدایی را به اشاره یاد می‌کند که در عین کمال یقین به صدی و راستی بیان کرده است. اگر می‌زیدند. علی ممالی: فرمایید: حکمت یعنی سخن و مطلب درست و محکم و متقاعدی‌گم‌شده‌ی مؤمن ایست و آدمی گم‌شده‌ی خود راه‌جا و در دست هرکس که بپیوند آن را می‌گیرد. مثلاً اگر کسی انتظارت خود را گم کرد باشند و بعد از چندی آن را با تمام نشان‌ها روی پاسخ دستفرش و
یا در این هشت کرم بی‌پیش معطل نمی‌شود و آن را مطالعه می‌کند و اگر مانعی در کار نباشد آن را برمی‌دارد و می‌روم. مؤمن و مسلمان واقعی از نظر علم جوی و حقیقت طلبی تایید اهمیت به‌دهد که حقیقت را و علم و حکمت را در نزد چه کسی می‌یابد؟ آیا آن کس که آن گنج در اختیار دارد هموطن اوست یا یک همکشی او نیست؟ آیا سیاست است یا سفیدپوست؟ به چه یک از این امور اهمیت نمی‌دهد، فقط به این جهت اهمیت می‌دهد که آن آنچه در نزد او هست حقیقت است یا حقیقت نیست.

در قرون اولیه صدر اسلام که مسلمانان کم و پیش از تعلیمات اسلام برخوردار بودند، این حقیقت و بی‌روی از این دستور کمال‌نمونه‌دار است; مثلًا دیده می‌شود حوزه‌ی دش‌نشین شده مرگ‌گز از عرب و ایرانی و هندی و بین‌المللی و پربر، و یکی از آنها به‌این‌ها رای همه تدریس می‌کند. چه بسیار از اعراب که در حوزه‌ی عرب افراد ایرانی یا غیر ایرانی می‌نشنند و برغم جه بسیار افراد ایرانی و یا غیر ایرانی که استادگان از نظر عرب‌آمیزی خود یا در مقام تحصیل علم و ترمیم کردن شدند به حقایق علمی اهمیت نمی‌دادند که استادی که از علم و علم فرا می‌گیرند چه کیشی و ماهی‌های دارد. استادی بیشک‌گرفت مسلمانان بی‌تر مسلمانان تدریس می‌کردند و مسلمانان فرا می‌گرفتند و آن‌ها خودشان از استادی شان بالاتر رفتند و باهمان بیشتر آوج گرفت.

اگر در آن وقت روحیه‌های باورنگی و غور و تعصب می‌پردازد. می‌گفتند آن طلب و آن فلسفه و آن آدم و حکمت‌ها که از نزد دیگر یا اهل کشور دیگر باید به دست ما برسد ما نعم خواهیم. ما حاضریم بیماران ما بیمارند و علم طلب را از بیماران فرا ثبت نمی‌کنیم. با این که یک‌همیشه در جهت و محوریت می‌مانند. این است تعصب بی‌طل و غلط. یعنی این از آن‌ها مه‌می‌شدند شدید از تعصب می‌کند می‌فرامید.
اگر فردی می‌خواهد خورشید غروب ملی و تصسب داشته باشد، نسبت به فضایی و مکان و صفات حسنی تصسب داشته باشد، با خود بگویید جو فلان ملت عالم است و ما عالم نیستیم بس بکوشیم تا به آنها در عالم بررسیم و از آنها هم جلوتر پرویم. جو فلانان ملت اخلاق و عادات و روابط اجتماعی مانند ما هستیم و بسیاری از آنها در درستی و امانت و وفاداری و حسن اخلاق جلوتر پرویم؛ فعلاً شما در جهت نزدیک شدن به حقیقت باشید نه در جهت دور شدن از آن.
مموجات كاهش تأثير تعليمات دين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. بارك الخلائق إجمعين و الصلة والسلام
على عبد الله ورسوله وحبيبه وصفتي محمد وآله الطاهرين.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

وَّمَا جَعَلْنَا لِيَتَّبَعْنِي نِعَمَّةً أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَتَّبَعَنَا ۖ فَهَلِئِما هُمْ الْمُخَالِدُونَ.

مطابق مشهور. امشب، هم شبي هملت رسول أكرم ﷺ. است و هم شبي
شهادات سبت غرامي اثناء دوم حضرت مجتبى سلام الله عليه. از اين
رو به عموم [مستمعين] محترم تسليت عرض مك كم عرابش امشب من
راجع به موجباتي است ك تأثير تعليمات دين را در نفوس مردم كم
ميكد و از نفوذ أتها ما كاه. الابته شناختن اين أمور مثل شناختن نوع
بيماريه جسي م لازم و واجب است: تنا ببيماري شناخته نشود

١. التباعه / ٣٤
معالجاتی ممکن نیست و تا مولف تأثیر تعلیمات دین در روشنی و نفوس مردم شناخته نشود نمی‌توان از برکات دین استفاده کرد. همه می‌دانیم که یکی از مسئولیت‌های مورد اعجاب محققین و مورخین جهان است شدت و سرعت تأثیر دین می‌بیند اسلام است در عصری که ظروف کرد. هم به سرعت و در مدت کم نفوذ کرد و هم تأثیرش عمیق و شدید بود که انتقالها و تحول‌های سیاسی و فرهنگی که بعدها بیش آمد تنوانست آن را متنزل کند، رسول خدا از دنیا رفت در حالی که مردم فوغ پا کمال میل و رغبت به دین خا وارد می‌شدند (تنخلاندی در دین‌های آفریقا) و یک تدریجاً از تأثیر شدید، که زمان خودمان را با زمان رسول امکان مقایسه می‌کنیم، از اینجایی از جای تأثیر واقع شدن مردم نسبت به دین، تفاوت از زمان‌تای آسانی است، این هم به نوبه خود مسائلی است، یک مسئله مهم اجتماعی است؛ این تفاوت علی‌الدین، آن چیست؟

می‌دانیم بعضاً بدیعه بیش خود این طور خیال می‌کنند و این مسئله را این طور حل می‌کنند که علمانت یک است که عصر دین تدبر بجا یافتمنّی. می‌شود در آن عصر و آن عهد که تأثیر تعلیمات دین زبان روح عصر و زمان از طوری دیگر ایجاب می‌کند. و ایجاب می‌کند که آن تعلیمات تدریجاً از بین برود. و چیز دیگری چای آن را یک‌گرد، این جواب ممکن است در نظر افرادی که می‌دانند یک دین را به منزلت ابزاری از ابزارهای زندگی فرض می‌کنند که حوزه‌ی خود را به ابزاری بهتر و کامپلکت‌تر می‌دهند پسندیده، به‌ویژه و لی اصولاً عرض کمک که دین جزو بخشی از زندگی و اساس روح زندگی است در جعل ابزار زندگی که قابل تعویض و تبدیل به جه‌ی دیگر باشد. امروز

1. نصر
متنی را بخوانید و به صورت طبیعی به نمایش بگذارد.
عبارت دیگر نمی‌توان گفت مورد استعمال و به کار زدن اسسور معنوی وقتی است که انسان در رنگ محروم‌های مادی پس از مرگ از معنویت‌های طبیعی به عنوان یک مسئک است که نمی‌باشد، اما این امر و جزئی‌های دیگر است. اجازه می‌خواهیم قبل از انجام مختصاتی عرض کنیم در قرآن کریم تعبیر حجاب و یا غلاف برای دنها و روح زیاد آمده است:

و اذن قرآن جعلنا بینک و بین آنین لاپیمون بالاخره
چجابا مشروتئا.
و میهمیم مینتیسیع لیک و جعلنا على قلوبهم آکنن ان يقفهو و
فی اذائتهم وترأئا.
و من أظلم ممن ذکر ببابته رهی فاعرض عنه و نیسی ما قدیمت
یداه إذا خعلنا على قلوبهم آکنن ان يقفهو و فی اذائتهم وترأئا؟

واقلها هم می بینیم که گاهی حالتی در دل بیدا می شود که حالت رقی
و خشوع نسبت به حق از میان می رود، انسان نظام فجع مرتب
می شود و متاثر نمی شود، مواظ و صاحب تأثیر نمی کند، در اثر تکرار
ارتباط جرم وگنا قسوت قلب بیدا می شود، و یا انسان در اثر تقصب
حالتی در روحش بیدا می شود که سخن حق را نمی یاده، به این معنی
که یک تقصیر اجاعه ورود به دل و تصویر و تصویت نمی دهد، یک
سلسله حالات که به منزله پرده‌ها و حجاب‌های غلاف های روی است زیاد
است. همان طوری که قسوت و تقصیر دیوار و برده است، خیال و وهم
به نوبه جلوه بک دیوار و برده ضیخم دیگری است. در اطراف این آمار

1. اسرار / ۲۵
2. امام / ۲۵
3. کبه / ۵۷
توجهات کاهش تأثیر تعلیمات دین

توضیحی می‌دهم و برای آن مثالی عرض می‌کنم. بی‌کی از اشکالاتی که قریش به بی‌بی‌بی اکرم می‌کند و در نظر آنها آن اشکال مانع شده که دعوت آن حضرت را پیش‌رئی این بود که می‌گفتند که این چگونه بی‌بی‌بی است که مثل دیگر خانواده خود دیگران، مثل دیگران در کوچه‌ها و بازارها را می‌روند. پیش‌رئی است مانند دیگران. همین‌که این حرفها را می‌زنده خودشان فرزند ابراهیم بودند و خویش را بر دین ابراهیم می‌دانستند و ابراهیم را بی‌بی‌بی خدا می‌دانستند. این اشکالات برای آنها از آنجا پیدا شده‌بود که تدریباً برای ابراهیم از خرائط خیال و وهم خود سیما وی ساخته‌ی بودند که یک بشر چندان قابل تطبیق نبود. از رسول اکرم انتظار داشتند مثل آن ابراهیم باشند که آنها در خیال و وهم خود ساخته‌اند. آنها ابراهیم را در عالم خیال در بی‌بی‌بی و آسمانها قرار داده بودند. به خیال خود اورابلا برده بودند و لی در واقع آواست کرده بودند و از واقعیت احوال و کمالات ابراهیم کوچکترین خبری نداشتند. بنابراین آن‌ها تن‌ولاست بدون کند که رسول اکرم که در قبال یک بشر در جلو آنها ظاهر می‌کند. احیا کندنکه ملی و طریقه ابراهیم باشد؛ بی‌کی آن سیما دروغ‌گر که آنها از وهم و خیال خود ساخته‌ی بودند یک دیوان و ست و مانعی بود و به تعیین قرار حجاب و وردیدی بود بین آنها و درک حقیقت آدم جاهل که از درک حقیقت محروم است؛ همیشه می‌خواهد با قلاب جهل و وهم خود را اشبای مربوط کند و به همین جهت فصل‌های به حقیقت زیادتر می‌شود و همین باعث می‌شود که از عمل استفاده‌ی از حقیقت محروم می‌ماند. به عبارت دیگر بعضی دانست هر جزئی را از نزدیک بی‌بی‌بی و از نزدیک مشاهد کند و بعضی دیگر میل دارند از دور بی‌بینند و از دور مشاهد. کنند. این میل به از نزدیک دیدن و میل به از دور دیدن واقعاً دو میل مختلف است که در افراد هست. میل به از نزدیک دیدن وقتی است که آدمی علاقه‌ی ماند است که یک چیز
را با جشن خود درست بپنند و یا از روزی قرآن و دلایل، آن چیزی را مطالعه کنید و درباره آن قضاوت کنید، و اما می‌توانید از دور دیدن این است که قوة خیال و واهمه بر انسان مسلّط است و میل دارد جمعه‌ها را به هم بگذارد و نبینند. میل دارد دور پایستند و شجع می‌بینند و در اطراف خیال‌برداری کنند. پاتور می‌کنید که در نظر بسیاری از مردم مجهول و مهم و تاریک، عظمت و فخامت و اپتی بیشتری دارد از معلوم و روشان. هرچند آن امر معلوم در ذات خود عظیم و فخم و یا جلالت باشد، اگر بخواهید یک چیز مورد علاقه خود را عظیم بشمارند دور از این استند و او را خود دور تغییر می‌دارند که نبینند و نفهمند و مهم بیشتر و آن وقت به خیال پردازند.

مردمی باشند می‌شوند علاقه‌مند به قرآن الوت دوست نمی‌دارند، عظیم‌الامتیاز این کتاب مقدس را از زندیک بپنندند، در آیات روشن این کتاب مقدس تنگی و نگرکند: عظیم‌الامتیاز این کتاب در نظر آنها این است که آن را در پشت ابرها و بالای آسمانها قرار بدهند و گویند قابل فهمی‌دان تسنیم، کسی حق مطالعه و تنگی در آن تنها. فقط انسان اطهار باید حق دارند به قرآن زندیک گرددند، یعنی در نظر این‌ها قرآن هنگامی عظیم‌الامتیاز دارد که مجهول و مهم باشد، آین‌الکل عادت را می‌توان، میل به حرکت در تاریکی و یا «خُلق میشی» گذاشتن قرآن کریم می‌فرماید: «آن‌تی‌که می‌خواهند و جعلی‌که نوزده می‌خوانند»، آیا آن که ما او را زندگی کرده بود واژه او نوری قرار دادیم که در روشنی آن نور که نور عقل و علم و فهم و بصیرت است و در میان مردم حرکت می‌کند و هر چیزی را در روشنی می‌پنند، روش‌بری‌ها و حقیقت‌بین است، ملت‌اند آن کسی است که در
موجبات كاهش تأثير تعليمات دين

تاریکی راه میرود. در تاریکی جهالت، خودش را با قلب جهل و با قلب خیال و واعظ با اشیاء مربوط می‌کند. آیا این‌طور مانند یک‌گانده؛ البتاکه نه. بسی می‌پنیم که یک یک‌گانده می‌زلزل خود را با قلب جهل و مربوط کنند. میل به از دور دیدن دارد به یک‌گانده البتاکه نه فقط انعک اطهار هستند که حق تزییکی شدن به قرانه دارندن. در صورتی که خود اینهمه اطهار همیشه میردد راهی تدریج و تفکر در قران دعوت می‌کرده‌اند و علاوه

می‌گنده‌اند سخنانی که مردم از ما نقل و روايت می‌کنند شما آنها را بر قران عرضه بدارند و قران را مقياس قرار دهید. اگر دیدن با قران تطبيق نمی‌کند بدین‌که قران ما نست و به ما نستند. بیشتر این فکر و این خیال که کسی حق تدریج در قران دارد یک دیور و یک حجاب ضخیمی است بین قران و صاحب آن فکر، و مناه تأثیر و تفویز این کتاب کریم است در دل او درست تهیه انگش درباره که جاهلیت قرمو: و اگر قران، جعلنا بینک و بین الذین لایبیمون بالاخره جواباً مشترفاً! هرگز در صدر اسلام مردم این فکر نمی‌گردد که قران کتاب آسمانی

ماست و یا فقط حق تلاوت دارم نه حق تدریج و استفاده مستقیم. همچنین اگر طرز تفکر ما درباره رسول اکرم شیبی طرح تفکر اهل جاهلیت باشد درباره ابراهیم خلیل‌الله، يعني در عالم خیال خود او را باشک ایه و آسان‌انها قرار بدهیم. بسی کمک نیست از سیره و عمل و طرز سلوك اجتماعی او استفاده کنیم، دیگر عملی این آیه مربوط قران مسئول است: «آیه کانن در رسول الله امیاً حسنث به مکا ترجحوا الله وبین التم الأخره»؟ يعني یک حجابی هم به ضخامت دیوار جین بین ما و بین رسول اکرم واقع می‌شود! هرگز تعليمات عملی و سرمایه‌نگار واقع
نمی شود و هرگز در اطراف آن فکر نمی کنیم تا به‌هم‌مین شوم. زیرا یا در روی این زمین زندگی نمی کردی است و از نظام ما و مدار ما خارج بودی است. و حال آنکه او از بشکت به بی‌غیری رسید و به همین دلیل که با جنبه بشری و ناسوتی و ایده‌های بسیار از این 네سره می‌تواند در جهان و در این هادی و راهنمای پیشرفت باشد. در آن‌جا ما فردیان اگر فرض کنیم را می‌توانیم را می‌توانیم در صورت پیشرفت و کسبت پیشرفت در آن‌جا می‌توانیم خود قرار دهد و خود را از اقیانوس بگیرد. اما ما به موجب همان میل به از دور دیدن، با یک جمله: "کار پاکان رقابی از خود مگیرد" فاصله‌ای ظنیم بین خود و مشعل هدایت انسانی و اولیاء قرار می‌دهیم. گوید؛ آن شرک که می‌گوید: "کار پاکان رقابی از خود مگیر" مقصود دیگری دارد که درست است، یا می‌گوید خود را رقابیز پاکان قرار نده و خیال نکن که حالات تو همه نمونه‌ای است از همه‌افراد، بسیار به دلیل آنکه در تو نواحی معاویی هستند و همین‌طور برج و وجود آنها معلم و شوهر و هواست. احتمال به‌کسانی باشد از پیشرفت در حیدر علی‌تر و مقام‌ی از ارجمان‌تر، دارای روح و فکری بلندتر و عواطف و احساساتی را می‌توان یافته و لطیف‌تر. آنها از آن‌جا تا گرفتن آنها هستند آزادند. این بیست و چهارم در داستان «نبط و طوطی» آورده که بقایی طوطی‌ای دانست که با سخن آن طوطی مأنوس بود. در نهایت این آن طوطی نگهبان دکانش بود:

بود بیانی مرآورا طوطی‌ای خوش‌هوا و سبز و گویا طوطی‌ای بر دکان بودی نگهبان دکان نکته‌گفتی با همه سوداگران روزی بدن رفته‌بود و از قضا موشی بیدا شد؛ گریه‌ای که آنجا حاضر بود. برای گرفتن موس چستن کرد؛ طوطی از ترش خوشد را از طرفی به‌
موجبات کاهش تأثير تعليمات دین

طرف دیگر برتاب کرد؛ شبیه‌ی روحی دام ریخت. بیلبی که آمد. دید
روحی بادام‌ها ریخته و بر پال طویل‌هایا چرب است، به سر طویل‌زد;
برهای روز سر طویل‌زد و سر با طاس شد. طویل‌زد نازاره‌ای شد و
زبانه‌ای گفتار بست. بعد مرد بیلبی هره چه کرد که طویل‌زد، به سخن بیاورد
می‌کنه نشان از عمل خودش به‌شیمان شد. تا آن‌که روزه در فکر فرو رفت.
یوردکه جه کند طویل‌زد به زبان آورد. مرد زندبوشی که از قضا سراو هم
طاس به‌ود آمد از آن‌جا بگذارد. جش‌م طویل‌زد به او افتاد دید سر آن
دریش مثل سر خودش طاس است و بی‌موی، بکمرتبه به سخن درآمد.
طویل‌زد از گفت آمد در زبان. یا سر که دریش بر زدن کای فلان
از جه‌ای کلی کل آسیخته. تو گویی‌ی شیشب‌های روحی
خیال کرد عمل اینکه سر آن دریش‌هاه طاس است این است که از
شیشب‌های روحی ریخته و با مشنت به سر جه‌ای دو موهای ریخته‌های او گفت
حتی‌ها تو هم روزه‌ی مثل این شیشب‌های روحی دام را ریخته‌ای و ارباب‌ای با
مشنت به سر ریزه‌های موهای سر ریخته. کار آن مرد دریش‌را از کار
خودش قیاس گرفت:
از قیاس‌ش خندیده آمد خلق‌ر
کو چو خود بندن‌دش صاحب دلق را
کار یا کان را قیاس از خود مگیر
گچ‌ه به‌اشد در نوشتن شری شیر
مقصود این است که فرق بین اینکه یک‌گویی‌س درباره‌ی یا یکان و
اوینه‌ای خدا از روز وجود قضاوت نکن و کار آن‌ها از خود قیاس
نگ‌ر و بین آن‌که یک‌گویی‌س حساب آن‌ها یک‌گچ جداست و آن‌ها را مقباس و
سر می‌شک قرار نده، قرار کریم می‌گوید:

لقد کان لکمی فی رسول الله عیово حسنی بن کان بیوجوا الله و الیوم
امیرالمؤمنین سلام الله علیه می فرماید:

آلا و یا این، یک مردم ماما ایما یقتیدی یو و ییشتیبی یو و علیه... آلا و اینکم لا تقدرون علی ذلك و لکن غفرون بوزع و اجتهاد و عفقة و سدایا...

پس معلوم می شود یک سلطان این که رهبر دین در نقوس کم شده این است که مردم بین خودشان و قرآن و رسول اکرم حجابی و دیواری از جهل و خیال قادر دادند و آن دیوار است که جلو نفوذ دین را گرفته است. این دیوار بطرف شدید است، می شود کاری که این دیوار فرو ریزد و البته این یکی از علل و موجبات است. این شاهد فردای شفه در اطراف همین موضوع صحبت خواهم کرد. 

و السلام علیکم و رحمت الله و بركاته

1. نهج البلاغه، نامه 45.
موضوع صحیح در شرکت‌های موجب‌کننده کم‌شدن و کاسته شدن اثر تعلیمات دین بوده و به عبارت دیگر – که تعیین قرآن کریم است – درباره حجابها و برده‌ها و غلاف‌هایی که برای روح آدمی بیکار می‌شود و مانع می‌شود برتو دین بپیاده و از آن استفاده کند. دیشب عرض کرد که حالاتی که در روح بشر بیکار می‌شود که مانع را نسبت به پذیرفتن هر حقیقتی بیکار می‌کند و از عمل آن حجابها و مانعها حجابی است که با گذشت زمان از راه جهالت و تسلاط قوه خیال و واهمه در عوامل مرم مردم بیکاری می‌شود عرض کردم یکی از نشانه‌ها و آثار تسلاط قوه خیال و ضعف قوه عاقلی در انسان این است که یکی پیشی در انسان نسبت به مطالعه از تزدیک درباره امور پیدا می‌آید. دوست می‌دارد
ما گفته‌‌اند، آن‌ها در طول تاریکی و بی‌انتهایی از جریان زندگی و تاریکی، به‌طور خلاصه

سرباری انسان نهفته است، در یک نمایشی با نمایشگاهی به وجود آمده است، این نمایشگاهی یک نمایشگاه

آورده، در حالی که نمایشگاهی با نمایشگاهی به وجود آمده است، این نمایشگاهی یک نمایشگاه

دیگری می‌گوید.

آمایه‌ای که منتقل گرفته‌اند، غایتی است و... یا گرفته‌اند، حقیقت گاهی چنین است، ولی خیال همیشه شیرین است، این آدمی که محکوم و متهور از طرف خیال ایند یا مجاو از مواجه شدن با قیافه حقیقت که منک است برای او که باشد منتفی است. اما، قیافه عاققه تابع میل و آرزوهای نبست، قاعدت و قانون و حساب دارد، نه در نیست از آن تخلیه کند. آیا منک است یک مساله ریاضی، مطالب میل و آرزوهای خودمان برای استدلال محلی که با موازای منطقی مساوی یا منطقی مساوی درست کنیم؟ آیا منک است دانشمندان مطالب میل خودمان برای مسائل علمی دلبلید بدند؟ آیا و عقول آنها ناجارند چنان نمایاید که انت‌اکثر آدمی که قواع‌های از شریعت و محکوم خیال است، تعلیق

دارد چیزی را از دور و مهم بی‌بیند و از کمیک شدن بره‌زی دارد.

در انتها یک نکته است و آن اینکه منک است کسی بگوید که

قابل، عقل و علم و دین و هر جزی خوب دیگری این است که به انسان سعادت و آرامش و آسایش بدهد. اینها همه مقدمه آسایش و آرامش می‌باشند. حالا به حکم اینکه چاپ‌الغایات و اثرک اگلب‌اید تبیه‌که حاصل شد دیگر به مقدمه نیازی نبست، حالا که هم‌مان سعادت و
آسانی که عقل و فهم می‌پایی به انسان بدهد همان را چهل و خیال می‌دهد. پس تیبج احصائی است و نباید این آسانی را به هم زده. به نهایت این آسانی معلول جهان و قوه خیال است. مثل اینکه فرض کنی سفری به سوی مقصدی دارد و از راه عادی و معمولی نمی‌روید. از پیراهن می‌روید و از همان پیراهن هم به همان مقصد می‌رسید. نباید مزاحم او یا شد که جراز این پیراهن رفته مقصود رسید بین مقصد است. به هر وسیله‌شان بلکه اساساً راه همان است که انسان را به مقصد برساند. می‌خواهد اساس پیراهن باشد و یا راه روی همین جهت دیده می‌شود که بسیاری عقیده‌داران این این اساس که مبارزه با جهان مردم بالااختیار تشخیصات دنیو آنها عمل صحیحی نیست، نباید به پانزده اینکه معنیده آنها و طری علت آنها مشوق با واقد نیست آسانی خیال آنها را به زدن تیبج. یکی است و آن هم حاصل است. لذا با هیچ دیدنی شده که یک چند نفر تیبج به شخص معینی اعتقاد و ارادت بیان بی‌کرده. عقیده بیدار کرده که منظوراً یا غیب می‌داند و از ضمير دیگران مطلع است. سابع جزئیه و معجزه‌هاست و چنین و چنان است. دیگران که می‌دانند عقیده‌ای آدم پی بیایه و پی اساس است سکوت می‌کنند. فلسفه‌سکوت خود را این طور بدانم که این جناح پی‌پرداز به این خیال خود خوش و سرگرم است. عالی ترین لذت را دارد. چرا می‌پیچیده خواب خواب این را بر برم پریهم و اورا درچار تردید کنیم؟ بلطف بی‌شیوه این امور هم این اساس که یک عدد مرمز دیده‌اند و مستعد قبول این امور و یک عدد دیگر هم نابی این فلسفه هستند که نباید آسا بشخر به مرام را برهم زد؛ تیبج این اساس که زمینه‌ای است در جواب عرض می‌کنم که اولاً این مقایسه صحیح تیبج است همان تتوجهی که در عقل و فهم و بصرت است در پی خبری و جهانل است.
یعنی آسایش و آرامش، زیرا فرق است بین آسایشی که تنبیه به خوی و درک نکردن است و بین آن آسایش که تنبیه عقل و درک و بصیرت است؛ اولی ناشی از لحنی و بی حسی و به تعبیر دیگر از مردودوشی است.

برخلاف دوم که ناشی از حساسیت در زندگی است، و حتی درد و رنج ناشی از حساسیت ترجیح دارد. بر آسایش ناشی از لحنی و بی حسی. تا چه رسد به آسایشی که انسان از حساسیت و دراکیت خود به دست بپیاوی.

در ادبیات ما گاهی می‌پنیم از درد و غم و سوز و گذاز سناشی شده در مقابل پی دردی و لحنی و افسردگی:

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

دل افسردگی غیر از آب و گل نیست

حقیقت همین است که آسایشی ناشی از درک نکردن هزگ مطلوب یک انسان که واقعاً انسان باشد نیست. مثلاً بعضی افراد هرچند ذلیل و خوار و زبون باشند حساسیت رنگ نمی‌کنند، فشار تملیق و جالابوسی را حساسیت نمی‌کنند. سخت‌گیری محروم بودن را حساسیت نمی‌کنند. درد دیگران را

حس نمی‌کند. نمی‌بیند. شریک یا آنها نبودند، حالا آیا آن کسی که اینها را

حس می‌کند حاضر است یک معامله بکند و آن حساسیت خود را به آن

آسایش و لحنی این طرف معاوضه کند؟ اینه که آن؛ این که این فشارها را

حس نمی‌کند انسان نیست؛ به قول سعدی:

توکر مختل دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

انسان کامل انسانیست. است. در رنج و غم دیگران شریک است.

می‌خواهند خودش را به هلاکت برسانند به خاطر آنکه جا مردم گمراه و

بیچاره و بدیخبر اند: «قلع‌لک باختن تنفسک علی اشاره‌هایم ان می‌سوزیم یپسندًا»
موجبات کاهش تأثیر تعیینات دین

۲۳۷

امّ‌دی‌ی ًْاًفصاً" خطاب به رسول اکرم است، می‌فرمانید: شاید تو از غصه
اینکه اینها در جماعت باتی بمانند می‌خواهی خودت را تلف کنی در آیه
دیگر می‌فرمانید: «للّک بخوبی فّشک آنّاً یکونوا مؤمنین» ۳ شاید خود را
هلک کنی که چرا آنّاً ایمان نعی آورند. در آیه دیگر می‌فرمانید: «للّک
جاء کُم رَنْسُولَ مِن أَنفْسِکُمْ غَرْیبَ عَلیهِما عَرَیتَ خَریصُ عَلیهِمْ باًمُؤُمنین رَبْنَ
رحمه» ۴ بی‌مورد از خود شما به سوی شما آمد که ببخشی‌ها و رنج‌ها که
شما می‌خشدید بر اورگان و دشوار است، حرص می‌ورزید به هدایت شما.
نسبت به شما رؤوف و مهربان است.

به علی رَّبَّ ًْاًفصاً خبر دادنده که از طرف معاوبه جمعیتی آمادادند و شهر
انبار را نزاهت کردند، حتی زینت‌ها و زیورهای زنان مسلمان و یا زنان
کافری که در بناه مسلمانان بودند از آن‌ها گرفته‌اند. علی وقتی که این
مطلب را با اصحاب در میان می‌گذراند و آن‌ها را تحریض می‌کند بر
ایستادگی در پایای این گونه تجاوز‌ها، می‌فرمانید: «قلّت أنّاً اضراءً شنلیماً
مات من يُّْنّا هذا اتّفراً ما كأنّه معلوماً أّنّ كأنّه عتّدّي جدیراً» ۴.
حالا حساب بکینی بینیم خوب است انسان ای امور را حس نکند
و درک نکندا تا در خوشت و آسیب پاشید و یا انتهای خوب است حس کند
و درک نمایید و رنج برد این درد و این رنج هزار بار آن‌اسیاب
ترجیح دارد. بعضی آروزها هست که آرزوزی مدقس است. بعضی از
دردها و رنج‌ها هست که محیو و مقدس و قابل استراتور است و
انسانیت انسان وابسته به آنهاست. آن، رنجی است که برای خلق خدا و به
خاطر آنها باشد، رنجی است که از حساس بودن و دراک بودن باشد.
درست است که خود آدم احتمال آن منظره‌ای را به‌اختیار جهان و لختی و پی‌پی‌های نیکی کرده. ولی آن که از نمایندگی عرصه‌ای و حساسیت پی‌خوری‌ها و نمره‌های سوختن در آتش فرشته‌ای به برآورد آسانی‌های اختیار و جهان را رجیح دارد.

آدمی در خواص همه‌ای در دست و رنگ‌های ذهن‌شان یافته‌اند. آیا این دلیل است که خواص از بی‌دردستی بهتر است؟ بی‌دردستی خود مستلزم توغه و آگاهی است. توغه و آگاهی خود به‌خود یک رنگ و دو همراه دارد. پس یکی این اصل را یا اصل جو آوره که را درست آورده است یا به‌خوبی آورده است یا به‌خوبی رخ‌داده است. رسول اکرم سلیمان فرود: "ما ویژه تیپی مثل ما اوذبیت" هیچ پیغمبری به اندیشه‌های نکشید. بعضی از پیامبران دیگر پیش از رسال اکرم رنج تن کشیدند و پیغمبرانی در گذشت ماه که به وضع فنجی‌می‌دستند شکنجه‌مردم واقع شده‌اند و به وضع فنجی‌می‌کرده شده‌اند. ولی از آنجایی که "هر که از آگاهی رخ دید" هیچ کس به اندیشه وجود مقدّس‌های برخورد نکنیم. ممکن است اینویکتی که به آنها تهابت علاقه‌ای داشته می‌شود حمّه حمّه سیاست‌های جالب چشم‌پوشی خان و خون‌خونه‌ی بی‌پایان و پایدار و بی‌پایان شکست. در عین حال برای همان مردمی که این جنبه‌ها را مرتبک کاوش‌کننده بودند استغفار می‌کرد و می‌گفت: "الله‌ام اهیّ پریها نِ قَلْمِها لا تَ لِقِّم‌ون." ببسیار نشان دهنده فلسفه‌ای که مانع بی‌دردستی و هوش‌مایی مردم است به بهانه‌ای که مردم در حال غفلت و جهان در خواب خوش و در دید آسانی‌ناری بسی‌پری‌های حسن‌اسیابی است حاضر است. درست نیست. این اول، و ظالمی‌ان می‌پیشی مواردی بیش از آمده که مردمی خواسته‌اند دل خودشان را با خیال خوش کنند و بی‌پایان دین‌نگذارنداند و مانع این خواب‌های شیرین شده‌اند. ابراهیم‌فرزند
رسول خداوندی بی‌پایان از مبارزه قطبی به حدود دو سالگی رسید که از دنبای رفت و از پیش آمدن روز آفت‌آور منکس‌شده. مردم گرفتتن آن‌گونه را حمل کردن که به سبب عزادار شدن رسوم آنها و مردن ابراهیم بوده. رسول خدا به منبر رفت و فرمود: خورشید و ماه دو آیات پرور داده و برای مردن کسی نمی‌گیرند. گرفتتن آفت‌آور در این روز رابطه‌ای با مردن فروند می‌باشد. به این طریق آسایش خیالی مردم را برهم زد.

عرض گرد که در ادبیات مانین معنی متفاوتی شده که نقح و دردی که ناشی از حساسیت ضمير و وجدان است بری دردی و آسایش ناشی از لختی و پی حسی و افسردگی و جهالت ترجیح دارد به‌طوری که گفته «یم درد» دشت‌تلقی می‌شود. جون کتابی است، ذکر لازم و اراده ملزم است. یعنی حس تداری که درد را حس کند. در مقابل، گاهی در ادبیات ما قطعه‌های بی‌پایا می‌شود که نقش مقابله این است، می‌پیرو ندانستن و حس نگردان را بر دانستن و حس کردن که برای انسان تولید درسر و رنگ می‌کند ترجیح داده‌اند؛ مثل آینه‌ای که می‌گوید:

دشمن جان من این عقل من و هوش من
کاش گشاده بودین جم من و گوش من

این درست نیست: همان طوری که عرض کردم چشم باز و گوش باز و عقل روشن هرچند به اصطلاح درسرهایی و ناراحتی‌های همه‌اراد ولی هرگز و به هیچ وجه جم من و هوش بسته و عقل من‌تحجیر نمی‌تواند بر چشم باز و گوش باز ترجیح داشته باشد؛ این درست نیست که «دشمن جان من است عقل من و هوش من»، هیچ وقت عقل دشمن نمی‌شود، صدیق تنین و صمیمی تنین دوستان آدمی پیمان عقل اوست. رسول خدا فرمود: «صدیق کل‌افراط عقله و عدوت جهله» امریالمؤمنین می‌فرما بی‌د: نیست‌الرژیه‌ی کامل‌البدنیت‌ی مع‌الانصرار، فقد‌نیکبی ال‌عیون اهلها و
حاکم‌ها و اندروزها (1)

۱۴۰

‘لا ایضاح معنی استنشاق’. شیبه این تعییر را دربارة قرآن دارد.

می‌فرماید: گن نامه این قرآن یک نتیجه‌ای از همبستگی و اتفاق‌های دیده‌اند. لیکن و دانستگی دیده‌اند لیکن و ما جلسه‌ای نکند به‌حال قرآن آخیره این قلم علیه

پیاده و نقضان، زياده یا نقضان، میزانی در هدف و نقضان می‌سر می‌سر، تا آنچه که می‌فرماید: فکر کنیم از خودتی و اتباعی و استفاده‌های علیه زیک و استنشاق‌های علیه آدم‌کمک‌ها.’
خطر تحریف در اسناد دینی

قرآن کریم کسی‌انی را ذکر می‌کند و ملیم می‌کند که سخنان و قضایایی را تحریف می‌کرده‌اند. تحریف بر دو قسم است: یک قسم تحریف این است که گفته‌ای یا نوشته‌ای را کم یا زیاد کنند. گاهی خیانتکارانی بی‌پای‌گاهی شونده که در آثار دیگران دست می‌برند. چیزی را کمک نمی‌کنند، چیزی بر آن می‌افزایند. کم‌تر کتاب قدیمی است که از دست بیرون‌آورده‌اند. تحریف کاران مصور و محفوظ مانده‌اند، حتی به دوستانه‌ای شاعران دست بردندند. اشعاری برداشتند و یا بر آن افزودند و یا چمدهای یا کلمه‌ای را تغییر داده‌اند به طوری که برای محققین بعید موجب اشکال شده است. این گونه تحریف «تحریف لفظی» است.

قسم دیگر از تحریف، «تحریف معنوی» است. تحریف معنی این است که از لفظ جیبی نمی‌کاهد و بر آن جیبی نمی‌افزاید. در تفسیر و توجیه و تأویل معنی سخن آنچه‌ای دوری می‌روند و منحرف می‌شوند که مثل این است که آن الفاظ را عوض کرده باشند. این نیز قسمی می‌باشد. است.
خبیانت گاهی به مال و گاهی به جان و گاهی به آرسوست و گاهی هم به فکر و نظر و مقصود است. اگر شخصی فکری و نظری ابراز داشته است، حق ایجاب می‌گذارد که ما عین گفتنه و نوشته‌ای را به او نسبت بدهیم. در معنی گفتنه‌ی با نوشته‌ای از نیاز تصرف و تغییر ندیده‌ی تحرف و تبدیل گفتنه‌ی با نوشته‌ای عادی انتخاب‌ها مهم‌تر است که تغییر گفتنه‌هایی که از استاد بشرت به شمار می‌رود بهار است. مثلاً یک وقت کسی در یک شهر شاعر تحريف می‌کند؛ اما یک وقت هست که در یک کتاب مقدس آسمانی و در یک گفتنه آسمانی و یا در سخن یک بی‌گمان یا امام که برای میلیون‌ها نفر از افراد بشر سند قاطع است تحريف می‌کند؛ این دیگر گهگاه تابخشودنی است.

در فن منطق صناعتی است که نام آن صناعت «مالیظه» است. در اینجا سیزده نوع غلطاندازی را که ممکن است کسی برای قربه دادن افكار دیگران به کار برد تشریح می‌کند. به منظور این که یک نفر دانشجوی حقیقت جو راه‌های ممالکه و تحريف را با پیش‌بینی و خود را از آنها مصون بدارد. می‌گوید بهترین اثر منطقی شناخته‌ی انواع ممالکه کاربری برای اجتناب و احتراز از آنهاست. نظر شناخته‌ی پزشک است انواع بیمارها و موجهات آنها را.

یکی از مداران پژوگار اصیبان بی‌گمان اکرم الیکی عطار پاسار است.

عطار از مسلمانان اویلی است که خوشه و بیدر و مادره در ماه مسلمان شدن و آزارها از مگیان دیدنی. بدر و مادره عطار در زیر شکنجه مگیان جان سردیدنی. اما خود عطار جان به سلامت برد و موفق شد به مدتی مهاجرت کند. رسول خدا در اولین روزهای ورود به سرزمین را خط کشی و معین کرد برای مسجد و در همان روزهای اویلی. مسلمانان همه پاک‌خیمی و همت گردند و می‌پذیرند آن مسجد را پاک نسبت کنند. آن مسجد همان از که بعدها به نام «مسجداتبی» معروف شد. مسجد یا شکوه
خطر تحریف در استان دینی

فعلاً مدیره توسیعیات همان مسجد است. رسول خدا خودش شخصاً
در ساختم بنا این مسجد شرکت کرد. یکی از شرکت‌کنندگان در این
ساختن همین عقاب یا بود. عقاب خیلی بیش از انتظار تلخ می‌گرد
و نشان داشت. رسول خدا در آن وقت در حضور جمعیت جمله‌ای
درب‌اره نمود. می‌پذیرفند آن جمله این بوده که قائل عقایر در آینده در
دست عده‌ای از خود مسلمانان که به ناحیه سرکشی می‌کنند اتفاق
خواهد افتاد.

ضمناً این گفتگو رسول خدا اشاره به به دستوری در قرآن که
می‌فرماید: «میکن این است یک وقت چنین داخل در میان مسلمانان خر
دهد. در این وقت سایر مسلمانان نمی‌توانند سکوت اختیار کند. با این
اول‌گوشش کنند که کار به صحبت یک کنند. اگر یک دسته طغیان کردن و به
صلح تسهیل شنند و ظلیه سایر مسلمانان این است که به نفع دسته
صلح طلب علیه دسته‌ای باید و سرکش وارد چنین بنشیند.» جمله‌ای که
رسول خدا دربرداره عقایر فرمود در حقیقت بیداریشی بوده به مسلمانان که
در آینده نزدیکی قبل از اینکه عمر عقایر به پایان رسید چنین حادث‌های
رح خواهد داد.

از آن روز این خبر در میان مسلمانان شایع شد: وجود عقایر به منزله
یک متقابل برای روزی که اختلاف در میان مسلمانان رخ دهد معرقی
شد. در حدود سی و هفت سال از این قضیه گنست: داستان صنفی بیش
آمد: در یک طرف علیه یک مرتشی بود با یک گروه زیادی از پرچمان صحابه
رسول خدا. در آن طرف دیگر معاویه بود علیه یک شامبیان. عقایر جزه اصحاب
على ظل، بود و در معرکه صنفی کشت شد. کشتی شدن عقایر غوغا در
میان شامبیان و اصحاب معاویه ایجاد کرد. حدیث رسول خدا را به یاده
آورد که قائل عقایر طبیعی و باغ خواهد بود. اینجا تحریف
معنی، یعنی یک توجهه و تأویل عواوینی، کار خود راکد معاویه
گفت ابتینه سخن پیغمبر درست است، قاتل عقار طاغی و سرکش است و راه ناحق می‌روید، اما قاتل عقار علی بود که عقار را خود آورد. یکی از حضرت مجلس گفت اگر این طور است پس قاتل حمزه سیدالشهد خود پیغمبر بود. زیرا حمزه به کمک پیغمبر آمد و پیغمبر حمزه را به خود آورد. اما شامبان نادانتر و غافلتر از این بودند که گوی این مغالطه‌ها و تحریف‌ها را نخورند.

زمینه تحریف، جهل و نادانی مردم است. مردم باالاحسن نسبت به استاد دینی و اخلاقي خودشان خیلی باید پیاد باشد که دیوان تحریف نشود. خطرنامه‌ای از هر نوع تحریف تحریف در استاد دینی، یعنی در کتب آسمانی و احادیث پیغمبر و سیرت پیغمبر و آثار ائمه اظهار است. تحریف در قرآن کریم به صورت کم کردن یا زیاد کردن در الفاظ آن کتاب مقدس هیچ گاه رخ نمی‌دهد، و این نوع توزیعه رخ به رخ در آن زمان نیز رخ نخواهد داد، اما جمله تحریف معنی و تفسیر و تأویل‌های بیجا را چنین نگرفته است. و چگونه این کتاب مقدس از این را صدمه دیده است؟! برای گنبد کردن لیب از این کتاب مقدس هیچ چیزی به اندیشه‌ای تأویل و تفسیر‌های بیجا مؤثر نیست.

ابن کتاب مقدس ضامن حفظ مسلمانان است به شرط آنکه مسلمانان نیز متقابل‌اند. اگر در یک ناحیه حفظ کند و آن ناحیه تحریف معنی ای تفسیرها و تأویل‌های بیجاست.
تأثير غناء و معاشرت با بدان در سیاه‌دشی

بسم الله الرحمن الرحيم

1. در احادیث ذکر شده: «ما من نیم فساد لقبل من خطیئة، إنْ الحلق النَّاقِع الخَطیئةُ يَحْلُقُ عَلَیهْ قَصْیرَ اغْلاَعَة أَسْقِلَة» يعني هیج جیزی به اندازه خطأ و لغز و نگاهکاری روح را به‌بیمار و فاسد نمی‌کند. روح پشت سرهم کار سباه انجام می‌دهد تا آن‌جا که یک‌سره‌ی زیر رود و می‌شود و قطرت بستری به یک حیوان دردنه و بلکه بدت‌تر از آن تبدیل می‌شود. در حدیث دیگر این طور آمد که در هر روحی یک نقطه‌سیفید هست؛ اگر آدمی گناهی یک‌دندان آن نقطه سیفید یک نقطه سباه بیدا می‌شود؛ اگر از این گناه شیمان شود و توبه کند آن نقطه تاریک محو می‌گردد و اگر به گناه و... ادامه به‌دیده آن نقطه سباه توسعه ییدا می‌کند تا تمام آن سیفیدی روی یک‌دندان به‌وین که دیگر قسمت سفیدی باقی نماند سقوط این آدم قطعی است. آمیدی به بازگشت او نیست.

[1. جند جمله‌ای از ابتدای این مقاله در دست نود]
بعد در همین حذفی فرمود: این است معنا آیه آرآن: «گذا بل ران
علی گریم ما کانوا یک‌پسیون» یعنی درباره اینها سخن می‌گویم، اعمال تاریک
و سیاه اینها به صورت زنگ‌گزاری بر روی قلیشان در آمد. این آیه
حالات سقوط اخلاقی و روحی بیش را ذکر می‌کند.

تنهای سیاه و سیاه کاری نیست که روح را سیاه می‌کند. عوامل
دبیر هم هست که در تاریک کردن روح و تبیدنون دل مؤثر است;
آن جمله است محیط‌ها و معاشرت. تأثیر معاشرت جه در جهت نیکی و
جه در جهت بدنی خمیلی واضح و روش است. آدمی روح بسیار
حساسیه دارد. زود تحت تأثیر واقع می‌شود. ممکن است بعضی اشخاص
خودش را گول زنند و خیال کند محیط و معاشرت در آنها تأثیر ندارد.
ولی اشباع است، انسان با روحی بسیار حساس و قابل تغییر آفریده
شد. تغییرات روحی که در انسان بییدا می‌شود مگر خیلی زیاد باشد که
خودش پذیرفته و اکثر مردان شخص متوجه تغییرات و تبدیلات روحی
خود می‌شود. انسان داشته است نشان‌های لاغر می‌شود و جند کیلو سپکی
می‌گردد و جان را گذاد کیلو سپکی را می‌شود. تنها روحی که
تندرست و نیمه‌روحی به حیاتی نامحسوس تر و دقتی تر است و به طرق اولیه فهمیده‌است نمی‌شود و می‌افتد
همچون و بسیاری اینست که انسان هر روز یک پیاز یک‌پسیون، یک پار و یا
ماهی یک پار و حداکثر سالی یک پار خودش را زنگ‌یاد کند و بیشترند.
به نظارت روحیه سپکی را سنتگی‌تر شده، صلاح و فساد به‌دن آنها خود
می‌رود از سیب‌ها در سیب‌ها
از مدت به‌مانی قلیل و کیسه‌ها

مطلقین 1/14
تأثیر گناه و معاشرت با بدن در سیاه دلی

همنشین اهل مرتبا تا هم عطای باین و هم بانی فتئ
یک زمان هم صحبت با اولبا بی‌هر از آن ساله طاعت بی‌ریا گر تو سنگ خار و مهرم تبر گردیه صاحب‌دل رسی گوه شوی مهر با کان در میان چان نشان در میان ال‌اوا در دورگاهان
کوی تسوبید مرو ایده‌هایت سوی تاریکی مرو خورشیده‌هایت
دل تو را در کوی اهل دل کشید تین ترا در حیس آپ و گل کشید هبن غذای دل طلب از همدل رو به‌جوی ابی‌ال راز مکی دست زن در ذیل صحاب دولتی نا ز افاضال بی‌بایی رفعتی صحبت صالح تو را صالح کند صحبت طالع تو را طالع کند

علی سه‌مان یک دو، و اعطم‌ها یک سیر، به‌که می‌سازیم اهل اهیه می‌زاند ایلام و بی‌هند که ریا کریه می‌شکی که خداست هم‌شنی به وسیع فراموش‌های ایمان است. تعبیر بسیار رسا و کامل هم‌های است که علیه فردود، فراموش‌هایی است، یعنی انسان آنقدر تحت تأثیر دوستان و معاشران به هست که تا وقتی که آنها هست مثل این است که او را در فراموش‌هایه پرده‌دان، افکار و عقاید پاک خود را موقتاً از باید میرد، مثل این است که در آن وقت هموجو افکار و عقایدی نداشته
است. در... معروف است که معایرت بیوی دارد. بعینی هرکس بیوی
معایرت را می‌گیرد. بیوی خوی می‌آورد. شاعر می‌گوید:
از باد صبا دلم چو بیوی تو گرفت
من را یگذاشت جستجوی تو گرفت.
دیگر ز منش هیچ نعی آید یاد
بیوی تو گرفته بود و خوی تو گرفت.
پاز هم عوامل دیرگرا برای سبای دلی هست که این شاهد اللهد بعضاً
مفهوم بر صحبت می‌کنم. اصل مطلب این است که ما به این اصل تسليم
یشومی که تقابلت و استعداد نباشد هیچ کمالی صورت نمی‌گیرد.
تهدبپ و تصفیه نفس برای این است که قابلیت و استعداد ذاتی انسان
برای ترقبی ضایع نشود و بیشتر بیشتر بیشتره‌دیه. (قد اقله مین دکیه.
و قد خاب مین دکیه) در اندازه. و نسبت پس این کس که خود را باک و پاکیزه نگاه
داشت؛ زبان یاد آن کس که خسته و غلی در روح خود وارد ساخت.
سلب استعداد و قابلیت روح از آن نظر که روح جوهر زندگی است.
نظر سلب قابلیت حیات از یک دانه گندم است. دانه گندم استعداد دارد
که کشت شود و رشد و نمو کند و به صورت ساقه و سبله درآید اما
گاهی می‌ببرد. دیگر قابل روی‌بیدن و رشد نیست. به همین جهت است که
در قرآن کریم از استعداد روحی انسان به «حیات» تعییر می‌کند.
می‌فرماید: «یَبْنُ الدَّهْرَ مِنْ ۖ وَ جَعَلَ الْقُوْلَ عَلیْهِ الْعَالَمِينَ» ۲. این قرآن شعر
نیست، خیال نیست، ماهی ای شعر و خیال الافتا تکریم، شعر و تخبیل
شاپرکی نیست. این ذکر و مایه پیداری و هوشیرای است; قرآنی است
روش کننده، که کسانی را که زندگی هستند و ماپه زندگی در روح آنها

---
1. شمس / ۹۰.
2. یس / ۷۰.
تأثیر کناره و معاشرت با بیدان در سیاه‌دلمی

هست و نمرد‌های آگاهی دهد و اعلام خطر کند و اما آنها که بکلی محجوب و بی خبرند امر حق درباره آنها جاری شود. قرار که شعر و خیال نیست، حکمت است. ما‌یا هوشیاری و بیداری است. عامل حیات است. عامل روان‌پردازی است. یک‌توانی مفید و نافع است؟ چه کسانی را رشد می‌دهد و می‌رواند؟ آنها یا راکه لاقل برتوی از حیات و زندگی در دانه روح و قلب‌بان باقی است.
تعارف‌های دروغین

بعضی از اشخاصی که به دلیل اینکه با کیفیت بالا در دست دیگری بیشتر می‌پذیرند، علایق اکثریت خود را به دست آورده‌اند. این کار باعث می‌شود گروه‌هایی از مسیحیان که در صورتی که بتوانستند تحت تأثیر عرف و عادات به خیال هفلش شویند، شخصیت خود را ممکن کنند. ترویج و ساختاری احساسات خود را ظاهر سازند و حتی صاحب‌خانه‌های هر انداده اصرار و تعیین وکل می‌سازند. بهترین آماده‌سازی که به سادگی برگزار می‌شود، کاستی شیری به دست رعاقل خدا داده شد؛ این حضورت بعد از آنکه مقداری از آن شیر تناول فرمود که به آن سلمه داد و فرمود: میل کن ام سلمه. گفت: میل ندارم. رسول خدا فرمود: هم گرنشگی کشیدن، هم دروغ! یعنی می‌دانم می‌لای داری و به دروغ تعیین می‌کنی. عرض کرد: آیا این هم دروغ محصور می‌شود؟ فرمود: بله.

[1. جند جمله ابتدا این مقاله موجود نیست]
تعارف. تا آنگا که باع عواطف واقعی در کار باشد و مقصود شخص
ایران عاطفه و علاقه و محبت بوده باشد خوب و یسندیده است. زندگی
اگر عارض عواطف باشد خشک و بی‌روح است. و از ادب ساخته و
محبت این است که مکتوم نماند و به طرف اظهار شود تا محبه از نیز
جلب گردید. رژول خدای فرود: علاقائی که مبان تو و دوست هستم آن
را زود ظاهر سازه که رشتنه دوستی را مهحتی مکنند. تعارف. تا آنگا که
به صورت تبادل عواطف واقعی و اظهار محبه صوری باشد خوب و
مستحسن است. اما ملتهیپی که رشد اخلاقی و اجتماعی ندارند گرفتار
انواع تعارفهای درو غنی می‌باشدند. در نفر از آنها که همراه یکدیگر هستند
و می‌خواهند به آنات نهاد شوند یا از آنات خارج گرددند مدتی بای
یکدیگر تعارف می‌کنند در صورتی که هرکدام از آنها در دل خود از جلو
افتدن دیگری ناراضی است. همچنین است تعارفهایی که بعضی میزانی آنها
نسبت به مهمانان مکنند: همه اظهرات به روح و خشک است. تعیق و
ظرافسازی است. این گونه تعارفات داخل در ناقش و دوروش است.
گفتگم که ناقش و دوروش از مختصات بشر است و اگر در بعضاً
حیوانات دیگر بوده باشد یک درجه خفیفی است. برخی حیوانات مانند
رویای، به مکر و خدوع مرغ شده‌اند بیدهی است که مکر و خدوع آن
حیوانات قابل مقایسه با مکرها و خدوعی و ظاهرسازی و تصنیف‌های
فرزنده آدم نیست، ولی نباید چنین تصور کرد که جوین مکر و خدوع و
دوروش از مختصات بشر است پس کمالی است برای یک ابزاری از آن
استفاده کرده، زیرا دوروش یک نوع سوء استفاده است از یک استدعا
کمالی بشری. آنچه کمال است قدرت بر استناد مناسب و رازداری و مکتوم
نگه داشته عقیده و فکر و احساسات درونی است؛ این در ذات خود
کمال است و عقیده ندارد؛ در همه ظروف و احوال متضمن نیست که آدمی
عقیده خود را ظاهر کند زیرا ممکن است دیگران استعداد یافتند آن را
نداشته باشند یا آنها سوء نیست داشته باشند و موجب مرحمر صاحب
معادنی در هر جا احساسات خود را آشکار کنید. از آداب معاشرت این است که اگر انسان
غم و غصه‌ای دارد آن را به‌طور خیالی ناپیدا و موجب ملایمی کنید.
دیگران بگذرد. آن‌چیزی که نقص است و نام نیافته و دورویی دارد این
است که آدمی از همین قدرت و استعداد خود پر فرزندان و گردان
ساختن و گول‌زنی دیگران استفاده کند. پس نفاق و دورویی در عین این
که از مختصات انسان است کمال انسانی نیست بلکه یک نوع سوء
استفاده از یک استعداد انسانی است.

متسفانه پسپاری از مردم دخالت این اشتباه، هستند: نفاق و دورویی
و مکر و خدوه را یک امتیاز برای خود می‌شمارند و به آن نام «زنگی»
می‌دهند. صداقت و صرحت و یک‌نویزی را آزاد کم‌شوری می‌شمارند;
گمان می‌کنند که با مکر و خدوه و نفاق بهتر می‌توان با عوامل حیات
هم‌همگی کرد و پیش رفت. عاقل از اینکه طبع عالم بر فرسته و صدقایت
است، این کس به یک دخا مکر نگار که خداوند فوق همه مکرکندگان است.
قرآن کریم همواره از راستی و صداقت و صرحت و یک‌نویزی به‌درستی و
انجام شکست گروه‌دان است؛ روتوخ بسیار نببینگ و دورویی را در‌مهم
می‌پیدا و نفرشته نفاق را می‌شنید: اساس عالم بر حقیقت است نه بر
تراجوز و نعمت‌دان نظام رستیوی جهان را به بایزی گرفت و با فلکی حق‌های
پیان درک کرد:

فردا که بیشگاه حقیقت شد پیدا
سفرنده رهوی که عمل بر تراجوز کرد
پایاز چرخ بیشگاه پیشه در کلک
زیرا که عرض شعیبی با اهل راز کرد
صنعت مکن که هرکه محبت نه راست یافت
عشق به‌روی دل در ممنی فرازار کرد
فهرست آیات قرآن کریم

متن آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فاتحه

ایاک عبد و ایاک تستعين. فتحة الكتاب ۵

۱۵۵ ۲۱۰ ۲۰۹ ۲۲ ۱۸۹ ۲۵۷ ۱۱ ۲۶۱ ۲۰۸ ۲۰۸

۱۷۹ ۱۷۸ ۱۲۱ ۱۱۱ ۱۰۲ ۴۶ ۲۷ ۴۴ ۴۰ ۴۴ ۱۳۱ ۲۷ ۱۸۱ ۵۹ ۸۱ ۵۴ ۸۴ ۶۸ ۷۲ ۷۸ ۴۸ ۹۴ ۹۰ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۳۹ ۱۴۴ ۱۲۴ ۱۶۸ ۱۶۲ ۱۵۴ ۱۷۴ ۱۸۵ ۱۸۰ ۲۰۲ ۱۹۸ ۱۹۴ ۱۹۰ ۲۰۴ ۲۱۹ ۲۲۲ ۲۳۲ ۲۴۱ ۲۴۵ ۲۵۰
254

زيّن للناس حبّ النهواة... آل عمران ١٤ ٨٤
فيها... فاعف عنهم واستغفّر... آل عمران ١٨ ١٥٩
من الذين هادى يحّترمون... نساء ٢٦ ٤٤
يهدوه ويشمّهم... نساء ١٢٠ ١٧٥
ليس بالمانجكة... و من يعمل... مائدة ٢ ١٠٨
يا... تعالووا على البر... و أو جعلناه مانكاً لجلانه... انعم ٩ ٣٣٠
و مهم من يسَّم... و ام من كان مبتا... انعم ٢٢٢ ٢٢٨,١٥٧
و لقد مَّكَن كم في الارض... سجدة ١ ١٠٥
و قَمُّوا أني أبكر... اعراف ١٧٣ ١٧٥
و آثَر علَهم ناً الذي... اعراف ٨٥ ٨٦
و أو شنأ لفضيده... اعراف ١٧٤ ١٧٥
و قد... لهم قوله... اعراف ١٧٩ ١٧٩
يا... إن تقول الله يجعل... انفال ٢٩ ١٤٩
و أذ... لله أن كان... انفال ٣٢ ٢١٩
لم... فما كان الله ليلدموه... وتوبة ٧٠ ٦٨
ولقد جاءكم رسولٌ من... توبة ١٣٨ ١٣٨
أن الذين... أولئك مأمون... يونس ٨٨ ٨٥
و... أمست الله لا... يونس ٩٠ ٧٧
قال... عليه توقعت و... نوح ٢٣ ٨٨
قال ربي السجن إحب... يوسف ٢٤ ٢٢
مَاجذ الله تفهم... رعد ٢٨ ٢٧
الم تركشف ضرب الله... إبراهيم ٢٤ ٢٤
١٠ ١٠ نحل ٩٧ ٣٣
من عمل صالحاً من ذكر... إسحاق ٦١٨ ٦١٨
من كان يريد العالجة... إسحاق ٤٥ ٢٢٩,٢٦٦
و إذا قرأت القرآن جعلنا... إسحاق ٣٧ ٣٧
فَلِمَّا ناك بمِّثْلِ سُجُدْ علَى... كهف ٣١ ٣١
و قَلَّ العَقِبَة مِّن ذَكَر... كهف ٣١ ٣١
و من أظلم مّن ذكر... كهف ٢٧ ٢٧
قَلْ أَمَّا نا بِيِّن مَّلَكَه... كهف ١٠ ١٠
فتعله... و قَلَّ بَرِيِّه... الله ١١٤ ١١٤
لا ينفلع عينه ي فعل... ائذى ٢٣ ١٤٦
<p>| | | | | | | | |</p>
<table>
<thead>
<tr>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>223</td>
<td>4</td>
<td>37</td>
<td>5</td>
<td>166</td>
<td>46</td>
<td>182</td>
<td>88</td>
</tr>
<tr>
<td>51</td>
<td>3</td>
<td>118,112</td>
<td>112</td>
<td>2</td>
<td>2</td>
<td>77</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>377</td>
<td>3</td>
<td>4</td>
<td>8</td>
<td>172</td>
<td>117</td>
<td>4</td>
<td>8</td>
</tr>
<tr>
<td>83</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>291</td>
<td>21</td>
<td>279</td>
<td>21</td>
<td>64</td>
<td>72</td>
<td>408</td>
<td>38</td>
</tr>
<tr>
<td>48</td>
<td>70</td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>257</td>
<td>42</td>
<td>161,8</td>
<td>37</td>
<td>37</td>
<td>32</td>
<td>178</td>
<td>12</td>
</tr>
<tr>
<td>87</td>
<td>29</td>
<td>87,85</td>
<td>70</td>
<td>39</td>
<td>160</td>
<td>46</td>
<td>195</td>
</tr>
<tr>
<td>49</td>
<td>18</td>
<td>64</td>
<td>16</td>
<td>4</td>
<td>16</td>
<td>195</td>
<td>195</td>
</tr>
<tr>
<td>32</td>
<td>15</td>
<td>172</td>
<td>32</td>
<td>37</td>
<td>156</td>
<td>14</td>
<td>191</td>
</tr>
<tr>
<td>248</td>
<td>10-9</td>
<td>211</td>
<td>11-6</td>
<td>3</td>
<td>36</td>
<td>9-2</td>
<td>225,744</td>
</tr>
</tbody>
</table>

**فهرستها**
فهرست احادیث

<table>
<thead>
<tr>
<th>صفحه</th>
<th>جمله</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>15,127</td>
<td>آغاز و پایان اول دین...</td>
</tr>
<tr>
<td>21</td>
<td>امام علي...</td>
</tr>
<tr>
<td>22,21</td>
<td>ولی مردم در این دنیا...</td>
</tr>
<tr>
<td>24</td>
<td>من این نفس گرانها را...</td>
</tr>
<tr>
<td>26</td>
<td>رسول اکرم...</td>
</tr>
<tr>
<td>27</td>
<td>روحها مانند بنها خستگی...</td>
</tr>
<tr>
<td>29,28</td>
<td>خداوند ذکر خوشد و باد...</td>
</tr>
<tr>
<td>29,28</td>
<td>مریحا ی گروهوی که از مبارزه...</td>
</tr>
<tr>
<td>29</td>
<td>شیطان مان بر دست من...</td>
</tr>
<tr>
<td>34</td>
<td>خداوند خوشی و آسایش را...</td>
</tr>
<tr>
<td>35</td>
<td>امام سجاد...</td>
</tr>
<tr>
<td>42</td>
<td>یک ساعت فکر کردند...</td>
</tr>
<tr>
<td>44</td>
<td>رسول اکرم...</td>
</tr>
<tr>
<td>46</td>
<td>بعضاً مردم هستند که مورد...</td>
</tr>
<tr>
<td>53,49</td>
<td>ای ابوضا ی از آن پری که...</td>
</tr>
<tr>
<td>51</td>
<td>بپیچیده جه سرعتی رویها...</td>
</tr>
<tr>
<td>53</td>
<td>از آن کسان میان که...</td>
</tr>
<tr>
<td>55,54</td>
<td>دینا مربوطه آخرب است...</td>
</tr>
<tr>
<td>57</td>
<td>دختر عزیم خودت را...</td>
</tr>
<tr>
<td>57</td>
<td>فرذندان عبدالطلب امامی...</td>
</tr>
<tr>
<td>57</td>
<td>جزء آن دسته از مردم...</td>
</tr>
<tr>
<td>65,62,59</td>
<td>امام علي...</td>
</tr>
<tr>
<td>61</td>
<td>از نفس خودتان حساب...</td>
</tr>
<tr>
<td>62</td>
<td>آن کس چه در قلب خود...</td>
</tr>
<tr>
<td>72</td>
<td>رسول اکرم...</td>
</tr>
<tr>
<td>75</td>
<td>رسول اکرم...</td>
</tr>
<tr>
<td>79,76</td>
<td>امام علي...</td>
</tr>
<tr>
<td>77</td>
<td>هرگز بنده درگن بیاب...</td>
</tr>
</tbody>
</table>
هامان با حال گروهی از گرانها

آگر می خواهی آزاد باشی و...

از رحمت خدا درست آن...

آن سک که رای عائله خود...

حب لیکه من دیاک...

و آنا آنها را خوانی...

و اکرم نفس که علی...

النیا دار میرای درا...

بدرین دوستان آن کس...

صافی‌تبار و همکفی...

بدنگان خدا، خدا...

میادا که مانند جوان...

از خصوصیات حق این...

آگر در تمام جهان هستی...

در مرحله سخن و توصیف...

مثل مؤمنین مثل ساختمان...

هر تذکاری داده به من...

اذا بعد فقد جعل الله...

الحق لوسم الالهی فی...

لا جبری لاحکم...

مولوی من الکه...

آنانوا الله عبابه...

حقی که مردم بر و الی دارند...

ولی امر و وان عظمت...

یک تن در هر مقام و هر درجه...

ول غفالتنی بالصاعت...

ولکنوا ع عمان...

همیشی و هیج مقامی...

همانکن جارا جاروکر...

یا این بیان ما یرد...

و ینگنیه الله آی...

مهمی لا از نست، آنها بی...

و سیستم بدلی فکففته.
اتهم آکرم

امام على

و تثنوا في كتاب النبوءات...

امام على

ما هذه الفتنة التي لا تخرج...

امام على

ابشر فانى اتهمه من...

امام على

يا رسول الله ليس هذا...

يا علي! بعد ار من امر من...

امام على

و قد أصبحت في زمن لا يزيد...

امام على

فأنا كان أعدى له و أهدي...

امام على

فأنا آمنا نصيحته عن...

امام على

و اهتم ليظلون حقاً هم...

امام على

الي الله انسكو من مسخر...

امام على

و لكفره رضوان الله عليه...

امام على

و لذا من رسول الله...

امام على

قيمة كل أمر ماثي ما يحسن...

امام على

أن الفتوح توأم الفقد...

امام على

أتأمروني أن أطلب...

امام على

بسبب الامام كملك شخصي...

امام على

و يسألب من خصمه...

امام على

كن ثنيكم كمعاوية ار من...

امام على

الله الذي لا يتب...

امام على

يا بني عبدالمطلب لا تكين...

امام على

أوصيكم وأجمع ولدك...

امام على

يكي از امرى كي يا عقل...

امام على

أك تقار أهل دانته باتب...

امام على

توه نوع ودعك وسه...

امام على

از فرامس مردباً بابا...

امام على

بيترين زين خوردهای...

امام على

خوبدن وبرازن被动 انسان...

امام على

من خورده رهند در آن زماها...

امام على

كسم به يرميته كي فائر شدم...

امام على

به خدا رمضان كأن حاده...

امام على

علي بن ايطلب به يكانتي خدا...
الفهرست

- اصلاح میان مردم از اینکه...
- رمضان
- نشانه‌نامه‌های تیزی‌کننده در همه ...
- آگر می‌خواهد ویکد صلح ابیین...
- آگر کسی بیش از سه‌برکه می‌آورد ...
- مسلمان کسی است که سایر ...
- چه سود ذیبادی! یکو بپیش ...
- فام صدیق ...
- امام علی ...
- حکمت به اقدار می‌نشینیم ...
- چه یکم از اینکه مال خالا و یاک ...
- من به نظر کلی یکر می‌دارم که ...
- امام باقر ...
- علم را جستجو کنید و آنکه لااژ ...
- آدم صبور و پروزی را...
- آدم با حوصله ثقر را به بچگ ...
- از جمله اموری که در ست ایله ...
- من از دو طاقب شیبی به آید ...
- خداوند مرا یکخن نسبت به آنجه ...
- مردم را به سوی خیر و تیکی پخته...
- میزان حق رای سخن و سعیری ...
- امام علی ...
- منکنی نسته که من شما را آفرینی ...
- کدام یک از دستگاه‌های امام ...
- مثل اهل ایمان در دوستی ...
- اسال ما در خانه ...
- خودت را به مراد بحاج ...
- خداوند توان ندارم ...
- الیکه انفر للمؤمنین و المؤمنات ...
- مثل مسلمانان از احترام همدید ...
- آگر خداوند یکی نفر را به دست ...
- یکی از بلاها و بیشترها قهر مالی ...
- عجب است از کسانی که ...
- چرم مردم اگردر شب ...
- طریقت توصیف خواهی کرد ...
- اسلام تسنیم است ...
- حکمت، بینی سخن و مطلب ...
- امام علی
# فهرست اشعار عربی

| مص/browse:ص/ع اول اشعار | تعداد ایب/صفحه | اسم سرا/نام سرا
|-------------------------|----------------|----------------|
| ام/ع/ع/ع/ع/ع| 222 | امام علي
| ام/ع/ع/ع| 222 | امام علي
| م/ع/ع/ع| 227 | فلی امام مسلما
| م/ع/ع/ع| 228 | رسول اکرم
| م/ع/ع/ع| 228 | الله آم اکرم افته
| م/ع/ع/ع| 229 | رسول اکرم
| م/ع/ع/ع| 229 | سبب کل امری عقله
| م/ع/ع/ع| 230 | 239 | امام علي
| م/ع/ع/ع| 230 | امام علي
| م/ع/ع/ع| 235 | 245 | در ه روحی یک نهایة میت
| م/ع/ع/ع| 237 | امام علي
| م/ع/ع/ع| 237 | امام علي
| م/ع/ع/ع| 250 | رسول اکرم

# فهرست اشعار فارسی

| مص/صف/صف/صف| عدد ایبات | اسم سرا/نام سرا
|----------------|------------|----------------|
| آن شیخدنی که دی در/صف/صف/صف| 25 | سعدی
| از بادا صای دلم کپایی تگرفت/صف/صف/صف| 2 | مولی
| از قیامش خندیده آدم حلق را/صف/صف/صف| 2 | مولی
| این جهان جنگ است جنوب کنگری/صف/صف/صف| 2 | بدر به سعده سیّد دهمه سیّد
| بدلی برسد شیر دیده همه‌شد/صف/صف/صف| 1 | سعدی
| 248 | سعدی
| 221 | مولی
| 145 | مولی
| 184 | مولی
| 147 | سعدی
پروپت ۱۴۱ مولوی
۱۴۲ سنج سنجشی
۲۲ مولوی
۲۳ مولوی
۲۸ مولوی
۵۶ مولوی
۱۴۸ مولوی
۲۷ مولوی
۱۵۱ مولوی
۱۵۲ مولوی
۶۹ مولوی
۲۷۹ مولوی
۴۳ مولوی
۱۶ مولوی
۱۸ مولوی
۱۹۹ مولوی
۷۲ مولوی
۲۴ مولوی
۲۲ مولوی
۱۵۷ مولوی
۳۰ مولوی
۱۸۶ مولوی
۱۷۵ مولوی
۲۲ مولوی
۱ مولوی
۲ مولوی
۱۰ مولوی
۵۸ مولوی
۲۲۶ مولوی
۲۲۸ مولوی
۲۲۹ مولوی
۲۲۸ مولوی
۲۲۶ مولوی
۲۲۵ مولوی
۲۲۴ مولوی
۲۲۳ مولوی
۲۲۲ مولوی
۲۲۱ مولوی
۲۲۰ مولوی
۲۱۹ مولوی
۲۱۸ مولوی
۲۱۷ مولوی
۲۱۶ مولوی
۲۱۵ مولوی
۲۱۴ مولوی
۲۱۳ مولوی
۲۱۲ مولوی
۲۱۱ مولوی
۲۱۰ مولوی
۲۰۹ مولوی
۲۰۸ مولوی
۲۰۷ مولوی
۲۰۶ مولوی
۲۰۵ مولوی
۲۰۴ مولوی
۲۰۳ مولوی
۲۰۲ مولوی
۲۰۱ مولوی
۲۰۰ مولوی
۱۹۹ مولوی
۱۹۸ مولوی
۱۹۷ مولوی
۱۹۶ مولوی
۱۹۵ مولوی
۱۹۴ مولوی
۱۹۳ مولوی
۱۹۲ مولوی
۱۹۱ مولوی
۱۹۰ مولوی
۱۸۹ مولوی
۱۸۸ مولوی
۱۸۷ مولوی
۱۸۶ مولوی
۱۸۵ مولوی
۱۸۴ مولوی
۱۸۳ مولوی
۱۸۲ مولوی
۱۸۱ مولوی
۱۸۰ مولوی
۱۷۹ مولوی
۱۷۸ مولوی
۱۷۷ مولوی
۱۷۶ مولوی
۱۷۵ مولوی
۱۷۴ مولوی
۱۷۳ مولوی
۱۷۲ مولوی
۱۷۱ مولوی
۱۷۰ مولوی
۱۶۹ مولوی
۱۶۸ مولوی
۱۶۷ مولوی
۱۶۶ مولوی
۱۶۵ مولوی
۱۶۴ مولوی
۱۶۳ مولوی
۱۶۲ مولوی
۱۶۱ مولوی
۱۶۰ مولوی
۱۵۹ مولوی
۱۵۸ مولوی
۱۵۷ مولوی
۱۵۶ مولوی
۱۵۵ مولوی
۱۵۴ مولوی
۱۵۳ مولوی
۱۵۲ مولوی
۱۵۱ مولوی
۱۵۰ مولوی
۱۴۹ مولوی
۱۴۸ مولوی
۱۴۷ مولوی
۱۴۶ مولوی
۱۴۵ مولوی
۱۴۴ مولوی
۱۴۳ مولوی
۱۴۲ مولوی
۱۴۱ مولوی
۱۴۰ مولوی
۱۳۹ مولوی
۱۳۸ مولوی
۱۳۷ مولوی
۱۳۶ مولوی
۱۳۵ مولوی
۱۳۴ مولوی
۱۳۳ مولوی
۱۳۲ مولوی
۱۳۱ مولوی
۱۳۰ مولوی
۱۲۹ مولوی
۱۲۸ مولوی
۱۲۷ مولوی
۱۲۶ مولوی
۱۲۵ مولوی
۱۲۴ مولوی
۱۲۳ مولوی
۱۲۲ مولوی
۱۲۱ مولوی
۱۲۰ مولوی
۱۱۹ مولوی
۱۱۸ مولوی
۱۱۷ مولوی
۱۱۶ مولوی
۱۱۵ مولوی
۱۱۴ مولوی
۱۱۳ مولوی
۱۱۲ مولوی
۱۱۱ مولوی
۱۱۰ مولوی
۱۰۹ مولوی
۱۰۸ مولوی
۱۰۷ مولوی
۱۰۶ مولوی
۱۰۵ مولوی
۱۰۴ مولوی
۱۰۳ مولوی
۱۰۲ مولوی
۱۰۱ مولوی
۱۰۰ مولوی
۹۹ مولوی
۹۸ مولوی
۹۷ مولوی
۹۶ مولوی
۹۵ مولوی
۹۴ مولوی
۹۳ مولوی
۹۲ مولوی
۹۱ مولوی
۹۰ مولوی
۸۹ مولوی
۸۸ مولوی
۸۷ مولوی
۸۶ مولوی
۸۵ مولوی
۸۴ مولوی
۸۳ مولوی
۸۲ مولوی
۸۱ مولوی
۸۰ مولوی
۷۹ مولوی
۷۸ مولوی
۷۷ مولوی
۷۶ مولوی
۷۵ مولوی
۷۴ مولوی
۷۳ مولوی
۷۲ مولوی
۷۱ مولوی
۷۰ مولوی
۶۹ مولوی
۶۸ مولوی
۶۷ مولوی
۶۶ مولوی
۶۵ مولوی
۶۴ مولوی
۶۳ مولوی
۶۲ مولوی
۶۱ مولوی
۶۰ مولوی
۵۹ مولوی
۵۸ مولوی
۵۷ مولوی
۵۶ مولوی
۵۵ مولوی
۵۴ مولوی
۵۳ مولوی
۵۲ مولوی
۵۱ مولوی
۵۰ مولوی
۴۹ مولوی
۴۸ مولوی
۴۷ مولوی
۴۶ مولوی
۴۵ مولوی
۴۴ مولوی
۴۳ مولوی
۴۲ مولوی
۴۱ مولوی
۴۰ مولوی
۳۹ مولوی
۳۸ مولوی
۳۷ مولوی
۳۶ مولوی
۳۵ مولوی
۳۴ مولوی
۳۳ مولوی
۳۲ مولوی
۳۱ مولوی
۳۰ مولوی
۲۹ مولوی
۲۸ مولوی
۲۷ مولوی
۲۶ مولوی
۲۵ مولوی
۲۴ مولوی
۲۳ مولوی
۲۲ مولوی
۲۱ مولوی
۲۰ مولوی
۱۹ مولوی
۱۸ مولوی
۱۷ مولوی
۱۶ مولوی
۱۵ مولوی
۱۴ مولوی
۱۳ مولوی
۱۲ مولوی
۱۱ مولوی
۱۰ مولوی
۹ مولوی
۸ مولوی
۷ مولوی
۶ مولوی
۵ مولوی
۴ مولوی
۳ مولوی
۲ مولوی
۱ مولوی
<table>
<thead>
<tr>
<th>اسم</th>
<th>سال‌های شناخته‌شده</th>
<th>مربوط به</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>حمزه بن عبدالملک</td>
<td>۱۶۵ - ۲۲۴</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>زیبر بن الموام</td>
<td>۷۹ - ۱۵۴</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>زید بن نبی</td>
<td>۷۹ - ۱۵۴</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>سعدی شیرازی (مشرف الدین مصلح بن عبیّر)</td>
<td>۱۶۴ - ۱۹۰</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>سهیل بن عابد</td>
<td>۱۶۰ - ۲۰۰</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>سید رضی (محمدرضا موسوی)</td>
<td>۱۶۸ - ۲۱۲</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>بلال بن عقیل</td>
<td>۱۵۰ - ۲۱۰</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>طارق بن عفیف</td>
<td>۱۴۹ - ۱۹۹</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>طارق بن بدر</td>
<td>۱۴۶ - ۱۹۶</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>طریف بن عفیف</td>
<td>۱۴۹ - ۱۹۹</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>طلحة بن عبیّر</td>
<td>۱۶۰ - ۲۰۰</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>طلیسی (خواجه نصیرالدین محمد بن حسن مربوط به محقق طلیسی)</td>
<td>۱۵۰ - ۲۱۰</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>عباس بن عبدالملک</td>
<td>۱۶۶ - ۱۸۵</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>عبادالله بن خالیل</td>
<td>۱۴۶ - ۱۹۶</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>عبادالرحمان بن عوف</td>
<td>۱۴۷ - ۲۰۰</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
<tr>
<td>عبادالرحمان بن عباس</td>
<td>۱۱۸ - ۱۶۵</td>
<td>ابوبکر کوفی ۱۶۵ - ۲۴۳</td>
</tr>
</tbody>
</table>
عبدالله بن سعود: 48
عبدالمطلب بن هاشم بن عبیعیف: 78

عبدالمالک بن مروان: 131
محمد بن عقیق: 110

عبدی بن حانی طلی: 139
عیبل بن ابی طالب: 130

عائشة حلفی (حسن بن يوسف بن علی بن مظفر): 50

علي بن ابی طالب، امیرالمؤمنین: 78
محمد بن علی، امام باقر: 179
مروان بن حکم: 114
مروان بن محمد: 178

مولی بن ابی مسیح: 77
مماجرة: 179

عقلی بن قیس رحیمی: 141
موسى بن عمر: 75

سواری (سواری سلسله الدین محمد بن ملک): 170
نائله (نائله‌لا: 14
دارون: 134
عقلی بن طه: 119
یوسف بن علی بن عبس: 82
یوسف بن علی بن عبس: 86

فهرستها

قلمیر: 78
مأمون عباسی: 162
مالک اخیر نعیمی: 142
فهرست کتاب‌نشریات مقالات

اصول کافی: ۸۰
الیاف و الیافی: ۱۳۹

یکصد و چهار نفر

۸۰

۱۱۹

۷۶